

# بزرگ‌ترین پیکاری که آوردگاه به خود دیده است



برادر ارمان، از شما سپاسگزارم. خداوند به شما برکت دهد.

۲ دوستان، صبح به خیر. خوشحالم از اینکه در این بامداد دوباره اینجا هستم، می‌شود گفت که اندکی غیرمنتظره بود، به گمانم برای خودم چنین بوده و مطمئنم برای جماعت هم همین‌طور. مشغول خواندن و... سپاسگزارم خواهر. و چنین به نظر آمد که خداوند مطلب کوتاهی در دلم گذاشت تا به کلیسا ارائه کنم، فکر کردم زمان این کار فرارسیده است. اینک این...

۳ وقتی رسیدم، با اینکه آن موقع نمی‌دانستم که این یک‌شنبه اینجا خواهیم بود، اعلام کردم که -که پیغامی برای کلیسا دارم. قصد دارم اگر خدا بخواهد یک‌شنبه آینده این پیغام را بازگو کنم. مدت زمان آن طولانی خواهد بود بنابراین احتمالاً زودتر از ساعت دوازده و نیم یا شاید هم یک خارج خواهیم شد، اگر آن ساعت باشد. خیلی وقت است که در قلبم بود و فکر می‌کنم باید بابت فعالیت کمتر خود در میدان خدمت کمی روشن‌گری نمایم. پیرامون مسئله موعظه کرده‌ام ولی مطمئنم هیچ‌گاه چنانکه شایسته و بایسته بوده، به آن پرداخته نشده است. بنابراین معتقدم به مدد الهی یک‌شنبه آینده، می‌خواهم وقت کافی بگذارم و دلایل و چرایی مسئله را بیان کنم تا بر پایه نگاشته‌ها شما را از آنچه در جریان است، مطلع سازم، بله، اینکه موضوع چیست، احتمالاً به زودی رهسپار سفر برون‌مرزی یا جایی دیگر خواهم شد. اکنون منتظرم ببینم خدا مرا به کدام سمت فراخواهد خواند. آخرین...

۴ کامبیش دو یا سه شب پیش، نزدیک نیمه‌شب یک تماس تلفنی داشتم به منظور دعا برای خانمی که در بیمارستان بود. با من تماس گرفتند و گفتند: «دعا کن.» نامی که به من گفتند را فراموش کردم، آن... گفتند که از دوستان خانم جیمز بل هستند، ایشان از خواهران ما در این کلیسا می‌باشند، یک خواهر رنگین‌پوست، بانویی بسیار متعهد و نازنین. فکر می‌کنم که نامی که به من گفتند، شرفرد بود. بنابراین از تخت بلند شدم و زانو زدم و موضوع را با همسر خود در میان گذاشتم. او از صدای زنگ تلفن بیدار شده بود. گفتم: «باید برای خانم شرفرد دعا کنیم، خواهی که تماس گرفت از دوستان خانم جیمز بل است.» به این ترتیب برایش دعا کردیم و به تخت برگشتم.

۵ و بعد حدود ساعت ده یا یازده روز بعد دوباره تماسی دریافت کردم. بیلی بود. گفت که خانم شرفرد نبود بلکه خود خانم بل بود، نه دوست خانم بل. «خانم بل در بیمارستان بستری و شرایطش وخیم است.» با عجله خود را به بیمارستان رساندیم ولی فوت کرده بود. خداوند خانم بل را به منزل فراخوانده بود.

۶ خانم بل سال‌ها اینجا در کلیسا به عنوان مشارکت‌کننده‌ای وفادار همراه ما بود. من و جیمز، همسر ایشان، با هم کار کرده بودیم. سال‌ها پیش همراه پدرم در راندن... این وسایل را از پنسیلوانیا به کلگیت منتقل می‌کردیم. به گمانم سی سال پیش بود یا بیشتر. و ما خواهر بل را دوست داریم. شخص فوق‌العاده‌ای بودند.

۷ و خیر دارم که دچار حمله‌ای شدید در ناحیه کیسه صفرای شده و آنها... پزشک معالج او که به خوبی در جریان پرونده بود آن موقع بیرون از شهر بود. و پزشک جدیدی آمد تا او را ببیند و او دستور یک عمل جراحی فوری داد و آن خواهر از آن جراحی جان سالم به در نبرد. و او... فکر می‌کنم... متوجه شدم که پزشک اصلی چنین عملی را تجویز نمی‌کرد چون آن خانم سنگین وزن بود و اوضاع کیسه صفراش خوب نبود. و فکر می‌کنم سنگ یا چنین چیزی داشت و خداوند رحم کرده بود. خواهر پیش از این دچار چنین حملاتی شده بود و خداوند بارها محافظت کرده بود. اما پیش آمد که چنین شود... خوب اگر این مورد را در ابعاد کلان بسنجیم، می‌توانیم بگوییم که پروردگار خواهر بل را فراخواند و لازم بود به همین ترتیب برگرفته شود، بله.

۸ و چگونه او اشتباه کرد... تا جایی که وقتی به من گفتند، فکر کردم منظور... خانم شگرد است. من خانم شگرد را نمی‌شناختم. چه بسا این خانم امروز صبح اینجا باشند و اگر چهره ایشان را ببینم می‌شناسمشان. ولی گفتند که خانم شگرد بود. و اگر چه به این ترتیب پیش رفت، پس اگر آن... اگر می‌دانستم که خانم بل در آن شرایط است چه بسا به آنجا می‌رفتم و برایش شفاعت می‌کردم. پس می‌بینید شاید خدا نمی‌خواست این کار را بکنیم. بنابراین «می‌دانیم که همه چیز به خیریت دوستداران خدا در کار می‌باشد.»

۹ خوشحالم که خواهر بل از دوستداران خداوند ما بود. خانم خوبی بودند. باری، او یکی از ماست. در اینجا هیچ مرزبندی نژادی نداریم. خانواده خدا بر اساس رنگ و نژاد مرزبندی نمی‌کند. چه سرخ، سبزه، سیاه یا زرد باشیم، چه سفید مهم نیست. هر چه هست ما در مسیح برادر و خواهر هستیم. آن خواهر را بسیار دوست داریم. و در این خیمه دلمان برایش تنگ خواهد شد. چقدر برای آن «آمین‌های» محکم، بلند و رسای خواهر بل که از انتها و آن گوشه می‌آمد، دل‌تنگ خواهیم شد. وقتی او را به خانه می‌رسانند از خداوند عیسی می‌گفت.

۱۰ و اگر درست متوجه شده باشم چون تا لحظاتی پیش اصلاً خبر نداشتیم، فکر می‌کنم مراسم خاکسپاری اینجا و در کلیسا برگزار خواهد شد. [برادر نویل می‌گوید: «درست است.» - گروه تألیف.] زمان مراسم سه‌شنبه [«ساعت یک.»] ساعت یک خواهد بود. فکر می‌کنم اداره مراسم بر عهده من و شما خواهد بود. [«همین‌طور است.»]

۱۱ اما در این بامداد به عنوان یک جماعت، عزیزی را در جمع خود نداریم. بیا بییم به احترام خواهرمان بل در حالی که سرهایمان را خم می‌کنیم، بایستیم.

۱۲ ای خدای زندگی که جان می‌بخشی و جان می‌ستانی به قول ایوب، «خداوند داد

و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.» چندین سال قبل خواهر بل را میان ما فرستادی تا با ما هموطن یک سرزمین بزرگ الهی باشد. و بابت تکانک مواردی که او برای ما منبع الهام بود شکرگزارت هستیم، اینکه چقدر عاشق سرود خواندن و شهادت دادن بود و چنان از روح پر می‌شد که می‌توانست فریاد سر داده و بانگ برآورد. و او از انجیل عیسی مسیح عار نداشت چرا که برایش قوت خدا بود به جهت نجات. شاهد گذر سالیان عمر او بودیم و البته زمانی فرامی‌رسد که همگی باید پاسخگو باشیم. و در این بامداد او را از میان ما گرفتی تا در محضر تو باشد. زیرا به راستی چنین است که وقتی اینجا را ترک می‌گوییم در حضور پروردگار هستیم.

۱۳ پروردگارا، بابت همه چیز سپاست می‌گوییم. دعا می‌کنیم تا همسرشان یعنی دوستم جیمز، پسرشان، دخترانشان و همگی آنها را برکت دهی. خیردار شدیم که پسرشان، از محل خدمتش در میان نیروهای مسلح خارج شده و با پروازی از آلمان به خانه می‌آید تا در حد توان خود واپسین احترامات را بر روی زمین تقدیم مادر رهسپار شده‌اش بکند. و در این بامداد باید قلب این مرد به تپش افتاده باشد. خداوندا برای او دعا می‌کنم. خدایا به او برکت بده. به جیمی برکت بده، اینکه تا چه اندازه... او را در آن بیرون دیده‌ام که کار می‌کند و ساعت‌ها زحمت می‌کشد تا زندگی خانواده‌اش را تأمین کند. دعایم این است که این خانواده بزرگوار دچار گسست نشود بلکه چرخ خانوادگی در آن دیار و آن سرزمین باقی ناگسستنی بماند.

۱۴ خداوندا باشد که بتوانیم اسلحه و کمر خود را محکم‌تر بسته و اینک راهی میدان نبرد شویم تا با یک یار کمتر نسبت به هفته گذشته بجنگیم. دعا می‌کنیم تا ما را حفظ و تقویت نمایی و چنانکه ادامه می‌دهیم امدادمان فرمایی، باشد که روزی همگی ما بار دیگر در آن سو گرد هم آییم. زیرا در نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

۱۵ باشد که روح خواهر درگذشته‌مان استراحت یابد. می‌خواهم بگویم که موعظه مراسم خاکسپاری ایشان-ایشان یک‌شنبه یا سه‌شنبه همین‌جا خواهد بود و قصد داریم... عزیزانی که تمایل دارند تشریف بیاورند، مقدم همه را گرامی می‌داریم. به گمانم برادر نویل کار هماهنگی‌ها را انجام می‌دهند و شما از جزئیات آگاه خواهید شد. بله من امروز فقط...

۱۶ بله، خیلی شلوغ نیست. اگر امکان دارد یک صندلی برای برادر و خواهر اسلاتر که آنجا هستند بیاورید. خواهر اسلاتر، تماس شما را دریافت کردم و رفتم تا برای... آن یکی خواهر اسلاتر دعا کنم یعنی خواهر جین اسلاتر که از بیماری تب خرگوش و تولارمی رنج می‌بردند. یقیناً گرفتار بیماری بدی شده‌اند ولی توکل و اعتمادمان بر خداست تا ایشان بهبودی یابند.

۱۷ اکنون قصد داریم نگاشته‌ای را قرائت کنیم. و بنا دارم تا در این بامداد وقت کافی بگذارم و تعيلم دهم چون از جایی یعنی از آریزونا برگشته‌ام و گلویم کمی ناراحت است.

۱۸ پس یک‌شنبه آینده را فراموش نکنید فکر کنم بیلی تا کنون آگهی‌ها را پست کرده باشد. و گمان می‌کنیم جلسه بسیار طولانی خواهد بود بنابراین تا جایی که

برایتان مقدور است زودتر تشریف بیاورید. می‌خواهیم درست از حدود ساعت نه و سی دقیقه جلسه را شروع کنیم یا اینکه منظورم ساعت ده بود. و یادتان باشد که شاید تا نزدیک ساعت یک یا... شاید تا ساعت دوازده و نیم یا یک یا همین حدود یعنی سه یا چهار ساعت یا حتی بیشتر طول بکشد، دلم می‌خواهد فقط نگاشته‌های مقدس را برگرفته و درایم. قلم و کاغذتان را بیاورید و جایی که باید قرار دهید. اگر پرسشی دارید بپرسید، شاید بتوانیم توضیحی برای آن ارائه دهیم. برای کمک هر کاری در توانمان باشد انجام می‌دهیم.

۱۹ اکنون اجازه دهید ابتدا چندین نگاشته را بخوانیم. سه بخش از کتاب مقدس را مد نظر دارم و مایلم آنها را بخوانم. اما اولین مورد، اگر خودکار دارید و تمایل دارید می‌توانید یادداشت کنید. در این بامداد قصد دارم به متن‌های بسیاری ارجاع دهم و بنا دارم... یا در واقع می‌خواهم به نگاشته‌های بسیار ارجاع دهم. اولین مورد اول پطرس ۵:۸-۱۰ است و دیگری افسسیان ۶:۱۰-۱۷ و دانیال ۱۲:۱-۱۴. اکنون حین قرائت به آنها خواهیم پرداخت.

۲۰ گویی همه عزیزان نشسته‌اند. هر چند عده کمی در انتها و در قسمت کناری هنوز ایستاده‌اند. سعی می‌کنیم در کمترین زمان ممکن پیش برویم و سر وقت شما را مرخص کنیم و برای بیماران نیز دعا می‌کنیم.

۲۱ در این بامداد دختر نوجوانی اینجا حضور دارد که سخت بیمار است. اطلاع دارم که دیروز به شدت بیمار بود. و-و در وهله اول دلم می‌خواست بشنود یعنی پیش از آنکه برایش دعا کنم. از شرایط این دختر نوجوان خبر دارم. او به شدت بیمار است اما ما پدری آسمانی داریم که از حد زیاده بر هر بیماری نصرت یافته است. و اما یک مورد کوتاه به دستم رسید...

۲۲ از خانم وودز خواستم تا آن را بخواند ولی مقداری نسبت به انجامش بی‌میل بودند. مقاله‌ای که در مورد شگفت‌زده شدن یک پزشک صحبت می‌کند. او منتقد شفای الهی بود و حتی اجازه نمی‌داد کسی راجع به این موضوع در مطبش سخن بگوید، پرستارش نیز همین‌طور بود. بله، چنین واقع شد که یک بیمار سرطانی مبتلا به سرطانی وخیم به او مراجعه کرد. نمی‌خواست با او کاری داشته باشد بنابراین او را به یک کلینیک دیگر فرستاد. کسانی که آنجا بودند هم دوست نداشتند کاری با آن شخص داشته باشند و آن خانم را برگرداندند. بنابراین آنها... سرطان در سینه و شرایطش وخیم بود. کل پوست از بین رفته بود. و سرطان از سینه گسترش یافته بود و به دنده‌ها رسیده بود. به گمانم متوجه منظورم می‌شوید.

۲۳ دوست پزشک نازنین ما را از نروژ آوردند او در این بامداد همراه ما اینجا حضور دارد.

۲۴ او همه وسایل خود را آماده کرد چون به گفته خودش می‌دانست که آن شخص خواهان جراحی بود تا سینه‌اش برداشته شود. البته چنین کاری پر زحمت و با خونریزی شدید همراه است. پس دکتر تمام بسته‌ها و باندهای مورد نیاز و همه چیز را همراه

داشت. پرستار آن خانم را آماده کرد و به اتاق عمل برد و بعد هم برگشت تا ابزار را بیاورد... یعنی وسایلی که قرار بود توسط دکتر و دستیارش برای برداشتن سینه مورد استفاده قرار گیرد. به این ترتیب حوله‌ها و تمام آن چیزها را روی آن خانم کشیده بودند. آنگاه شروع کردند...

۲۵ وقتی دکتر داشت دست به کار می‌شد شوهر آن خانم درخواست کرد که بتواند در انتهای اتاق بنشیند و دعا کند. او یک واعظ تقدس‌باور بود. او همان‌جا کنار تخت مشغول دعا شد. چنانکه پیداست، قطعاً دکتر از این موضوع یعنی از حضور آن آقا در آنجا چندان خشنود نبود. ولی مادامی که نگاه نمی‌کرد و مزاحمتی برایش ایجاد نمی‌کرد، گفت: «به نظرم مشکلی ندارد و از حال نخواهد رفت.»

۲۶ پس همان‌طور که او نشسته و مشغول دعا بود، در اتاق صدای جنبیدن چیزی آمد. دکتر هم چرخید تا... همراه وسایلش برود و شروع به برداشتن سینه کند. باندها را یکی پس از دیگری برداشت. حتی یک اثر زخم و کوفتگی روی سینه مشاهده نمی‌شد حتی یک نشان جراحت هم دیده نمی‌شد. گفت: «مگر-مگر... مگر مگر حرکت می‌کند؟» و شروع کرد به... و پرستار شهادت خود را ارائه داد. هر دو آنها بیرون آمده و پنطیکاستی شدند، آنها از روح‌القدس پر شده و خداوند را خدمت می‌کنند. حتی یک نشان جراحت و خراشیدگی هم در کار نبود!

۲۷ دکتر هالبروک شخصاً شهادت داد و گفت: «یک دقیقه قبل‌تر آن خانم آنجا دراز کشیده و پرستار هم کنارش بود و توده‌ای بزرگ کاملاً روی سطح سینه‌اش سر برآورده و خودنمایی می‌کرد. اما یک دقیقه بعد هیچ علامتی روی آن قسمت نبود.» او یکی از بهترین پزشکان آمریکاست. گفت که در همان دم قانع شد. و با این حال او شماس یک کلیسا بود. ملاحظه می‌کنید؟

۲۸ توجه می‌کنید، مردم می‌پندارند کلیسا یعنی مکانی که صرفاً به آن می‌روید، «به آنجا می‌روید تا خوب بودن را بیاموزید یا چیزی از این دست.» دوست عزیز، چنین نیست! خیر. خدا خداست. او امروز به همان اندازه عظیم است که همیشه بوده. و همیشه همان خواهد بود. و او... ما تنها به وی عشق می‌ورزیم.

۲۹ اکنون قصد داریم برای شروع مطلبی را از اول پطرس باب ۵ آیات ۸ تا ۱۰ قرائت کنیم.

هشیار و بیدار باشید... زیرا که دشمن شما ابلیس مانند... شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا بیلعد.

پس به... ایمان استوار شده با او مقاومت کنید چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می‌آید.

و خدای همه فیض‌ها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت.

۳۰ خدای را بسی حمد باد! هم اکنون کتاب افسسیان. مایلم اینجا از کتاب افسسیان، از باب ۶ آیات ۱۰ الی ۱۷ که یادداشت کرده‌ام را بخوانیم.

خلاصه ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوت او زور آور شوید. اسلحه تمام خدا را بیوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید. زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها و جهانداران این ظلمت و با فوج‌های روحانی شرارت در جای‌های آسمانی.

لهذا شما اسلحه تام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر...مقاومت کنید و همه کار را به جا آورده، بایستید.

پس کمر خود را به راستی...بسته و جوشن عدالت را در بر کرده، بایستید. و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید.

و بر روی این همه...سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید.

و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید.

۳۱ اینک دوست دارم مطالب بیشتری را از کتاب دانیال بخوانم. پس کتاب دانیال باب ۱۲. می‌خواهم از نخستین آیه آن آغاز کنم و گزیده‌ای نسبتاً بلند از آن را قرائت کنم، چهارده آیه.

و در آن زمان...میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست و...چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده. و در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد.

و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند بیدار خواهند شد اما اینان به جهت حیات جاودانی...و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی.

و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه-راه عدالت رهبری می‌نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالابد.

اما تو ای دانیال کلام را مخفی دار...و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.

و من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگر...یکی به این طرف نهر و دیگری...به آن طرف نهر ایستاده بودند.

و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آب‌های نهر ایستاده بود گفت، انتهای این عجایب تا به کی خواهد...بود؟

و آن مرد ملبس به کتان را که بالای آب‌های نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را به سوی آسمان برافراشته، به حی

ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس... به انجام رسد آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید.

۳۲ فکر می‌کنم تا همین قسمت کافی باشد. قصد دارم از این بخش عنوانی را برگیرم و آن را بشکافم تا به نتیجه‌ای برسم. آن عنوان چنین است: بزرگ‌ترین پیکاری که آوردگاه به خود دیده است. می‌خواهم موعظه چنین عنوانی داشته باشد.

۳۳ و اما چه شد که به این نکته رسیدم که باید روی این مبحث به عنوان موضوع صبح امروز دست بگذارم، ما به تازگی بازگشتیم، خودم و شماری از اعضای هیئت امناء که اینجا در کلیسا حضور دارند به آریزونا رفته بودیم. رفته بودیم تا حقیقتاً در شهر فینیکس همراه برادر شریت و در خیمه‌ی ایشان جلسه‌ای داشته باشیم. اما وقتی متوجه شدم برادری در شهر حضور دارد و جلسه‌ای را در یک خیمه تشکیل می‌دهد، خوب آن موقع اندکی نسبت به برگزاری آن جلسه بی‌میل شدم. فکر کردم آن جلسه را عصر یک‌شنبه برگزار کنم تا هیچ یک از عزیزانی که در کلیساهای خود هستند به زحمت نیفتند. اما متوجه شدم که او عصر هم جلساتی برگزار می‌کند. پس در خصوص برگزاری جلسه اندک نگرانی داشتم.

۳۴ با این حساب از آنجا که مشغول شکار بودیم به جای آنکه روزمان را به همین شکل بگذرانیم به شهر رفتیم و حاضر شده و به جلسه‌ی برادر آلن رفتیم. برادر ای.ای. آلن جلسه‌ای برگزار کرده بود. به جلسه رفتیم و برادر آلن موعظه‌ای قوی ایراد کردند. لحظات و اوقات خوبی را حین شنیدن سخنان برادر آلن و گوش سپردن به نغمه‌سرایان گذراندیم به اینکه چگونه آواز سر داده، بانگ برمی‌آوردند و نظایر آن و جلسه‌ای فوق‌العاده را تجربه کردیم.

۳۵ سپس در تمام مسیر دست خداوند را مشاهده کردیم. هر جا که می‌رفتیم خداوند عیسی ملاقاتمان می‌کرد. و گفتنی است که در خلوت خود بودن و در بیابان‌ها بودن برای خود عالمی دارد. حس ویژه‌ای است، اگر تا به حال چنین تنهایی را تجربه کرده باشید، چیزی هست که شما را جذب می‌کند. به گمانم یکی از دلایلی که این مکان‌های دورافتاده را دوست دارم، همین است. از محدوده‌ی اقتدار دشمن دور می‌شوید یعنی همان چیزی که در اینجا بسیار مشاهده می‌کنیم.

۳۶ یک روح شریب تقریباً ناتوان از آسیب‌رسانی است مگر وقتی وسیله‌ای در اختیارش باشد و بتواند از طریق آن عمل کند... یادتان هست ارواح ناپاکی که از لژیون اخراج شدند، چه داشتند؟ آنها... خواسته‌ی آنها شرارت‌ورزی بیشتر بود و برای همین خواستند وارد خاک‌ها شوند. بنابراین ارواح شریب باید چیزی در اختیار داشته باشند تا در آن کار کنند یعنی کسی که از طریقش عمل کنند.

۳۷ خدا هم به همین شیوه عمل می‌کند. او باید ما را داشته باشد. و برای آنکه بتواند از طریق ما کار کند، روی ما حساب می‌کند.

۳۸ و وقتی در سفر بودیم عزیزان بسیاری آمدند که خواب‌هایی دیده بودند. و خداوند عیسی هرگز از رساندن تعبیر درست بازماند بلکه همواره مسئله را دقیقاً آن‌طور که بود، آشکار ساخت.

۳۹ و بعد هم خدا از سر لطف خود ما را به سوی شکار هدایت می‌کرد و جایش را برایمان آشکار می‌ساخت. می‌دانید همین که به این شکل در آن حوالی بچرخید فوق‌العاده است. اینکه شبانه کیلومترها و کیلومترها و کیلومترها دور از همه کنار آتش بنشینید و تماشاگر رقص شعله‌های آتش میان سنگ‌های گرداگردش باشید. بله، بسیار بی‌نظیر بود!

۴۰ در آنجا برادری بود که خانمش مشکل پیدا کرده بود... آن خانم سال‌ها قبل در جلسه‌ای وقتی مشغول خدمت بودم، سرش را بلند کرده بود. از مردم خواسته بودم تا سرهای خود را خم کرده و در همان حالت نگه دارند زیرا یک روح شریب در وجود خانمی بر روی سکو بود و نمی‌خواست او را ترک کند. و آن خانم دیگر در کمال بی‌احترامی به هر حال سرش را بلند کرد. و روح بد آن خانم روی سکو را ترک کرد و وارد او شد. این اتفاق مربوط به چهارده سال پیش است و به این ترتیب شرایط این خانم حاد شد، به حدی که آثار آن حتی به لحاظ روانی نیز قوی بوده و دست به کارهایی می‌زد که به هیچ وجه درست نبود. مثلاً شوهر خود را رها کرد و در حالی که هنوز در عقد وی بود و با او زندگی می‌کرد با مرد دیگری ازدواج کرد و می‌گفت نمی‌دانست چرا چنین کاری کرده است. برای همین سعی کردند او را تحت آزمایش قرار دهند... شما به آن چه می‌گویید وقتی کسی... نسیان یا از یادزدودگی؟ این... خوب، اسمش هرچه هست. دکتر، فکر می‌کنم درست گفتم. اما واقعیت ماجرا این نبود و پای یک روح شریب در میان بود. و او... آن خانم از دوستان خوبم بود. ولی از آن شب به بعد، از روی قصد و غرض از من متفرق شد. یقیناً می‌توانید دلیلش را درک کنید.

۴۱ اما بعد که شوهرش آمد داخل اتاق زانو زدیم تا دعا کنیم و آنگاه روح‌القدس نازل شد. همین و تمام. سپس همان شب در خوابی بر شوهرش ظاهر شد. او پس از دیدن آن خواب، برگشت. چنین پنداشت که جریان به شوخی می‌ماند. آمد تا متوجه شود و به واقع این درست همان جواب شفای همسرش بود. روح‌القدس چه جانانه عمل کرد!

۴۲ آنجا در توسان همراه برادر نورمن و دیگران بودیم و در آنجا خداوند از طریق به جا آوردن اعمال بزرگ و قدرتمندانه و مکشوف ساختن امور دوباره شروع به کار کرد.

۴۳ این نکته‌ای است که یک شب مرا به این نتیجه رساند. همراه برادر وود و برادر سوتمن بودم. و ما... ساعت نزدیک ده شب بود و داشتم بالا به آسمان می‌نگریستم و اعجابی قوی مرا فراگرفت. و گفتم: «نگاه کنید! به تمام این لشکر آسمانی عظیم!» گفتم: «همه چیز در هماهنگی کامل است.»

۴۴ برادر وود گفت: «به این دو ستاره کوچک که نگاه می‌کنی، چنان به هم نزدیکند که به یک چراغ می‌مانند.»

۴۵ گفتم: «ولی برادر وود می‌دانی به روایت علم در این دُب، چه دُب اصغر چه دُب اکبر، به نظر نمی‌رسد که بیش از پنج سانتی‌متر هم از هم فاصله داشته باشند اما فاصله آنها بیش از فاصله ما با آنهاست. و اگر با سرعت هزاران کیلومتر در ساعت به مقصد زمین حرکت کنند صدها و صدها سال طول خواهد کشید تا به زمین برسند.» گفتم: «در تمام این منظومه عظیم و وسیع که اینجاست، با وجود این به ما می‌گویند قادرند از طریق تلسکوپ‌ها تا صد و بیست میلیون سال نوری آن طرف‌تر را ببینند و همچنان ماه‌ها و ستاره‌ها حضور خود را به رخ می‌کشند. و این در حالی است که آفریننده تک‌تک آنها خداست. او در میان آنها جلوس فرموده است.»

۴۶ گفتم: «روزی در یک رصدخانه منطقه البروج را در معرض دیدگانم قرار داده و نشانم دادند، با باکره آغاز می‌شود، از عصر سرطان گذر می‌کند و تا آخرین آنها که لئو یا یک شیر است امتداد می‌یابد. نخستین ظهور مسیح توسط یک باکره محقق شد؛ ظهور ثانویه او در هیئت شیر سبط یهوداست.» گفتم: «تمام تلاشم را به کار گرفتم تا آن منطقه البروج را رؤیت کنم اما موفق به دیدنش نمی‌شوم. اما با این وجود آنجاست. آنها که آموزش دیده‌اند می‌دانند که آنجاست. ایوب آن را رؤیت کرد. روزگاری مردمان به آن می‌نگریستند. روزگاری یک کتاب مقدس بود. ولی در این توده کامل وسیع با قدمتی که از میلیون‌ها و میلیاردها سال نوری فراتر است، خداست که در میان همه آنها جلوس فرموده و به پایین می‌نگرد. پولس آنجاست. مادرم جایی در آن میان است و پایین را می‌بیند.»

۴۷ و به نظم و هماهنگی این لشکر آسمانی اندیشیدم حتی یک عضو آن از جای خود خارج نیست. هر کدام در نهایت کمال، دقیق عمل می‌کند. سپاه عظیم پروردگار! به سربازها اندیشیدم، به اینکه اگر چنین واقع شود که ماه خارج از نظم حرکت کند تنها در عرض چند دقیقه بار دیگر آب سطح زمین را خواهد پوشانید. زمین درست به همان شکل پیشین در خواهد آمد، به پیش از آن زمان که خدا تصمیم گرفت تا آن را با هدف آوردن ما بر روی آن، مورد بهره‌برداری قرار دهد. «تهی و بایر بود و تاریکی و آب گستره زمین را فراگرفته بود.» و چنانچه ماه جابجا شود بار دیگر همان‌طور خواهد شد. وقتی ماه کمی از زمین فاصله می‌گیرد موج‌ها خیز برمی‌دارند. وقتی پایین می‌آید موج‌ها را می‌کشاند. این لشکر عظیم پروردگار است. وقتی به این موضوع فکر می‌کردم که... این لشکر عظیم خداست که آنجا...

۴۸ آنگاه رفتم که بخوابیم. و من به این مسئله فکر می‌کردم که هیچ یک از آنها از جای خود خارج نمی‌شوند. همگی سر موضع خود قرار گرفته‌اند. و اگر جایی یکی از آنها حرکتی می‌کند، دلیلی دارد و روی زمین تأثیر می‌گذارد. ما هم اکنون نتایج آن را که ناشی از جابجایی برخی از آنها به نقاط دیگر است، مشاهده می‌کنیم. مؤثر است. همه چیز را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۴۹ بعد به این فکر کردم که اگر چنین است که این ارتش عظیم آسمانی باید سر موضع خود بایستد تا همه چیز روی نظم باشد پس حکایت بی‌نظمی لشکر زمینی چیست؟ اینکه وقتی چیزی از نظم خارج می‌شود، چگونه گردش امور را بالکل از

موضع مقرر منحرف می‌کند! وقتی یک عضو از نظم خارج می‌شود کل برنامه خدا مختل می‌شود. ما باید پیوسته بکوشیم تا نظم روح الهی را رعایت کنیم.

۵۰ و در این بامداد دلم می‌خواهد در محضر پروردگار این جلسه را به یک مراسم شفای راستین برسانیم به گونه‌ای که بتوانیم این... عزیزانی که در این بامداد زیر سقف گرد آورده‌ایم را در سطحی از هماهنگی حفظ کنیم، به عبارتی روح‌القدس بتواند هر یک از اعضای آن پیکره الهی که صبح امروز اینجا حضور یافته را به چنان هماهنگی‌ای برساند که جریان شفای روح و جسم به صورت خودجوش سرازیر شود یعنی اگر تنها موضع و جایگاه خود را حفظ کنیم.

۵۱ و اما در ابتدا در مورد خانمی صحبت کردم که مبتلا به سرطان بود و قرار بود دکتر هالبروک...عضوی از بدن او را بردارد. باری، خدایی که سبب شد صدای جنبش و به هم خوردن بال‌ها وارد آن کلینیک شود و سرطان را بدون بر جای گذاشتن حتی یک علامت جراحی برداشت، مگر نمی‌دانید که همان خدا اینجا نیز حضور دارد؟ تنها خواسته او این است که چنانکه ستارگان در موضع خود قرار دارند، سپاهیان وی نیز در موضع خود قرار گیرند.

۵۲ اکنون آیا می‌دانید که جنگ‌ها یکی پس از دیگری شعله‌ور شده‌اند و اخبار جنگ‌ها اعلام شده است؟ و اگر زمین باقی باشد جنگ‌های به مراتب بیشتری در پیش رو خواهیم داشت. ولی آیا متوجه هستید که در تمام کیهان تنها دو قدرت وجود دارد؟ از میان کل اختلافاتی که میان ملتها و میان یکدیگر داریم و همه این موارد، تماش به دو قدرت ختم می‌شود. تنها دو قدرت وجود دارد و تنها دو قلمرو پادشاهی داریم؛ دو قدرت و دو قلمرو پادشاهی. باقی امور، آن چیزهای کوچک و خرد، با یکی از آن قدرت‌ها پیوند دارند. و آن قدرت‌ها عبارتند از قدرت خدا و قدرت شیطان. این چیزی است...هر جنگ، هر آشوب، هر چه رخ می‌دهد، یا تحت کنترل قدرت خداست یا قدرت شیطان زیرا آنها تنها قدرت‌های موجودند که همانا قدرت حیات و قدرت موت است. آری، تنها دو قدرت وجود دارد.

۵۳ و شیطان تنها می‌تواند...قدرتی که او دارد یعنی هرچه شیطان دارد شکل منحرف‌شده قدرت خداست. قدرتی حقیقی نیست. مرگ چیزی نیست جز حیاتی که تخریب و تباه شده است. دروغ حقیقتی است که به شکلی نادرست گفته شده است. توجه می‌کنید؟ زنا عملی است از جنس استفاده ناصحیح یعنی کاربرد و شکل ناصحیح از عملی صحیح. ملاحظه می‌کنید؟ هرآنچه شیطان دارد امری منحرف شده است اما با این حال باز یک قدرت است.

۵۴ و امروز اینجا نشستیم و یکی از این دو قدرت بر ما مسلط خواهد شد. پس بیاییم آن شریر را بیرون برانیم. بیاییم همانند ستارگان آسمان در موضع خود مستقر شویم.

۵۵ چرا که کتاب مقدس در رساله یهودا از «ستارگان آواره‌ای» سخن می‌گوید که «رسوایی خود را مثل کف برمی‌آورند.» و ما دلمان نمی‌خواهد ستارگان آواره باشیم یعنی سردرگم باشیم که آیا/این درست است یا آن، جوای اینکه آیا واقع خواهد شد،

جویای اینکه...چگونه خواهد بود. در آوارگی حرکت نکنید. همانند ستارگان آسمان برقرار بمانید مانند سربازی که سر پست نگهبانی مشغول انجام وظیفه است. در ایمان همان‌جا بمانید! سخن از حیات و موت است.

۵۶ اکنون وقتی یک لشکر یا یک قوم به راستی آمادهٔ رویارویی با قومی دیگر می‌شود ابتدا باید محاسبه کند و دریابد که چه درست است و چه نادرست، اینکه آیا قادر به مصاف با قوم مقابل هستند یا خیر. عیسی چنین تعلیم داده است. و اگر مردم چنین می‌کردند، اگر امت‌ها می‌نشستند و دست نگه می‌داشتند و به این مسائل می‌اندیشیدند یعنی هر دو طرف چنین می‌کردند، دیگر شاهد جنگ نمی‌بودیم.

۵۷ به این ترتیب درمی‌یابیم که اگر یک انسان چنین نکند، اگر سران مملکت ابتدا ننشینند تا سر از موضوع درآورند و ببینند که بر حق هستند و انگیزه‌ها و اهدافشان درست است یا اینکه آیا نیرو و قدرت کافی برای غلبه بر ارتش مقابل را دارند در این شرایط شکست حتمی است.

۵۸ ژنرال کاستر در همین نقطه مرتکب اشتباهی مرگبار شد. چنانچه متوجه شدم ژنرال کاستر به دستور دولت از ورود به خاک قبیلهٔ سو منع شده بود چون ایام مذهبی آنها بود. موسم نیایش بود. آنها عید خاص خود را داشتند. ولی کاستر مست کرد و فکر کرد که در هر حال این کار را خواهد کرد. او عبور خواهد کرد چه دستوری در کار باشد چه نباشد. و بعد هم عملاً به شماری از انسان‌های بی‌گناه شلیک کردند. فکر می‌کنم تعدادی از آنها را با تیر زدند. آنها پیشاهنگ‌هایی بودند که در جستجوی غذا بیرون رفته بودند تا به مردم خود که مشغول نیایش بودند خوراک برسانند. کاستر حین رد شدن آنها را دید و تصور کرد که قصدشان تعقیب گروه آنهاست بنابراین به پیشاهنگ‌ها شلیک کردند. پیشاهنگ‌ها فرار کرده، برگشتند. آنها چه کار کردند؟ مسلح شده و آمدند. و این پایان داستان ژنرال کاستر بود چون فکر نکرده وارد عمل شد.

۵۹ او در آنجا هیچ کاری نداشت. حق نداشت آنجا باشد. به هر حال او قبلاً سرخ‌پوست‌ها را از ساحل شرقی ورای آن محدوده به سوی غرب رانده بود. آنها یک معاهده داشتند و او معاهده را نقض کرده بود. و وقتی معاهده را نقض کرد نبرد را باخت.

۶۰ به این ترتیب یک ارتش قبل از آماده شدن برای یک پیکار جایی که پای سربازها به میان می‌آید باید گزینشی انجام دهد. لازم است لباس رزم بر تن کنند. لازم است برای جنگ و رزم آموزش ببینند.

۶۱ و بر این باورم که بزرگ‌ترین پیکاری که روزگار به خود دیده هم اینک در آستانهٔ رخ دادن است. معتقدم خدا در حال انتخاب و گزینش سربازان خود است. باور دارم که لباس رزم بر تن آنها پوشانده و آنها را آموزش داده است. و اینک جبههٔ جنگ تعیین شده و برای آغاز کارزار آماده می‌شویم.

۶۲ این نبرد عظیم یعنی نخستین پیکاری که روزگار به خود دید در آسمان آغاز شد، آنگاه که میکائیل و فرشتگانش علیه لوسیفر و فرشتگانش جنگیدند. برای نخستین

بار و شروع نخستین نبرد در آسمان بود. به این ترتیب گناه نه بر روی زمین بلکه در آسمان پدید آمد.

۶۳ سپس از آسمان فروافکننده و بیرون رانده شد تا بر زمین سقوط کرده و روی انسان‌ها و ابنای بشر فروافتد. آنگاه این جریان از پیکاری میان فرشتگان به جنگ‌های انسانی بدل شد. شیطان می‌آید تا آفرینش خدا و آنچه خدا برای خود خلق کرده را نابود کند. شیطان آمده است تا آن را نابود کند. هدفش همین بود یعنی از بین بردن. سپس نبرد و پیکار در اینجا و روی زمین و در میان ما آغاز شد و از آن زمان تا حال با شدت تمام ادامه دارد.

۶۴ آری، پیش از آرایش نظامی و به صف شدن برای هر نبردی، طرفین باید زمین رویارویی و آوردگاه را انتخاب کنند یعنی مکانی که قرار است نبرد در آن واقع شود، مکانی انتخاب شده.

۶۵ در جنگ جهانی اول چنین مکانی و همچنین یک زمین بی‌طرف و مکان‌هایی که در آن می‌جنگیدند، تعیین شد. پس لازم است تا یک مکان معین و انتخاب شده وجود داشته باشد.

۶۶ مانند موقعی که بنی‌اسرائیل به جنگ فلسطینیان رفت و در هر طرف تپه‌ای بود که در آن جمع شده بودند. و همان‌جا بود که جلیات بیرون آمد و سپاهیان بنی‌اسرائیل را به نبرد فراخواند. داود در همان دره با او مواجه شد آنگاه از میان نهر کوچکی که میان دو تپه جاری بود گذشت و سنگ‌ها را برداشت.

۶۷ باید مکانی انتخاب و تعیین شود. در آنجا یک زمین مشترک و یک زمین بی‌طرف هم وجود دارد و آنها در اینجا و در همین مکان وارد نبرد می‌شوند. چنین نیست که یکی اینجا بجنگد و دیگری پایین‌تر و آنجا و دیگری هم به آن سمت و این سو بدود. جبهه و میدان نبردی وجود دارد که در آن رو در رو می‌شوند و توان خود را محک می‌زنند جایی که هر لشکر قدرت خود را در برابر لشکر مقابل محک می‌زند پس یک مکان مشترک مواجهه وجود دارد. اکنون (دقت کنید) این نکته را از دست ندهید.

۶۸ وقتی پیکار عظیم بر روی زمین آغاز شد لازم بود یک مکان مواجهه مشترک در کار باشد. لازم بود مکانی برای آغاز پیکار و تداوم و تشدید نبرد تعیین و انتخاب شود. میادین نبرد از ذهن آدمی آغاز می‌شوند. این همان جایی است که نبرد آغاز می‌شود. ذهن انسان به عنوان محل و مکان نبرد انتخاب شد جایی که نقطه آغازین محسوب می‌شود زیرا در ذهن یعنی در سر است که تصمیم‌ها گرفته می‌شود. باری آنها هرگز کار را از یک تشکل آغاز نکردند. هرگز آن را از یک پدیده مکانیکی آغاز نکردند. نقطه آغاز زمین‌ها و میدان‌ها هرگز چنین جایی نبود. برای همین هم یک تشکل هرگز و هیچ‌گاه نمی‌تواند کار خدا را انجام دهد چون میادین نبرد یعنی جایی که باید با دشمن خود روبرو شوید، ذهن است. باید انتخاب کنید. این چیزی است که به سراغ شما می‌آید.

۶۹ دلم می‌خواهد اینجا آن دختر کوچک که سخت بیمار است، مطمئن شود که اینک با دقت تمام به این مهم گوش می‌کند.

۷۰ تصمیمات در ذهن و در سر گرفته می‌شود. آنجاست که شیطان سراغ شما آمده و با شما روبرو می‌شود، همان‌جا که محل تصمیم‌گیری است زیرا خدا انسان را چنین ساخته است.

۷۱ هم اکنون (اگر به یادداشتم در اینجا نگاه کنید) نقشه‌ای کوچک ترسیم کرده‌ام. من همین اواخر آن را اینجا داشتم، روی...روی تخته از آن استفاده کرده بودم. انسان درست مانند گندم ساخته شده است. یک بذر است. آدمی بذر است. از نظر فیزیکی شما بذر و ذریت پدر و مادر خود هستید، حیات از پدر و گوشت از مادر است. بنابراین این دو یعنی یاخته ماده و خون با هم یکی می‌شوند. و حیات در سلول خونی است. و این روند از درون آن آغاز می‌شود، رشد می‌کند و بچه را پدید می‌آورد. حال هر بذری یک پوسته بیرونی دارد که در درون آن پالپ یا بخش گوشتی قرار گرفته و در درون بخش گوشتی، بذر حیات قرار دارد. پس ما به همین شکل ساخته شده‌ایم. ما متشکل از جسم، روان یا جان و روح هستیم. در بیرون پوسته و بدن قرار دارد، در درون آن ضمیر و نظایر آن یعنی روان یا نفس واقع شده است و در بطن روان روح قرار گرفته است. و روح بر جمیع آنها فرمان می‌راند.

۷۲ اکنون اگر وقتی به خانه رسیدید، بنشینید و سه حلقه رسم کنید، درمی‌یابید که جسم و بدن بیرونی دارای حواس پنجگانه‌ای است که از طریق آن تماس و ارتباط برقرار می‌کند یعنی بینایی، چشایی، لامسه، بویایی و شنوایی. اینها قوای حسی پنجگانه‌ای است که بدن انسان را کنترل می‌کند.

۷۳ روان درون بدن جای دارد که تحت کنترل تخیلات، ضمیر و وجدان، حافظه، منطق و عواطف است. اینهاست که روان را کنترل می‌کند.

۷۴ ولی روح فقط دارای یک حس است. روح...اجازه دهید این مسئله را بشکافیم. روح دارای یک حس است و قوه حسی که بر آن مسلط می‌شود یا ایمان است یا شک. دقیقاً همین است. تنها یک گذرگاه برای رسیدن به آن وجود دارد و آن عاملیت اخلاقی آزاد است. شما آزادید و می‌توانید پذیرای شک یا ایمان باشید، هر یک را که دوست دارید با آن سر و کار داشته باشید. بنابراین شیطان از قسمت اصلی شروع می‌کند تا روح انسان را نسبت به کلام خدا دچار شک و تردید کند. خدا از قسمت اصلی شروع می‌کند تا کلامش را در آن روح قرار دهد. خودش است. کار به این شکل انجام می‌شود.

۷۵ اگر امکان داشت که این کلیسا همین حالا به هماهنگی رسیده و اجزایش چنان به یکدیگر بافته و وصل شوند که همه بی‌آنکه کوچک‌ترین نشان و سابه‌ای از تردید در وجودشان یافت شود، هم‌آواز شوند آنگاه پنج دقیقه بعد دیگر هیچ ضعفی در میان ما نخواهد بود. و دیگر در اینجا کسی نخواهد بود که خواهان روح‌القدس باشد و آن را نیابد. آری، اگر بتواند آن چیز معین را ترمیم و درست کند. باری، نبرد درست از ذهن شما آغاز می‌شود، بنا بر آنچه اراده کنید.

۷۶ حال یادتان باشد که این موضوع ربطی به فرقه دانش مسیحی ندارد، منظور بحث سیطره ذهن بر ماده است. آن...ذهن، حیات که همانا کلام خداست را پذیرا می‌شود

و از همان جاست که حیات به بار می‌آید. اندیشه شما به تنهایی نمی‌تواند چنین کند. بلکه کلام خداست که وقتی وارد کانال فکر و اندیشه شما می‌شود چنین اثری دارد. ملاحظه می‌کنید؟ این جریان ربطی به فکر و مقوله سیطره امر ذهنی بر امر مادی، چنانکه پیروان دانش مسیحی ادعا می‌کنند، ندارد. خیر. چنین نیست.

۷۷ اما ذهن شما پذیرای آن امر الهی می‌شود. آن را درک می‌کند. ذهن شما توسط چه چیز کنترل می‌شود؟ روح شما. و روح شما کلام خدا را دریافت می‌کند و این آن چیزی است که در آن حیات است. همان است که حیات را وارد شما می‌کند. برادر! وقتی این اتفاق می‌افتد، وقتی حیات از آن کانال جاری و سرازیر شده و وارد شما می‌شود، کلام خدا در شما تجلی می‌یابد. «اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.»

۷۸ و بعد چه تأثیری می‌گذارد؟ از مرکز قلب که روان باشد صادر می‌شود و کلیه کانال‌ها را تغذیه می‌کند. مشکل این است که ما با تردید فراوان اینجا نشستیم و می‌کوشیم پذیرای آنچه در آنجاست باشیم. باید این کار را متوقف کرده و کلام راستین خدا را در کانال مورد نظر سرازیر کنید و آنگاه به صورت خودکار جلوه بیرونی یافته، خود را بروز خواهد داد. همان چیزی که در درون است. مهم چیزی است که در درون قرار گرفته است.

شیطان خود را از درون نزدیک می‌کند.

۷۹ حال می‌گویید: «زدی نمی‌کنم. مشروب نمی‌نوشم. این کارها را نمی‌کنم.» اینها ربطی به مسئله ندارد.

۸۰ ببینید اصل درون است. اینکه چقدر خوب هستید و چه میزان به اخلاق پایبندید و چه اندازه صادقید، اینها شایسته احترام است. ولی عیسی گفت: «اگر کسی از سر نو مولود نشود.» ملاحظه می‌کنید؟ لازم است اتفاقی در درون بیفتد. اگر در مورد شما چنین نشده، آنچه هست پوششی مصنوعی بیش نیست چرا که در عمق قلبتان به انجام آن کار تمایل دارید. نمی‌تواند تصنعی باشد. باید حقیقی باشد.

۸۱ و این چیزی است که می‌تواند تنها از یک گذرگاه وارد شود یعنی از طریق عاملیت اخلاقی آزاد وارد روان شما شود، از راه اندیشه‌های شما. «چنانکه در دل خود می‌اندیشد، خود او همچنان است.» «اگر به این کوه گوئید منتقل شو و در دل خود شک نداشته باشید بلکه یقین داشته باشید که آنچه گفتید خواهد شد هرآینه آنچه گوئید عطا شود.» متوجه هستید؟ همین است. توجه می‌کنید؟ مبادین نبرد آنجاست. اگر بتوانید ابتدا از آن نقطه شروع کنید.

۸۲ ما برای مشاهده، انجام و تحقق امور شوق داریم. سخت مشتاقیم که کاری برای خدا انجام دهیم. این دختر نوجوان چنین اشتیاق... بدون شک شوق زیستن دارد. دلش می‌خواهد خوب شود. عزیزان دیگری اینجا هستند که دلشان می‌خواهد شفا یابند. و وقتی مانند آن دکتر، راجع به این پرونده می‌شنویم از رستخیز مردگان و از کارهای عظیمی که خدا انجام داد آنگاه به شوق می‌آییم. و نکته درخور تأمل این است که سعی

می‌کنیم تا به واسطه همین حواس موجود، راه دسترسی پیدا کنیم تا بلکه بتوانیم از اینجا اندک چیزی نظیر آگاهی و ضمیر را به چنگ آوریم.

۸۳ چه پرشمارند مردمانی که بارها به سوءبرداشت از کلام دچار شدند. در مورد سخن من نیز درباره فراخوانی به قربانگاه سوءبرداشت شده است. گفتم: «لزوم چندان برای آوردن و فراخوانی کسی به قربانگاه نمی‌بینم.» معنی‌اش این نبود که شما نباید مردم را به قربانگاه فراخوانید.

۸۴ ولی یک شخص دست شخصی دیگر را می‌گیرد و می‌گوید: «برادر جان، می‌دانی چه؟ من و شما این همه مدت همسایه بودیم. بیا جلو کنار این قربانگاه و زانو بزن.» او چه می‌کند؟ کاش یک تخته سیاه اینجا داشتم و می‌توانستم به شما نشان دهم که او چه می‌کند. او سعی دارد از راه عواطف روی روان آن شخص کار کند. این شیوه کارساز نیست. این، آن گذرگاه نیست. قطعاً نیست.

۸۵ شاید او دارد روی (چه چیز؟) یک خاطره کار می‌کند یعنی از راه قوای حسی و حسیات فعال در جان و روان آن شخص. «برادر جان، چه مادر فوق‌العاده‌ای داشتی. او چندی پیش درگذشت.» یک خاطره! متوجه هستید؟ نمی‌توانید این کار را بکنید.

۸۶ این چیزی است که الزاماً باید از طریق اراده آزاد و عاملیت اخلاقی آزاد و از این خط وارد شود. شما خود اجازه می‌دهید که کلام خدا... شما به این دلیل که مادران آدم خوبی بود، نمی‌آیید. به این دلیل که همسایه خوبی هستید، نمی‌آیید. دلیل آمدنتان این است که خدا شما را دعوت می‌کند و شما او را بر پایه کلامش می‌پذیرید. و آن کلام یعنی همه چیز. آن کلام! اگر کلیه امور یعنی کل ضمیر و تمام حس‌ها را از سر راه برداشته و فقط اجازه دهید کلام خدا وارد شود، کلام دقیقاً به همان شکل باز تولید خواهد شد.

۸۷ اینجا متوجه هستید به چه چیز پوشانده می‌شود؟ می‌گویید: «خوب، اکنون»، می‌فرمایید: «خوب برادر برانهام، آیا این ضمیر و وجدانیات و حس‌ها و نظایر آن ارتباطی با مسئله ندارد؟» البته که دارد. ولی اگر به کلام اجازه ورود دهید ولی بعد آن را پوشانده و زیر روکشی از جنس ضمیر و وجدانیات بگذارید آنگاه توان رشد نخواهد داشت و کلامی ناقص خواهد بود.

۸۸ آیا تا کنون دیده‌اید که یک بذر مرغوب ذرت را در خاک بکارند و بعد اجازه دهند که تکه چوبی روی آن بیفتد؟ کج رشد خواهد کرد. یک تاک یا هر چیز قابل رشد، چنین عاقبتی خواهد داشت چون چیزی مانع و سد راهش شده است.

۸۹ آری، امروز حکایت ایمان پنطیکاستی ما هم همین است. به مسائل بسیاری اجازه دادیم تا مانع رشد آن ایمانی شود که به ما تعلیم داده‌اند و همچنین آن روح‌القدس که در ما ساکن است. به چیزهای بسیاری اجازه ورود دادیم و چشم ما به شخصی دیگر بود.

۹۰ شیطان همواره می‌کوشد تا توجه شما را به ناکامی کسی جلب کند، او بر آن است تا آن شهادت راستین و ناب را از شما پنهان کند. او توجه شما را به یک شخص

ریاکار جلب خواهد کرد که گاهی آن بیرون چرخ زده و از چیزی تقلید کرده است. او این کار را نکرد چون داشت تقلید می کرد. اما اگر چیزی از منبع کلام حقیقی خدا سرچشمه بگیرد، «آسمان ها و زمین زایل خواهد شد ولی کلام من زایل نمی شود.» باید همان جا برقرار بماند.

خواهر، توجه می کنید؟

۹۱ لازم است ذهن آن را بپذیرد آنگاه قلب باورش می کند. آنجاست که کلام خدا بدل به یک واقعیت ملموس می شود سپس تمامی حواس و قوای حسی فعال در روان و تن توسط روح القدس صیقل می خورند. اینجاست که درک و آگاهی شما از خدا، هرآنچه الهی است در وجودتان جریان خواهد یافت. دیگر هیچ جا نشانی از تردید نیست. هیچ چیز توان ایستادگی نخواهد داشت.

۹۲ هیچ چیز نمی تواند از لابلای خاطرات بالا آمده و بگوید: «بسیار خوب به خاطر می آورم که خانم جونز سعی کرد به خدا اعتماد و توکل کند و خانم فلان و بهمان. خانم دونه یک بار تلاش کرد برای شفا به خدا اعتماد کند ولی ناکام ماند.» ملاحظه می کنید؟

۹۳ ولی در صورتی که این کانال پالایش، تصفیه و ناپای زدایی شده و درون، از روح القدس پر شده باشد، این موضوع هیچ به خاطر نخواهد آمد و کاری که خانم جونز کرد بر شما تأثیری نخواهد داشت. شما هستید و خدا، هیچ کس نیست مگر شما دوتا. همین است. این نبرد شماس. از همان ابتدا او را بکشید. از همان ردی که بنای آمدن گذاشته، او را کشته و متوقف سازید. قصه این نیست که تا چه اندازه توان تداوم جنگ دارید. همین اکنون متوقفش کنید!

۹۴ شاید بیابید و آن خاطرات و آگاهی و تمام اینها را در خود نگه داشته و چنین فکر کنید که، «خوب، شاید ناکام بمانم. شاید حقیقت نداشته باشد.» به هیچ وجه این کار را نکنید.

۹۵ همه چیز را دور بیندازید، کانال را بکشاید و بگویید: «پروردگارا، کلام تو تا ابد عین حقیقت و برای من است. اگر کل کلیسا هم ناکام مانده باشد، چنانچه کل جهان هم ناکام مانده باشد، با این حال من ناکام نخواهم ماند چون بر روی کلامت حساب می کنم.» نبرد همین است. موضوع از این قرار است.

۹۶ چرا خدای قادر مطلق باید سرطان را بدون بر جای گذاشتن یک نشان جراحی از سینه یک خانم بردارد و اجازه دهد یک کودک بر بستر افتاده و بمیرد؟ آقا.

۹۷ چندی پیش دختری از دبیرستان به اینجا آمده بود. مادرش صدایم کرد و گفت: «برادر برانهام، دخترم مبتلا به بیماری هاجکین است.» گونه ای سرطان که سبب تورم غدد می شود. دکترها از بریدگی های روی گلویش نمونه برداری کردند و نمونه را فرستادند و تشخیص داده شد که هاجکین است.

۹۸ پس دکتر گفت: «در مرحله بعد ممکن است بریدگی در قلبش اتفاق افتد. اگر چنین شود، کارش تمام است.» گفت: «او فاقد... با بروز چنین بریدگی‌هایی حدود سه ماه زنده خواهد ماند.»

۹۹ مادر پرسید: «چه کنم؟ بگذارم به مدرسه برگردد؟»

۱۰۰ گفت: «اجازه دهید برود چون احتمالاً رفتنش ناگهانی خواهد بود.» و گفت: «فقط بگذارید برود و هر طور که می‌تواند به صورت عادی زندگی کند. در این مورد چیزی به او نگویند.»

بنابراین آن خانم به من گفت: «باید چه کار کنم؟»

۱۰۱ گفتم: «او را به این بالا آورده و وارد صف دعا کنید.» و گفتم: «شما هم همراه او تشریف بیاورید.» حس جالبی به من دست داد.

۱۰۲ در آن بامداد دخترک با لب‌هایی که رنگش بر اثر آرایش به آبی می‌زد، چنانکه در مدرسه معمول است، آمد. و آن دختر کوچک آمد. نمی‌دانستم او چه کسی خواهد بود، قرار بود با من تلفنی تماس بگیرد. دستش را گرفتم. گفتم: «خواهر، صبح به خیر.» خودش بود. برای لحظاتی کوتاه به مادرش نگاه کردم و آنها را بدون خدا و مسیح دیدم. گفتم: «چگونه در چنین موقعیتی انتظار شفا داشتید؟ آیا عیسی مسیح را به عنوان منجی شخصی خود خواهید پذیرفت؟» گفتم: «آیا وارد این حوض خواهید شد تا برای آموزش گناهان به نام عیسی مسیح تعمید گیرید؟»

گفتند: «این کار را خواهیم کرد.»

۱۰۳ می‌دانید چه اتفاقی افتاد. شاید امروز صبح این خانم اینجا نشسته باشند. بسیاری از شما این مورد را می‌دانید. برادر مایک ایگان، یکی از امانا اینجا نظاره‌گر این مورد بودند. این ماجرا مربوط به چهار یا پنج سال پیش می‌شود. دخترک را دوباره نزد دکتر بردند حتی یک نشانه از بیماری هاجکین در او پیدا نشد.

۱۰۴ جریان چه بود؟ در وهله نخست لازم است کانال را بگشایید. باید ابتدا آن سرباز اعظم یعنی روح‌القدس را بیابید که در خط مقدم جبهه جنگ استقرار می‌یابد و کلام خدا را برمی‌گیرد. او کلام است. و او در همان موضع استقرار می‌یابد و دیگر هیچ چیزی نمی‌تواند آن امر الهی را متوقف کند. چیزی نیست که بتواند... تمام کانال‌های دیگر پاکسازی شده است. درست مثل دیگ بخار کهنه‌ای که لوله و تنوره‌هایش مسدود باشد، اگر در آن آتش بدمید منفجر خواهد شد. مشکل بسیاری از مسیحیانی که منفجر می‌شوند این است که کانال‌ها را ناپاکی‌زدایی و تمیز نمی‌کنند و تا آن پایین و عمق امور درونی پیش نمی‌روند. باید ناپاکی‌ها را از آن بزدايید. ضمیر، حافظه، افکار، همه را کنار بگذارید آنگاه آنچه از درون به بیرون برآمده، جلوه‌گر می‌شود. بله، همان کلام دست‌نخورده خدا، همان که حقیقت است.

۱۰۵ مهم نیست اگر امروز در این سو ده هزار نفر توکل کردند و مردند؛ فردا در آن سو ده هزار نفر توکل می‌کنند و می‌میرند؛ این جریان ارتباطی به من ندارد. من در جایگاه یک فرد هستم. این من هستم که توکل می‌کنم. این من هستم که به آن ایمان

دارد. و اگر بتوانیم، اگر بخواهیم مجاری ذهنی خود را بکشاییم، آنگاه به آن سو نظر خواهیم کرد و خواهیم دید. این یکی و آن یکی را می‌بایم، این و آن یکی را یعنی هزاران نفر که شهادت می‌دهند.

۱۰۶ اما شریر بر آن خواهد شد تا یگراست بازگردد و کار را به دست گیرد. ببینید اگر او بتواند به آنجا وارد شود آنگاه ارتش شما را تار و مار خواهد کرد.

۱۰۷ اگر از قوای حسی بهره‌مندید و به حواس بینایی، چشایی، لامسه، بویایی و شنوایی مجهز هستید، بسیار خوب است اما تا وقتی با کلام همسو و سازگار نیستند به آنها اعتماد نکنید. آن چیزها خوب هستند ولی اگر موافق کلام نیستند، به آنها گوش ندهید. بله، تخیلات، وجدانیات و ضمیر، حافظه، منطق و عقل، عواطف، همگی اینها زمانی خوبند که موافق کلام باشند. اما اگر عواطف شما با کلام همسو نیست خود را از قید آن برهانید. سریعاً تنوره را به نقطه انفجار خواهید رساند. دقت می‌کنید؟ اگر عقل شما با کلام ناهمسو است از آن فاصله بگیرید. درست است. آن موتور... اگر حافظه، خیالات یا ضمیر شما یا هر چیز دیگر با آن امر الهی که در درون است ناهمسو و ناموافق است از قید آن خلاص شوید.

۱۰۸ آنگاه چه دارید؟ یک منظومه شمسی دارید. هلولیاه! خداست که ستارگان را با نظم چیده و گفت: «همان‌جا بمانید تا آن موعد که شما را فراخوانم!» آنها همان‌جا می‌مانند. چیزی آنها را جابجا نخواهد کرد. وقتی خدا این امکان را می‌یابد تا یک انسان را در دست‌های خود بگیرد و کار به آنجا برسد که بتواند حس‌ها، ضمیر و کلیه موارد را پاکسازی کند تا جایی که به پشتوانه حضور خدا در روح، استوار گردد آنگاه هیچ نیروی شریری در جهان قادر نخواهد بود تا شک و تردید را به آنجا تزریق کند. درست است.

او سر می‌رسد و می‌گوید: «حالت به هیچ وجه بهتر نشده است.»

۱۰۹ آگاهی و ضمیر شما چنان محو شده که آن موضوع را به حساب هم نمی‌آورد. تنوره چنان پاک شده است که بانگ «هلولیاه!» سر می‌دهد. برون‌رسان صفر «جلال بر خدا!» را طنین‌انداز می‌کند و یقیناً درخشش خود را به رخ می‌کشد به قدری پاک و تمیز است که کلام خدا و قدرت الهی می‌تواند از طریق آن کار کند. ملاحظه می‌کنید؟ نکته اصلی همین است.

۱۱۰ آوردگاه شما آنجاست. میدان نبرد شما اینجاست، همان جایی که نقطه آغازین واقع شده یعنی همین‌جا که روان دارد، همین‌جا که ذهنانتان موضع گشایش اختیار کرده تا به روی چیزی باز شود. ذهن دروازه روان است یا در واقع دروازه روح است. ذهن شما خود را می‌گشاید آنگاه یا روح را می‌پذیرد یا آن را رد می‌کند. می‌توانید از مختصر وجدانیات، مختصر احساسات و مختصر حساسیت‌ها و مواردی از این دست برخوردار باشید. اما این امر ربطی به اصل داستان ندارد. اینها مختصری حساسیت یا چیزهایی از این قبیل بیش نیستند. اما آنجا که پای واقعیت ماجرا به میان می‌آید،

ذهن شماسست که خود را به روی آن می‌گشاید. یا ذهن شما آن را می‌پذیرد یا آن را رد می‌کند. همین است، دوستان.

خدایا چنان کن که هیچ یک از آنها در این مهم ناکام نماند.

۱۱۱ می‌بینید، این ذهن شماسست که یا در را می‌گشاید یا آن را می‌بندد و به ضمیرتان گوش می‌دهد، به حافظه و خاطرات شما گوش می‌دهد، به عواطف شما گوش می‌دهد. اما وقتی ذهن خود را به روی این چیزها می‌بندید و اجازه می‌دهید خدا و روح کلام او وارد شود، نیروی الهی باقی چیزها را بیرون می‌راند. هر تردیدی از میان رفته است. هر ترسی از میان رفته است. هرگونه شک محو شده است. هر حساسیتی محو شده است. چیزی جز کلام خدا در آنجا برپا و استوار نمانده است و شیطان را یارای نبرد با آن نیست. خیر، آقا. توان مبارزه با آن امر الهی را ندارد. اکنون می‌دانیم که این مطلب درست است.

۱۱۲ نبردهایی چون نبرد در ذهن انسان، از روزگار باغ عدن با شدت در جریان بوده. شیطان آن را آغاز کرد. او هنگام دیدار با حوّا چه کرد؟ او منکر کلام خدا نشد بلکه رنگ دلخواه خود را روی آن پاشید. شماری از کانال‌های کوچک موجود را مسدود کرد. گفت: «آیا حقیقتاً خدا...» پیدایش ۱:۳. توجه می‌کنید؟ «حقیقتاً خدا همه این امور و وعده‌هایی که داده...» او می‌دانست که کلام حقیقت دارد. می‌دانست که نمی‌تواند بکراست بیاید و سخت بر آن بتازد و هیاهویی به آن شکل راه اندازد پس جامه‌ای فریبنده بر آن پوشاند.

۱۱۳ مثل کاری که مادر برای خوراندن دارو به ما می‌کرد، او سعی می‌کرد روی روغن کرچک آب پرتقال بریزد. دریغا، همان بهتر که روغن کرچک را بدون آب پرتقال بخورید! اموری که ریاکارانه است! ملاحظه می‌کنید؟ ما... آن زمان باید شبانه بلند می‌شدیم و او برای درمان خروسک نفت سفید به ما می‌داد. او نفت سفید را برمی‌داشت و به آن شکر می‌افزود، می‌بینید، به نوعی ریاکاری می‌ماند. و هنگام خوردن با محو شدن اثر شکر لوزه‌های شما می‌سوخت.

۱۱۴ بله دوستان، روند کار به همین شکل است. شیطان می‌کوشد تا موضعی ریاکارانه اتخاذ کند. او سعی می‌کند تا نمونه‌ای بهتر، مسیری آسان‌تر و طرحی عاقلانه‌تر را به شما نشان دهد. اما طرحی عاقلانه‌تر از آنچه خدا در ابتدا پیش نهاد وجود ندارد. کلام او. به آن کلام بچسبید. آن را محکم بگیرید. بگذارید او شما را محکم بگیرد. همراه آن بمانید. اصل همین است.

۱۱۵ نبرد از زمانی شدت گرفت که حوّا ذهن خود را باز کرد تا به عقل و استدلال‌های خود گوش بسپارد. این همان مجرای است که از آن وارد شد. این کانالی است که از آن پایین آمد یعنی عقل و استدلال خود. حوّا در روان خود مشغول استدلال‌پردازی شد.

۱۱۶ چشم او قوّه بینایی و دیدگانش بود. او مار را دید. زیبا، خوش‌چهره و به مراتب از شوهرش بهتر بود. او هشیارترین جانور صحرا بود احتمالاً مردی جذاب‌تر از شوهرش

بود. او به حیوانی تنومند با سر و شکلی مردانه شباهت داشت که آنجا ایستاده بود. عجب هیبتی داشت! و او سعی داشت به حوّا بگوید که چقدر آن کار فوق‌العاده است.

۱۱۷ نخستین کاری که حوّا کرد گشودن ذهنش بود. وقتی این کار را کرد گرفتار استدلال‌های انسانی شد. «چطور، مگر این مسئله مهیج نخواهد بود؟»

۱۱۸ این همان کاری است که امروز هم با جنس زن انجام می‌دهد. زنی که شوهری دوست‌داشتنی و نازنین دارد می‌رود و مردی هیكلی با هیبت مردانه پیدا می‌کند. این مرد بر آن خواهد شد تا باب استدلال را بگشاید. یادتان باشد که این شیطان است. این ابلیس است. یا برعکس، یعنی مرد نسبت به زن یا زن نسبت به مرد، به هر ترتیب که باشد. او مشغول چه کاری است؟ دارد قوّه استدلال را به کار می‌گیرد و از ضمیر یا چنین جایی است که شروع به حرکت و پیشروی می‌کند.

۱۱۹ ولی جایگاه نخست را به خدا دهید. انسان حتی نمی‌تواند... نمی‌تواند گناه کند... هلولویه! خودش است. این مطلب تازه رسید. انسان تا وقتی کلام خدا را کنار نگذاشته باشد از گناه کردن ناتوان است. او حتی قادر به گناه، که «بی‌ایمانی» باشد، نیست. آدمی تا وقتی که از قید کلام و حضور خدا رها نشده باشد از گناه ناتوان است.

۱۲۰ حوّا تا وقتی کلام خدا را کنار نگذاشته بود نمی‌توانست گناه کند یعنی از جایی که از مسیر نفس و روان خود، کانال استدلال‌هایش را گشود و شروع به استدلال‌پردازی کرد. «چطور، یقیناً شوهرم هیچ‌گاه چنین مسائلی را به من نگفت ولی باور دارم که تو... او به من گفت که نباید این کار را بکنم ولی می‌دانی تو موضوع را چنان می‌شکافی که بسیار واقعی، باورپذیر و واضح می‌شود. معتقدم خارق‌العاده خواهد بود چون حسابی برایم واضحش کردی.» می‌بینید این نخستین نبرد و پیکار بود. و این نبرد سایر جنگ‌ها را شعله‌ور کرد. پس باید علت هرگونه خونریزی که تا کنون به وقوع پیوسته را بکراست در باغ عدن جست. حوّا نسبت به کلام خدا بی‌ایمانی ورزید.

۱۲۱ پس اگر بی‌ایمانی نسبت به بخش کوچکی از کلام خدا مسبب تمامی این معضلات بوده، چگونه با بی‌ایمانی نسبت به کلام امکان بازگشت خواهیم داشت؟ نمی‌توانید چنین کنید. باید تمام آن چیزهای دیگر را ببینید یعنی آگاهی، خاطرات و به گفته‌ای... استدلال‌ها و همه آن چیزهای دیگر را. «به زیر افکندن استدلال‌ها.» این مسئله برای ما استدلال‌بردار نیست، به هیچ وجه.

۱۲۲ ما کلام را بر این مبنا که «خدا چنین فرموده است» می‌پذیریم و جریانی میان شما و خدا برقرار می‌شود. آنگاه هر کانالی میان شما و خدا باز خواهد ماند.

۱۲۳ نبرد همین است، نخستین خط و خط مقدم همین است. سراغ تفنگ ۲۲ کالیبر نرویم، باشد به یک بمب هسته‌ای مجهز شویم. بیاییم کار را درست انجام دهیم. باشد به بمب اتمی الهی مجهز شویم. «برادر برانهام، منظورتان چیست؟» منظور ا-ی-م-ا-ن به کلامش است. این بمب اتمی خداست. سلاحی که بیماری و شیطاین را چپ و راست منهدم می‌کند. آنها را نیست و نابود می‌کند. تبعیض... این... فقط نابود می‌کند. هرآنچه غیر الهی است را مضمحل کرده و می‌زداید. وقتی بمب ایمان در آنجا فرود

می‌آید و پشتیبانی کلام را با خود دارد آنگاه هر نیروی شیطانی، هر بیماری و هر ناخوشی را منهدم می‌کند.

۱۲۴ می‌گویید: «برادر برانهام، آیا چنین چیزی حقیقت دارد؟ پس چطور روی برخی اثر دارد و روی برخی بی‌تأثیر است؟»

۱۲۵ به خاطر کانال. می‌توانید به بیرون بنگرید و آن را مشاهده کنید. اما لازم است آن را در درون و اینجا داشته باشید و به این سو بنگرید. نه به آن سو و آنجا، باید نگاه را از درون متوجه بیرون کرد. ملاحظه می‌کنید؟ نمی‌توانید از راه منطبق وارد شوید. نمی‌توانید از راه عوامل دیگر وارد شوید. باید مستقیم از کانالی که خدا برای این مهم در نظر گرفته وارد شوید، یگراست از درون و عمق جان. و چگونه این کار را می‌کنید؟ واپسین کانال کدام است؟

۱۲۶ این... تا آن پایین. از محسوسات می‌گویید: «نمی‌توانم آن را حس کنم. آری، آنجاست. بله-بله. باید بوییش را استشمام کنم یا نظایر آن. این مسائل سر جای خود هستند. بله.» در مرحله بعد پای منطق و استدلال را به میان می‌آورید: «خوب، به نظر می‌رسد می‌داند درباره چه حرف می‌زند. دکتر گفت نمی‌توانم خوب شوم. احتمالاً چنین است.» می‌بینید، درست از همان جا دچار خطا می‌شوید. ابلیس است که در آنجا موضع گرفته است. ابلیس است که دارد این چیزها را به شما القا می‌کند. باورش نکنید.

۱۲۷ «هللویاه! کلام خدا گفت من... دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست باشی. درست است.» چگونه می‌توانی یک سرباز راستین در آن بیرون باشی؟ بله، «می‌خواهم در هر وجه کامیاب و تندرست باشی.»

۱۲۸ خودش است آن کانال‌ها درست همان‌جا مانده‌اند، شما فقط آنها را دریافته و می‌گشایید. مبادا...

۱۲۹ پس چنانچه شیطان بتواند از مسیر ضمیر و تمام عوامل دیگر نفوذ کند آنگاه یگراست خود را تا انتها و اعماق روان خواهد رساند یعنی تا درون ذهن. اکنون اگر فقط بتواند شما را به آن نقطه برساند که... شما هیچ‌گاه-هیچ‌گاه نگاه خود را متوجه یکی از این چیزها نخواهید کرد مگر وقتی که اجازه ورود شیطان به اینجا را بدهید. این خود شماست که به او اجازه ورود می‌دهید. و وقتی وارد می‌شود کنترل را در دست می‌گیرد. و بعد چه می‌کند؟ شروع می‌کند به استفاده از ضمیر و وجدانیات. شروع به استفاده از این می‌کند، شروع به بهره بردن از این برون‌رسان می‌کند. منظور چه چیز است؟ بینی، چشایی، لامسه، بویایی، شنوایی، خیالات، وجدان، خاطره یا حافظه، منطق و استدلال و عواطف. او همین که موفق به ورود می‌شود شروع به بهره بردن و استفاده از تمام این کانال‌های متفاوت کوچک می‌کند، بالاتر و فوق از این یکی که اینجاست. لازم است ابتدا راهی به ذهن شما پیدا کند و آنگاه شما دیگر چاره‌ای جز پذیرشش ندارید. می‌تواند... خوب گوش کنید. او می‌تواند سخت ناکارتان کند اما تا وقتی او را نپذیرید نمی‌تواند بر شما تسلطی داشته و به وجودتان دسترسی داشته باشد.

۱۳۰ شیطان به سوی حوّا حرکت کرد و گفت: «می‌دانی این میوه خوش طعم است.» حوّا برای لحظه‌ای مکث کرد. او اینجا مرتکب اشتباه شد، همین‌جا برای لحظه‌ای مکث کرد.

۱۳۱ محض خاطر هیچ چیز مکث نکنید. شما کلام را دارید. عیسی زنده است. خدا سفادهنده است. پیغام همین است. محض خاطر هیچ چیز مکث نکنید، نه محض استدلال‌ها، نه محض هیچ چیز دیگر.

۱۳۲ اما حوّا برای دمی مکث کرد. درست همان موقع شیطان یگراست به ذهنش پا گذاشت. گفت: «خوب، با عقل جور درمی‌آید.» این کار را نکنید. فقط چیزی که خدا گفت را بپذیرید.

۱۳۳ چه می‌شد اگر ابراهیم به قصد استدلال مکث می‌کرد یعنی آنجا که خدا به او گفت که از سارا صاحب فرزندی خواهد شد، وقتی سارا شصت و پنج ساله بود و خودش هفتاد و پنج ساله؟ و زمانی که صد ساله شد و سارا نود ساله، او به حقانیت کلام خدا اقرار داشت. و او آن امور ناموجود را به وجود فراخوانده انگاشت. توجه می‌کنید؟ او... حتی امید، اصلاً مگر امیدی هم بود؟ او حتی از امید هم استفاده نکرد.

۱۳۴ می‌گویید: «خوب، به امید اینکه روبراه شوم. به امید اینکه سالم خوب شود. امیدوارم روح‌القدس را دریافت کنم. امیدوارم که مسیحی باشم. امیدوارم این کار را انجام دهم.» در این صورت شما خواهان آن نیستید.

۱۳۵ ابراهیم حتی نگاهی به آن نینداخت. آمین. «در ناامیدی همچنان به کلام خدا ایمان داشت.» ایمان فراتر از امید است، ایمان از اینجا یعنی از درون برمی‌آید. ایمان از اینجا برمی‌آید.

۱۳۶ چگونه وارد می‌شود؟ از راه ذهن، از این در، از محلی که جبهه جنگ در آن واقع شده است.

۱۳۷ اکنون شما آرایش جنگی می‌گیرید! باری، در این بامداد شیطان مجال آن یافته تا یگراست در تکاتک قلب‌ها جلوس کند. او در قلب این دختر جلوس کرده است. در قلب شما جلوس کرده است. در این اطراف جلوس کرده است. او می‌گوید: «شاهد بودم که قبلاً تلاش کردی. وصفش را از پیش شنیدم.»

۱۳۸ او را بیرون برانید. همین و تمام. او را بیرون برانید. کتاب مقدس که متن مرجع ماست، در اینجا چه گفت؟ «او را بیرون برانید.» درست است. «بیرون راندن او.» ما تحت تمرین و تعلیم بوده‌ایم.

۱۳۹ به این فکر می‌کنم که: «ما واعظان را چه شده است؟» از خود می‌پرسم که ما تحت چه نوع تمرین و تعلیمی پرورش یافته‌ایم.

۱۴۰ خدا برای این نبرد بزرگ یک روند تمرینی را پیش می‌برد این گفته مربوط به متی باب ۲۴ و همچنین دانیال باب ۱۲ است، جایی که گفته شده: «چنان زمان تنگی خواهد شد که نظیر آن پیش‌تر بر روی زمین دیده نشده.» و ما در همان زمانه روزگار می‌گذرانیم. زمانه‌ای که در آن فرهنگ، تحصیلات و نظایر آن کلام خدا را به محق

برده است و وارد منطق و استدلال‌ها و نظایر آن شده است. اینک زمان نبرد است. چه کسی به پا خواهد خاست؟ هلولیاه! نبرد در شرف شعله‌ور شدن است! او اینک به صف شده است. بنگرید به اینکه در آن سو با چه خیل عظیمی از مخالفان روبرو هستیم.

۱۴۱ چه کسی شبیه داود خواهد بود؟ گفت: «همین‌طور ایستاده‌اید و می‌گذارید که این فلسطینی نامختون لشکریان خدای زنده را تحقیر کند؟ خود به مصاف او خواهید رفت.» آمین. خدا در این بامداد طالب مردان و زنانی است که بتوانند برخاسته و بگویند: «خداوند را بر اساس کلام خودش می‌پذیرم.» آمین. مهم نیست که کدام مورد با ناکامی روبرو شود یا اینکه این و آن یا آن یکی از کجا سر درآوردند و چه کردند. این موضوع هیچ ربطی به ماجرا ندارد. شما سائل‌ها، اگر از حریف می‌ترسید به عقب برگردید یعنی به جایی که به آن تعلق دارید. ولی لشکر خدا پیشروی می‌کند، آمین؛ مردانی دل‌آور، مردانی صاحب ایمان، مردانی قدرتمند، مردانی فهیم، آنها را نیازی به هوشمندی نیست. به تحصیلات نیازی ندارند. کافی است که یک مجرا و کانال باشند. خدا آن کانال‌های کوچک را برگرفته و به کار می‌گیرد.

۱۴۲ حوّا لحظه‌ای مکث کرد تا استدلال کند، گفت: «بسیار خوب، ببینیم چطور می‌شود.» بله، درست مانند، اگر...

۱۴۳ امروز صبح بی‌ترید دکتر به این دختر نوجوان گفته که تقریباً به انتهای راه رسیده است، «کاری نمی‌شود کرد.» خوب، این نظر دکتر است. محکومش نمی‌کنم. آن آقا مرد علم است. او می‌بیند که بیماری بدن کودک را فرا گرفته است. فراتر از هر توصیفی است و دارویی برای توقف آن ندارد.

۱۴۴ چنانکه آن سرطان هم بدن آن خانم را فرا گرفته بود، به واقع مرگ این دختر را تسخیر کرد ولی فرمانده اعظم ما در این لشکر عظیم، قیامت و حیات است، هلولیاه. هیچ چیز نمی‌تواند بر او غالب آید. هلولیاه!

۱۴۵ مغز لشکر به تعبیری هوش لشکر در فرماندگانش متمرکز شده است. مغز متفکر آلمان رومل بود نه هیتلر. رومل! درست است. آیزنهاور! مردان نظامی! پاتن! آن مردانی که در جبهه بودند، همه چیز بستگی به جهت و چگونگی دستوری که می‌دادند، داشت. شما از فرمانده خود پیروی می‌کنید، اگر او یک ژنرال درست و حسابی باشد. اگر درست و حسابی باشد، اگر یک ژنرال چهار ستاره باشد، اگر خودش را ثابت کرده باشد. اگر حقانیت خود را به اثبات رسانده باشد دنبال او حرکت کنید. به جبهه بروید هرچند ممکن است به نظراتان اشتباهی پیش آمده باشد. کاری که گفت را انجام دهید.

۱۴۶ هلولیاه! ما یک ژنرال پنج ستاره داریم که تلفظ نامش ع-ی-س-ی است و او پنج ستاره یعنی ا-ی-م-ا-ن را بر روی ما قرار می‌دهد. او در هیچ نبردی شکست نخورده است. هلولیاه! او بر مرگ، جهنم و قبر استیلا یافته است. شیاطین را از سر راه کنار بزنید. او فرمانده اعظم است. در این شرایط شیطان دیگر به چشم هم نمی‌آید.

۱۴۷ بزرگ‌ترین جنگی که تا کنون شعله‌ور شده هم اینک آماده تعیین تکلیف در این ایستگاه است. یقیناً چنین است، هلولیاه!

۱۴۸ به این موضوع می‌اندیشیم! در حالی که ایستاده و شاهدیم که خدا به چه سان کارها را به سرانجام می‌رساند و می‌بینیم که امور را مکشوف می‌سازد، آنجا که می‌گوید: «چنین و چنان خواهد شد.» و همان می‌شود! وقتی کسی به این نقطه می‌رسد که به اینجا بنگرد و بگوید که: «آن فرمانده اعظم کیست؟» من دیگر به پشت سر نگاه نمی‌کنم تا ببینم که فلان و بهمان دکتر بزرگ چه موضعی دارد. به سخن فرمانده اعظم توجه می‌کنم. «او فرمانده مأموریت نجات ماست.» هلولویاه! نجات چیست؟ رهایی! جلال باد! «او فرمانده اعظم مأموریت آزادسازی و رهایی ماست.»

۱۴۹ ساعت عظیم حمله نزدیک است. هلولویاه! سرباز، سلاح و زره‌پوش‌ها برق می‌زنند و جریان رنگ‌ها خود را به رخ می‌کشد! صبح امروز در همین خیمه، شک و ایمان خود را به صف کرده‌اند، شک در یک سو و ایمان در سوی دیگر. سربازان، در محل خدمت خود بمانید. هلولویاه! فرمانده ما همان ستاره صبح مشغول هدایت است. او هرگز پسروی نمی‌کند. (ابتدا) آشنایی‌ای با واژه عقب‌نشینی ندارد. نیازی به عقب‌نشینی ندارد. آمین. یقیناً.

۱۵۰ بزرگ‌ترین پیکاری که تا کنون شعله‌ور شده هم اینک اینجا در جریان است، بله، آقا، میان زندگی و مرگ، میان بیماری و سلامتی، میان ایمان و شک، آری، میان آزادی و بندگی. نبرد در جریان است! ای سربازان، نیزه‌های خود را جلا دهید. زره‌پوش را برق بیندازید. خدا در حال آماده کردن سربازانش است. آمین. خدا لشکرش را مسح می‌کند.

۱۵۱ آمریکا سربازان خود را به بهترین شکل ممکن به کلاه‌خودهای پولادین، زره‌پوش‌ها، تانک‌های زرهی و تمام آنچه داشته و در توانش است، مجهز می‌کند.

۱۵۲ خدا بر تن لشکریان خود لباس رزم می‌پوشاند. هلولویاه! ما از چه نوع تجهیزاتی استفاده می‌کنیم؟ از روح شمشیر خدا، از کلام خدا! آمین! «کلام خدا برنده‌تر است از هر شمشیر دو دم» عبرانیان باب ۴ «که حتی استخوان را می‌شکافد، که حتی مفاصل و مغز را جدا می‌کند، که حتی ممیز افکار و نیت‌های قلب است.» کلام خدا! باور به کلام او، به این روش است که خدا زره رزم بر تن کسی می‌کند.

۱۵۳ این همان است که به حواً بخشید تا خود را به آن مسلح کند. و حواً زره خود را شکافت. چطور این کار را کرد؟ با گشودن ذهنش به روی منطق و استدلال. شما بر سر کلام خدا استدلال نمی‌کنید. نیازی به استدلال‌پردازی ندارد. شما... این کلام از جانب خداست. شک و تردید به آن وجهی ندارد. چون و چرا و استدلال در مورد آن وجهی ندارد. این کلام خداست. همین نکته فیصله‌بخش است. مسئله حل می‌شود. این برای همیشه فیصله‌بخش است.

۱۵۴ عزیز، توجه داری چه می‌گویم؟ [خواهر بیمار می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] این کلام خداست. خدا آن را وعده داده است. خدا چنین گفته است.

۱۵۵ به ابراهیم گفتند: «از کجا می‌دانی که قرار است فرزندی داشته باشی؟» «خدا چنین گفت.» همین فیصله‌بخش است.

«خوب، پس چرا از داشتن آن بی‌نصیب ماندی؟»

۱۵۶ «نمی‌دانم چه زمانی آن را به دست می‌آورم ولی آن را خواهم یافت. خدا چنین فرموده است. این واقعیت او را لحظه‌ای متوقف نخواهد کرد.» او فرامی‌خواند...

۱۵۷ «چرا به خانه‌ات و جایی که از آن آمدی باز نمی‌گردی؟»

۱۵۸ «قرار است در این دیار زائری غریب باشم.» آمین...؟... «خدا وعده داده است. خدا آن فرزند را درست در همین زمینی که مرا به آن فرستاده، عطا خواهد کرد.» هلولویاه!

۱۵۹ خدا درست در همین جو آکنده از حضور روح‌القدس شما را شفا خواهد داد، همان مکانی که شما را به آنجا آورده است. خدا آنچه می‌خواهد را به شما عطا خواهد کرد. تنها به آن ایمان داشته باشید. آمین. تنوره‌های روان و تن، حس‌ها و ضمیر را بگشایید و ابتدا بگذارید سخنان خدا وارد شده و ذهن را فتح کنند. میدان نبرد آنجاست.

۱۶۰ نگویید: «بسیار خوب، اگر بتوانم حسش کنم، اگر بتوانم نزول جلال پروردگار را حس و لمس کنم! خیر!» این جریان هیچ ربطی به آن موضوع ندارد، به هیچ عنوان.

۱۶۱ ذهن را بگشایید. آوردگاه همان است. آنجاست که صفوف نبرد شکل می‌گیرد، درست همان‌جا در خط مقدم یعنی در ذهن شما. آن را بگشایید و بگویید: «من هر تردیدی... به شک‌هایم شک می‌کنم.» آمین. «اینک به شک‌های خود شک می‌کنم. کلام خدا را باور می‌کنم. شیطان، من آماده‌ام.» سپس اتفاقی رخ خواهد داد. یقیناً رخ خواهد داد. بله، آقا.

۱۶۲ خدا خادمانش را به روح خود مسح می‌کند. او فرشتگان را برای مردم می‌فرستد. ولی مردم این سخن را به مضحکه می‌گیرند؛ «فرشتگان». بگذارید- اجازه دهید همین‌جا برای دقایقی، به اتفاق سراغ موضوعی برویم. بیایید برای یک دقیقه به عبرانیان نگاهی بیندازیم. عبرانیان باب ۴، باب ۴ و اجازه دهید... منظورم عبرانیان باب ۱ است، با هم آیه ۱۴ را مرور کنیم.

آیا همگی ایشان روح‌های خدمتگزار نیستند که... برای خدمت آنان که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می‌شوند؟

...به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت... بنشین به دست راست من...؟

...جمع فرشتگان خدا...!

۱۶۳ بله، در این قسمت کتاب مقدس به روشنی می‌گوید که خدا فرشتگان را می‌فرستد. خدا را شکر! آنها چه هستند؟ «روح‌های خدمتگزار». جلال بر خدا! روح‌های خدمتگزار فرستاده شده (از کجا؟) از محضر پروردگار. برای چه کار؟ خادمی کلامش و خدمت کردن بر اساس آن. آمین! آنها الهیات گروه فرقه‌ای را خادمی نمی‌کنند بلکه جهت خدمتگزاری کلام و خدمت کردن بر اساس کلام خدا عمل می‌کنند. همین و تمام. «روح‌های خدمتگزار که فرستاده می‌شوند.»

۱۶۴ از کجا بدانیم که چنین هستند؟ کتاب مقدس می‌گوید: «کلام خداوند بر انبیا نازل می‌شود.» درست است؟ این فرشته‌ها، از طریق روح خدا، خادمی کلام او را می‌کنند؛ از

طریق روح القدس به خدمت کلام و خدمت کردن بر اساس آن می‌پردازند. روح و کلام بر انبیا نازل می‌شد، انبیا کلام خدا را داشتند. از این رو می‌توانستند چنان معجزاتی را به عمل آورند. این کار انسان نبود بلکه کننده‌اش آن روحی بود که در انسان قرار داشت. یعنی روح مسیح در انسان. برای کلام خدا... آن انسان چه کرده بود؟ کل کانال‌ها را پالوده بود. خدا او را برگزیده و او با روح القدس منصوب شده بود. و انسان کارهای نبود. او تا وقتی چیزی را در یک رؤیا نمی‌دید دست به کاری نمی‌زند. ایلیا در کوه کرمل گفت: «همه این کارها را به فرمان تو کردم. خداوند اینک معلوم شود که تو خدا هستی.» جلال بر خدا!

۱۶۵ بسیار شاهد آن بوده‌ام که وقتی روح القدس به گونه‌ای کوبنده در مکانی نازل می‌شود، آن مکان تحت مسح قرار می‌گیرد! ای کاش این گروه کوچک که صبح امروز در این مکان حضور دارند فقط می‌توانستند این ذهنیت و اندیشه را دریابند و هرگونه تردید را از سر راه کنار بزنند! وقتی شاهدید که مردگان-مردگان برمی‌خیزند، لنگان می‌خرامند، کوران بینا می‌شوند و ناشنوایان شنوا، چگونه می‌توانید همچنان تردید داشته باشید؟

۱۶۶ فرشته خداوند که تصویرش روی دیوار است، همه جا علم را سردرگم و گیج کرده است. او چه می‌کند؟ در راستی کلام می‌ماند. آمین! این چیزی است که ابلیس و هرچه از ابلیس باشد را می‌دراند. آری، چنین می‌کند. و این چه می‌تواند باشد؟ «روح‌های خدمتگزاری که از حضور خدا فرستاده شده‌اند» تا گویندگان کلام که همراه کلام می‌مانند را مسح نمایند. و خدا کلام را از طریق آیاتی که در پی اعلام آن ظاهر می‌شود، تأیید می‌کند و عیسی را پدیدار می‌سازد که دیروز، امروز و تا ابد همان است. و او آنجاست.

۱۶۷ چگونه می‌توانیم تردید داشته باشیم وقتی خدا از کلیه جنبه‌های علمی، مادی، روحانی و از هر جنبه قابل اثبات، آن را در اینجا به اثبات رسانده است؟

۱۶۸ جریان چیست؟ اصل ماجرا در اذهان ماست. ما ذهن خود را به روی چیزی باز کرده، می‌گوییم: «خوب، نمی‌دانم که آیا شدنی است یا نه. شاید، چه بسا فردا حالم بهتر شود.» این هیچ ربطی به واقعیت امر ندارد.

۱۶۹ چنانکه بارها گفتیم، ابراهیم می‌توانست به سارا بگوید... او سن باروری زنانه را پشت سر گذاشته بود. منظورم آن بازه زمانی باروری و بیست و هشت روزهایش است. توجه دارید، او شصت و پنج ساله بود. احتمالاً پانزده یا بیست سال از آن مقطع می‌گذشت. و شاید ابراهیم هر از چند روزی به او می‌گفت: «عزیزم، تغییری در حالت حس می‌کنی؟»

«خیر، کوچک‌ترین تغییری احساس نمی‌کنم.»

۱۷۰ «این جریان هیچ ربطی به واقعیت امر ندارد. در هر حال ما ادامه می‌دهیم. پس اکنون این را می‌دانیم که اگر آغاز دیگری را همچون یک خانم جوان تجربه کنی، از طریق وجود آن خون زندگی، پی می‌بریم که قرار است بستری مناسب برای نگهداری بچه در کار باشد آنگاه همه چیز روبراه خواهد بود. پس آیا امروز تفاوتی در حالت حس

می‌کنی؟ یک ماه از روزی که خدا به من وعده داد گذشته است. عزیزم، آیا تغییری در حالت به وجود آمده است؟»

۱۷۱ «نه ابراهیم، حتی یک ذره. هیچ نشانه‌ای در کار نیست. هنوز شرایطم مانند سالیان اخیر است. ذره‌ای هم تغییر به وجود نیامده است.»

«جلال بر خدا! در هر صورت آن را حاصل خواهیم کرد.»

۱۷۲ «ابراهیم، آیا منظورت این است که در... ببین، اگر خدا به تو وعده داده است، مطمئناً خودش نشانه‌ای به این شکل به ما خواهد داد. یقیناً آیت و نشانه‌ای به ما خواهد داد.» بله! هلولیاه!

۱۷۳ «فرقهٔ ضعیف و زناکار آیتی می‌طلبند.» درست است. او یک آیت داشت. چه بود؟ کلام خدا. همین حکم آیت را داشت.

۱۷۴ خدا چگونه آن کودک را شفا می‌دهد؟ کلام خدا چنین گفته بود، خواه حسی را در وجودم تجربه کنم و خواه حسی در کار نباشد. چه... مهم نیست چه اتفاقی رخ می‌دهد، مهم این است که خدا چنین گفته است. این فیصله‌بخش ماجراست.

۱۷۵ ابراهیم گفت: «شال و کلاه‌ها و همه چیز را جمع کنید، رهسپار آن زمین هستیم.»  
«کجا می‌روی؟»

۱۷۶ «نمی‌دانم.» آمین. «ولی به هر حال می‌رویم. حرکت کنیم!» جمع کردند و رفتند. هلولیاه! این است کلام راستین خدا. آن عامل نگاه‌دارنده که پیش رویش قرار داشت چه بود؟ وعدهٔ پروردگار، کلام خدا. «ما آن را خواهیم داشت.»

۱۷۷ «ابراهیم، از میان اهالی قومت خارج شو. آنها چنین هستند یعنی در زمرةٔ شکاکان و بی‌ایمانان. آنها تو را به همان چاله خواهند انداخت. خارج شو. خود را جدا ساز و برای من زندگی کن.» یعنی چه؟ «هرآنچه در ضمیر، آگاهی، حس‌ها و ملموسات خود داری را رها کن. ذهنت را باز کن و یادت باشد که من هستم. بیا، همراه من زندگی کن.» آمین.

۱۷۸ در این بامداد خدا تمام کسانی که به ذریت ابراهیم تعلق دارند را به در پیش گرفتن همان الگوی زندگی دعوت می‌کند. اینک در سراسر جهان پیکار عظیم در جریان است. خدا می‌خواهد فرزندان خود را از چه چیز جدا سازند؟ بینایی، چشایی، لامسه، شنوایی؛ تخیلات، ضمیر، عقل، عواطف؛ همه چیز. به این معنی که ذهن‌های خود را بکشایند و به کلام اجازهٔ ورود دهند و با کلام گام بردارند. این منش یک سرباز واقعی است.

۱۷۹ ستارگان هم طبق همین الگو سر موضع خود می‌ایستند. منظومهٔ شمسی تغییری نکرده است، منطقهٔ البروج هم همین‌طور. هر بامداد ستارهٔ صبح در همان موضع خدمتش طلوع می‌کند، دقیقاً به همان ترتیبی که در هنگام آفرینش زمین می‌کرد. ستارهٔ عصر بر جای خود می‌نشیند، همهٔ ستارگان به همین ترتیب. دُب اصغر درست سر موعد مشخصی از فصل دقیقاً همان جایی که باید باشد، قرار می‌گیرد. ستارهٔ قطبی

به صورت ثابت سر موضع خود می‌ایستد و هرگز حرکت نمی‌کند. هلولویاه! کل مجموعه و بقیه آنها همگی به دور آن ستاره قطبی می‌چرخند زیرا درست در مرکز زمین واقع شده است.

۱۸۰ منظور مسیح است. آمین. او در آنجا می‌ایستد و مثل یک فرمانده بزرگ لشکریان خود را هدایت می‌کند.

۱۸۱ نظیر موسی بر فراز کوه با دستانی برافراشته، آنگاه که بنی‌اسرائیل در حال جنگ بود و داشت راهی برای خود آزاد می‌کرد، موسی با دست‌های برافراشته ایستاده بود. او با دست‌های برافراشته ایستاد تا آنکه خورشید غروب کرد. مجبور شدند دست‌های او را بالا نگه دارند. این موسی بود.

۱۸۲ او در حکم نمونه‌ای از مسیح بود. برای اطمینان از اینکه دست‌های مسیح بالا می‌مانند، آن دست‌ها را با میخ روی صلیب کوبیدند. هلولویاه! و او از خاکریزهای جلال صعود کرد و امروز با جامگان به خون آغشته‌اش در برابر پروردگار و در دست راست حضرت اعلی حاضر است. حین جنگ، هر سربازی، راه خود را آزاد خواهد کرد. اهمیت نمی‌دهم که چه اتفاقی رخ می‌دهد. با کلام خدا راهی به سوی آزادی باز خواهد کرد. آمین.

۱۸۳ نظیر جوجه‌ای که در تخم است، چه می‌شود اگر از کوبیدن بترسد؟ اگر از کوبیدن بر تخم بترسد چه می‌شود؟ چه می‌شود اگر جوجه درون تخم، آن پرنده کوچک، از ضربه زدن به پوسته تخم هراس داشته باشد؟ اگر از بیرون صدایی بشنود که به او می‌گوید: «بر این پوسته نکوب، ممکن است به خودت آسیب برسانی.» چطور؟ ولی خود طبیعت در وجود پرنده به او می‌گوید: «نوک بزنی! حفره‌ای در آن ایجاد کن.»

۱۸۴ بگذارید تمام تشکل‌های کهنه بگویند: «دوران معجزات به سر آمده است. به خودت آسیب خواهی زد. سر از تعصب درخواهی آورد.»

۱۸۵ به محکم‌ترین شکلی که می‌توانی بر پوسته نوک بزنی. هلولویاه! «دور شو شیطان! دارم از اینجا خارج می‌شوم.» همین و تمام. «دیگر اینجا دراز نمی‌کشم. دیگر اینجا نمی‌نشینم. دیگر این زمین کهنه متعلق به شیطان جایم نیست. در این بامداد دارم راهی برای خروج خود باز می‌کنم. آمین. من یک عقابم.» آمین! هلولویاه!

۱۸۶ این عقاب کوچک، با آن گردنی که به چکش اهرمی لنگری می‌ماند، بر پوسته نوک می‌زند. بی‌توجه به اینکه پوسته چه اندازه سخت بود، صاف بر آن کوبید. آنچه در ابتدا می‌بینید این است که او می‌تواند اندکی بال‌هایش را بجنباند. همه چیز برای او روبراه بود.

۱۸۷ نوک‌زنان راه خروج خود را بکشایید. درست است. چگونه این کار را می‌کنید؟ آن پوسته را با «قول خداوند. قول خداوند. قول خداوند.» منفجر کنید. در انتها شروع به استشمام هوای تازه خواهید کرد. «قول خداوند» حالا موفق شدید سر خود را به فضای بیرونی برسانید. «قول خداوند.» حالا سخت فشار وارد کنید، دارید بیرون می‌آید.

۱۸۸ او دیگر به پوسته باز نمی‌گردد. آمین. او آزاد است. چه باشکوه! همین جاست که کلام جایش را تثبیت می‌کند و راهی از میان تمام آن حس‌ها، وجدانیات و آگاهی‌ها و مواردی از این دست باز می‌کند تا در اینجا مستقر شود و ذهن خود را می‌گشاید و به حقیقت اجازه ورود می‌دهد. خدایا، رحم فرما! دیگر چیزی نیست که بتواند دوباره آن را به بند بکشد. شما آزادید. هر آنکه پسر آزاد کرده باشد از پوسته خارج است. فرقه شما هرگز نمی‌تواند شما را به عقب خوانده، بازگرداند. شریر هرگز نمی‌تواند کار بیشتری در رابطه با شما انجام دهد. آن موقع می‌تواند فش فش کند یا نعره بکشد.

۱۸۹ ولی شما در شاهراه و با سرعت بالا در حال دویدن هستید. چه باشکوه، سرباز مسخ‌شده صلیب در شاهراه پادشاه اعظم می‌خرامد. و همگی شما عقاب‌ها با ایمان، عیسی یعنی آن نور جهان را آشکار کرده، اعلام می‌کنید و در شاهراه پادشاه اعظم به سوی بالا می‌دوید. یقیناً. بله، آقا!

۱۹۰ اینها «روح‌های خدمتگزارند» که از محضر پروردگار فرستاده می‌شوند تا خادم باشند، تا (چه چیز؟) خادم کلام او باشند؛ نه گونه‌ای الهیات بلکه کلام خدا. آنها روح‌های خدمتگزار هستند، فرستاده شده از جانب خدا، برای خدمت. روح‌های خدمتگزار! آری! این را به خاطر بسپارید که اگر در خدمتی چیزی اضافه بر کلام ارائه شود از جانب خدا نیست. زیرا «کلام همیشه در آسمان‌ها پایدار و تأیید شده است.» همواره در آسمان کلام... خدا آن امر الهی را پاس می‌دارد. او هرگز روحی را نخواهد فرستاد که خدمتی اضافه بر کلام ارائه کند.

۱۹۱ هرگز فرستنده روحی نخواهد بود که مدرک دی.دی.دی یا دکترای تخصصی پی.اچ.دی پر ابهت دارد و یقه‌اش را به پشت برگردانده و نظایر آن و می‌گوید: «بسیار خوب، صد البته که دوران معجزات سپری شده است. همگی این را می‌دانیم.» خیر، خیر. این از جانب خدا نیست. برخلاف کلام خداست. آمین.

۱۹۲ او اشخاصی را می‌فرستد که خدمت آنها رساندن روح کلام است. آمین.

۱۹۳ در نظر داشتن حدود چهار یا پنج مطلب دیگر را مطرح کنم ولی فعلاً از آنها می‌گذرم، یک‌شنبه آینده مطرح خواهیم کرد. بسیار خوب.

شیطان و دیوهای او هم مسح دارند.

۱۹۴ اگر این روح‌ها و فرشته‌ها مسح شده‌اند تا کلام را آورده و ارائه نمایند و سبب ایمان شما به کلام گردند، حال آیا می‌توانید بر حسب دیده‌های خود بگویید که تا کنون کجا شنیده‌اید که یک نبی، یک نبی راستین خدا، منکر کلام خدا شود؟ [جماعت می‌گوید: «خیر.» - گروه تألیف.] آقا، وقتی شکل‌های روزگار انبیا قد علم کرده، گفتند: «کنون او اشتباه می‌کند.» چه اتفاقی رخ داد؟ آن نبی پایداری کرد و به تنهایی ایستاد و گفت: «حقیقت است.»

۱۹۵ به میکایا در روزگارش بنگرید، یک گل‌تند مقدس ناچیز، پسر یمله، ملاحظه می‌کنید. چهارصد نبی مسح‌شده، به اصطلاح مسح‌شده، آنجا ایستاده بودند همگی به خوبی تغذیه شده بودند، ثبات داشتند، مدارک عالی و معتبر داشتند، دانشورانی با

تحصیلات بالا بودند. گفتند: «پادشاه وظیفه‌شناس ما می‌تواند برود. خداوند همراهت باشد. آنجا متعلق به ماست. یوشع آن را به ما بخشیده است. پس برو و آن را بگیر. این موضوع کاملاً حقیقت دارد. برو و آن را فتح کن. چه...» گفت: «خوب، یوش...»

۱۹۶ می‌دانید، پهوشافاط گفت: «آیا جایی شخص دیگری پیدا نمی‌شود؟» بسیار خوب، آنها چهارصد نفر در اختیار داشتند. چرا حرف چهارصد نفر را باور نکنند؟ گفت: «جایی یک نفر دیگر هم هست.»

۱۹۷ گفت: «من-من... خوب یکی را داریم. یکی دیگر هم هست ولی از او متنفرم.» بله! ملاحظه می‌کنید؟

۱۹۸ «همان-همان، دوست دارم شنونده حرف این شخص باشم و او را ببینم.» گفت: «او را بیاورید. ببینیم چه خواهد گفت.»

۱۹۹ پس رفته و به او گفتند: «کنون گوش کن. صبح امروز موعظه‌ات را درست تنظیم کن چون باید برای پادشاه موعظه کنی. داری... برای تمام اعضای مجمع خادمین فلان و بهمان منطقه فلسطین موعظه می‌کنی، توجه داری، برای کل مجمع خادمین. پس آنچه آنها گفتند را به خاطر بسپار. همان را می‌گویی. همان را باور می‌کنی و می‌پذیری.» آن کوچک...

۲۰۰ میکایا-او گیر شخص نامناسب افتاده بود. این مرد خود را از آن استدلال‌های کهنه دور کرده بود. او تنوره‌ها را پالوده و تمیز کرده بود، توجه کنید یعنی ضمیرش را.

۲۰۱ «و خوب می‌دانی آنها چه خواهند کرد؟ اگر همان حرف را تکرار کنی، تصور می‌کنم که تو را به عنوان کشیش ناحیه منصوب کنند. احتمالاً این کار را خواهند کرد. چنانچه با آنها اعلام موافقت کنی تو را ناظر کل ناحیه محلی اینجا خواهند کرد.» یک مرد راستین خدا چنین سخن نمی‌گوید.

۲۰۲ ولی تنوره‌های میکایا پاکسازی شده و ضمیر و همه چیزش پاک و مصفا است. ذهنش به روی کلام خدا گشوده شده است. و تنها کلام خدا را باور خواهد کرد. روح‌های خدمتگزار چنین ویژگی‌هایی دارند. این یک روح خدمتگزار است.

۲۰۳ گفت: «نمی‌دانم چه باید بگویم. اما به تو می‌گویم هرآنچه خدا بگوید را بازخواهم گفت.»

و آن شب منتظر ماندند. او یک رؤیا دید.

۲۰۴ می‌توانم تصور کنم که میکایا صبح روز بعد چنانکه نگاشته‌ها را از نظر می‌گذراند، می‌گفت: «کنون با هم نگاهی می‌اندازیم. آیا آن رؤیا... بله، یک جای کار می‌لنگد چون خلاف چیزی است که تمام آنها گفتند. بسیار خوب، آن نگاشته چه می‌گوید؟ به اتفاق می‌بینیم که ایلینا نبی اینجا چه گفته، چون می‌دانیم که او نبی بود. ببینیم چه... کلام خداوند بر ایلینا نازل شده بود. آری. و چه می‌گوید؟ ای ایزابل، سگان خون تو را خواهند لیسید. ایزابل طعمه سگ‌ها خواهد شد. به خاطر شخص درستکاری موسوم به اخاب... شخص درستکاری موسوم به نابوت.» آنگاه او گفت... وقتی آن را دید و هنگامی که دید

رؤیایش به شکلی واضح و سراسر با کلام خدا همخوانی دارد پس دیگر این اخاب بود که باید با آنچه به سویش می‌آمد، مواجه می‌شد.

۲۰۵ مستقیم پیش آمد و گفت: «برای. ولی من اسرائیل را دیدم...» توجه دارید، آن موقع دیگر شرمی از بازگفتن رؤیایش نداشت زیرا کلام خداوند بود. می‌دانست که می‌تواند به طور کامل آن را پذیرفته و روی آن حساب کند. چگونه؟ او قلب و ذهنش را به روی کلام خدا گشوده بود و کلام خدا متقابلاً بر او مکشوف گشته بود، بنابراین کاملاً می‌دانست که آن کلام خداست.

۲۰۶ حال چه بسا بگویید: «کاش می‌توانستم میکایا باشم!» می‌توانید باشید. هستید. تو هم همچنین عزیز. شما یک میکایای نبی هستید. چه کار می‌توانید بکنید؟ ذهن خود را باز کنید. در این بامداد می‌کوشم چه چیز را برایتان بازگو کنم؟ کلام خداوند را. ملاحظه می‌کنید؟ ذهن خود را گشوده و بگویید: «هم اکنون ایمان دارم که می‌توانم شفا بیابم.» خوب، این چه می‌تواند باشد؟ آیا کلام خداوند است؟ البته که کلام خداست.

۲۰۷ و این آقایی که اینجاست می‌گوید: «دوران معجزات به سرآمده است. نمی‌توانید این کار را بکنید. و شما...» این حرف را فراموش کنید. خدا را در جایگاه نخست قرار دهید.

۲۰۸ جایی که کلام خداوند می‌رسد او آن را بازگو کرد و به همان شکل به انجام رسید. ۲۰۹ بله، شیطان چه کرد؟ شیطان سایر مسح‌شدگان را داشت. پس شیطان خادمان خود را مسح می‌کند. یقیناً، بله-بله. یقیناً. او خادمان خود را مسح می‌کند. او آنها را با چه مسح می‌کند؟ با ناباوری و بی‌ایمانی. شیطان و دیوهایش نوع بشر را با ناباوری و بی‌ایمانی نسبت به کلام خدا مسح می‌کنند.

۲۱۰ حال اگر می‌خواهید تأییدی بر این مطلب داشته باشید نگاهی به پیدایش ۴:۳ بیندازید. اجازه دهید آن را بخوانیم و فقط برای یک دقیقه گوش کنیم تا ببینیم آیا این روش تاکتیک نخست او هست یا خیر. این نخستین کاری بود که انجام داد. او هرگز از این تاکتیک خود دست نمی‌کشد. همیشه آن را به کار می‌گیرد. بله، فقط ببینید که آیا این همان است یا نه. پس او با کلام مخالفت نمی‌کند. او فقط کاری کرد تا حواً اندکی نسبت به کلام دچار سوءبرداشت شود، می‌دانید یعنی اینکه به گونه‌ای آن را به شکل و شمایللی که دلش می‌خواست به نظر برسد درآورد، کلیت کلام را مطرح نکرد. حال کتاب پیدایش، در این قسمت پیدایش ۴:۳ مد نظر است. بیاییم ببینیم که آیا در آن قسمت نیز همان آمده است یا خیر. بسیار خوب.

مار به زن گفت، هرآینه نخواهید مرد.

۲۱۱ «هرآینه نخواهید مرد.» می‌بینید به چه شکل آن را نقل کرد؟ «ما بر این باوریم که روزگار معجزات سپری شده است. ما به چنین چیزی اعتقاد نداریم، به اینکه مردم همانند پنطیکاست روح‌القدس را دریافت می‌کنند. به هر شکلی که تعمید گرفته باشی، هیچ فرقی ندارد.» آیا شیطان را مشاهده می‌کنید؟ تاکتیکش را می‌بینید؟ «خوب اگر

دکتر به تو گفت که نمی‌توانی خوب شوی، همین را باید ختم کلام و فیصله‌بخش دانست.»

۲۱۲ اکنون اصلاً بحث بی‌اعتبار کردن پزشک یا باور نکردن سخنش نیست. دکتر در خط و محدوده علم فعالیت می‌کند. و دکتر هر کاری که در توانش بود را برای نجات جان بیمار انجام داد ولی نجات او ممکن نبود چون دکتر نمی‌دانست چه کار دیگری می‌تواند بکند. او به نقطه پایان کارایی ناشی از ذکاوتش رسیده است. او انسان صادقی است. حال، هرچند درخت دانش سودمند است ولی به پایان خط که می‌رسید، بهتر است به درخت زندگی تقرب جوید و به همین ترتیب پیش روید. آمین. همین و تمام. در آن مرحله است که کاری انجام خواهد شد. بله.

۲۱۳ پس اکنون تاکتیک شیطان چیست؟ او آنجا چه گفت؟ حال به آیات ۱ و ۲ توجه کنید. اکنون با اجازه شما آیات ۱ تا ۳ را می‌خوانم.

و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هشیارتر بود. و به زن گفت، آیا خدا حقیقتاً گفته است که... از همه‌ی درختان باغ نخورید؟

۲۱۴ و اما به او گوش کنید که چقدر رذل می‌شود و چگونه کلام را تحریف می‌کند. توجه می‌کنید؟ او... او سعی دارد چه کند؟ وارد ذهن حوا شود. ملاحظه می‌کنید؟ پس از آنکه کلام در آنجا محکم شده بود، با حوا هم‌کلام شد.

۲۱۵ مبدا به شیطان اجازه دهید چیزی بر شما تحکیم کند. ملاحظه می‌کنید؟ کلام خدا را در قلب خود تحکیم کرده، نگاه دارید. توجه دارید؟ همین کار را بکنید. حال شما میکاپاها خوب دقت کنید.

...زن به مار گفت، از میوه درختان باغ می‌خوریم لکن...

لکن از میوه درختی که در وسط (توجه کنید، در وسط) باغ است، خدا... گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مبدا بمیرید.

۲۱۶ اکنون چنانکه می‌بینید این کلام است. و حوا در پاسخ به مار آن را نقل می‌کند. حال خوب دقت کنید.

مار به زن گفت، هرآینه نخواهید مرد.

۲۱۷ آیا تاکتیک او را مشاهده می‌کنید؟ دقت دارید؟ او در صدد انجام چه کاری است؟ او سعی دارد تا آن انسان نخست، آن زن گرانقدر که در آن محل حضور داشت یعنی دختر خدا را با ناباوری و بی‌ایمانی مسح کند. این دقیقاً همان کاری است که می‌کوشد زن را به آن وادارد.

۲۱۸ ای عزیز، این همان کاری است که می‌کوشد تو را به آن وادارد. این همان کاری است که سعی دارد هر یک از شما حضار را به آن وادارد یعنی مسح کردن شما. تنها کاری که شما باید انجام دهید... شما صاحب اختیار می‌باشید. حال چنانچه مایل باشید می‌توانید آن را بپذیرید. ولی بیرونش بیندازید. اگر حوا در آن لحظه برای گوش سپردن توقف نکرده بود! محض خاطر هیچ چیز در دنیا توقف نکنید. نایستید و مکث نکنید.

۲۱۹ زمانی ایلیا به جیحزی گفت: «عصای من را بردار و آن را روی طفل مرده بگذار. اگر شخصی به تو سخن گوید جوابش را مده. اگر کسی بر آن شود تا تو را متوقف کند فقط به راه خود ادامه بده.»

۲۲۰ توجه کنید، آن بانو وقتی خادم خود را صدا کرده و گفت: «بران و برو و تا تو را نگویم توقف منما.» همین و تمام.

۲۲۱ وقتی پیغام را دارید، بروید و به حرکت ادامه دهید. آمین. می‌گویید: «دیگر از حرکت دوباره و گام برداشتن ناتوانم. نه، دارم ضعیف می‌شوم.» فقط پیش بروید و به حرکت ادامه دهید. توقف نکنید. هر چیز را به کناری بگذارید و فقط به گشودن راه ادامه دهید، برادر، شما آن شمشیر اعظم را در اختیار دارید پس به باز کردن مسیر ادامه دهید.

۲۲۲ یک بار به یک استادیوم فوتبال رفتم و قرار بود موعظه کنم. آن سمت مقابل در ورودی توقف کردم. نوشته‌ای به این شرح جلب توجه می‌کرد، «مهم نه بزرگی سگ در مبارزه بلکه بزرگی مبارزه در سگ است.» آنچه سبب پیروزی در نبرد می‌شود همین است. ملاحظه می‌کنید؟

۲۲۳ چه بسا بگویید: «خوب، نگاه کن. به تمام آن کلیساهای بزرگ که علیه این حقیقت هستند، نگاه کن.»

۲۲۴ به بزرگی و ابعاد آنها اهمیت نمی‌دهم. آنچه به حساب می‌آید بزرگی مبارزه در سگ است. مهم ایمان درون فرد است. اگر آدمی ترسو هستید به بیغولۀ خود برگردید همان‌جا که آغوشی برایتان آماده شده است. ولی برادر، اگر یک سرباز هستی، آنجا بمان و بایست. پیکاری در جریان است. حق و باطل در میانه میدان هستند. بیایید بجنگیم.

۲۲۵ مانند پیتز کارتایت که به شهری رفت و گفت: «خداوند به من گفت که به اینجا بیایم تا شاهد یک بیداری باشیم.» او انباری را اجاره کرده، واردش می‌شود و آن را تمیز می‌کند.

۲۲۶ و زورگوی شهر با تفنگی بر کمر آمد. درهای... برخی از آنها گفتند: «این شخص آن پایین چه کار می‌کند؟»

۲۲۷ گفت: «او یک واعظ است. گفته که قرار است جلسه‌ای برگزار کند.»

۲۲۸ گفت: «بسیار خوب، به گمانم باید پایین بروم و او را به خیابان پرت کرده و از اینجا بیرونش کنم. همین و تمام. ما نمی‌خواهیم اطراف محل ما جلسه‌ای برگزار شود.»

۲۲۹ بنابراین به آنجا می‌رود و با گام‌هایی پر سر و صدا قرص و محکم از در وارد می‌شود، بله، پیتز کارتایت کتش را پوشیده بود و داشت پنجره‌ها و دیوارها را می‌شست. می‌دانید، از آن آدم‌های کمابیش ظریف‌اندام بود.

۲۳۰ این واعظ کهنه‌کار جوجه را با دست‌هایش می‌خورد و به این دلیل به او می‌خندیدند. کاری که امروزه مرسوم است، می‌دانید.

۲۳۱ به این ترتیب او مشغول شستشوی پنجره‌ها و تعمیرات بود. آن زورگو جلو آمد، کت خود را باز کرد و در حالی که تفنگی از بغلش آویزان بود، گفت: «چه کار می‌کنی؟»

۲۳۲ او پاسخ داد: «مشغول شستن پنجره‌ها هستم.» می‌دانید و چنان به شستشوی پنجره ادامه داد. او یک هدف داشت. خدا به او گفته بود که جلسات بیداری برگزار کند. او مشغول شستن پنجره‌ها بود.

آن آقا گفت: «منی خواهیم اینجا جلسات بیداری برگزار شود.»

۲۳۳ واعظ پاسخ داد: «ولی خداوند به من گفت که برای بیداری جلسه برگزار کنم.» ملاحظه می‌کنید؟ سپس به کار خود ادامه داد. می‌بینید؟ ملاحظه می‌کنید؟

۲۳۴ آن آقا گفت: «بسیار خوب، لازم است یک چیز را بفهمی.» گفت: «من هستم که این شهر و حوالی آن را اداره می‌کنم.»

۲۳۵ او پرسید: «تو اداره می‌کنی؟» و باز به شستشوی شیشه‌ها ادامه داد.

۲۳۶ آن آقا گفت: «برای اینکه جلسه بیداری داشته باشی باید اول من را بزنی.»

او گفت: «بزنم؟ خوب، پس کار بعدی من همین است.»

۲۳۷ سپس کت خود را درآورد. به آن سو حرکت کرد، یقه آن آقا را گرفت، او را نقش زمین کرد و رویش پرید. گفت: «اگر بخواهم مسلط شوم، باید مبارزه کنم. خداوندا، بر شهاتم بیفز.» و این چنین ضرب شستی به او نشان داد.

و پرسید: «کافی‌ات است؟»

۲۳۸ آن آقا گفت: «بله.» بلند شد و با او دست داد. او همان شب در کلیسا نجات پیدا کرد.

۲۳۹ خودش است. توجه دارید؟ کلام خدا را بردارید و راهتان را از میان هر شک و تردیدی باز کنید. متوجه می‌شوید؟ یقیناً همین و تمام. این کار بعدی است که باید انجام دهیم و بیاید آن را به انجام برسانیم. درست است. کار بعدی من این است که از تردیده‌هایم دور شوم و آنها را قلع و قمع کنم. کار بعدی من این است که از شر سردرگمی‌هایم خلاص شوم. اگر حس‌هایم به من بگویند: «بله، حالت بد است.» کار بعدی این است که آن را درانده و از خود برانم. درست است.

۲۴۰ می‌گویید: «بله، شما... آنها چنین می‌گویند... می‌دانی، برادر برانهام وجدانم چنین می‌گوید که من...» خوب، شما باید این را هم درانده و از خود دور کنید. قرار نیست از آن دورتر بروید. فقط کار بعدی خود را به انجام برسانید. کت خود را درآورید و یگراست سراغش بروید. فقط به حرکت ادامه دهید. با یک هدف، «من پیروز خواهم شد.» آمین. «شکست نمی‌خورم. پیروز خواهم شد.» آمین.

۲۴۱ شیطان مسح می‌کند. ملاحظه می‌کنید؟ تاکتیک نخستش چیست؟ نخستین جایی که در صدد ورود به آن است، کجاست؟ ذهن. حوا برای لحظه‌ای مکث کرد تا به سخنانش گوش دهد. «موافق نیستی؟»

۲۴۲ در همین نقطه است که زنان بینوای بسیاری دچار خطا شدند و مردان بینوای پرشماری مرتکب اشتباه، بله، برای لحظه‌ای توقف کرد فقط برای لحظه‌ای مکث کرد. چه بسیار شاهد پرونده‌های طلاق‌ی بودم که بروزشان ریشه در همین موضوع داشت.

۲۴۳ «برادر برانهام، عرضم به حضورتان، آن آقا به نشانهٔ تحسین سوت گرگی زد، می‌دانید، من هم توقف کردم. انصافاً قصدی نداشتم.» بله-بله. خودش است.

۲۴۴ «پشت میزی در نزدیکی آن خانم نشسته بودم. او-او صاحب زیباترین چشم‌ها بود!» توجه می‌کنید؟ بله-بله. ملاحظه می‌کنید؟ همین است.

۲۴۵ شیطان هم همین کار را می‌کند. «دکتر به من گفت که نمی‌توانم خوب شوم بنابراین من...» خودش است همان ماجراست، بزرگ‌ترین جنگی که روزگار به خود دیده است.

۲۴۶ «اما آنها به من می‌گویند...دیدم که فلانی و بهمانی ادعا می‌کردند که روح‌القدس را دارند.» بله، چشم شما به یک ریاکار کهنه‌کار بود. پس حکایت آنها که حقیقتاً آن را یافته بودند، چیست؟ بله-بله. آری. ابلیس طعمه‌گذاری می‌کند تا نگاه و توجه شما را به سوی یک کلاغ پیر منحرف کند ولی هرگز کبوتر راستین را به شما نشان نخواهد داد. بله-بله. درست است. آن را به شما نشان نخواهد داد، آن را از دیدگان شما دور خواهد کرد.

۲۴۷ پس یادتان باشد که او هم یک جنگجو است. ولی بزرگ است او... «او که در شماس‌ت بزرگ‌تر است از آنکه در جهان است.» پس محکم به کلام خدا بچسبید، به آن ایمان داشته باشید، شما که سرداران این لشکر هستید. برادر، از دژ خود پاسداری کن. درست است، به آنجا که موضع خدمت شما محسوب می‌شود، بچسبید.

۲۴۸ یک بار اینجا دخترکی را پیش من آورده بودند. شاید آن خانم اکنون اینجا نشسته باشد. نامش نلی سندرز است. از موارد نخست‌ی بود که شاهد اخراج یک روح شریر بودم. آنجا که زندگی می‌کردیم اکنون اگر بتوانم مکانش را مشخص کنم، حدوداً سه بلوک بالاتر از اینجا، آن طرف آرامگاه بود. تازه واعظ شده بودم و اینجا و در این حوالی در جلسه‌ای واقع در یک خیمه مشغول موعظه بودم.

۲۴۹ این دختر جوان یکی از بهترین رقاصه‌ها بود. او به دبیرستانی پایین‌تر از اینجا می‌رفت و لی هورن. بسیاری از شما که ساکن این شهر هستید لی هورن را می‌شناسید و می‌دانید که مدیر سالن بلیارد است. خوب آنها، او و لی هورن بهترین رقصنده‌های کشور بودند. لی هورن کانتولیک است. البته آنها در بند اصول مذهبی نبودند... یعنی نلی و بقیه. با این حساب هر دو از رقصنده‌های بزرگ بودند. و رقص‌های معروفی چون «بلک باتام» و «جیترباگز» و چنین چیزهایی را اجرا می‌کردند. و این خانم... هر دو نفر آنها از بهترین‌های منطقه بودند.

۲۵۰ یک روز یا یک شب در حالی که تلو تلو می‌خورد، وارد جلسه شد و بالا آمد. نلی بینوا، همان‌جا پای قربانگاه افتاد. برکت بر قلبش بارید. آنجا پای قربانگاه افتاد.

سرش را بلند کرد. گریه کرد و اشک روی گونه‌هایش سرازیر شد. گفت: «بیلی...» من را می‌شناخت. گفت: «بیلی، خیلی دلم می‌خواهد نجات پیدا کنم.»

۲۵۱ گفتم: «نلی، تو می‌توانی نجات پیدا کنی. دختر، عیسی از پیش تو را نجات داده است. اینک باید این را بر مبنای کلامش بپذیری.»

۲۵۲ همان‌جا ماند. گریه کرد، دعا کرد، به خدا گفت که دیگر هرگز به مسائل دنیوی گوش نخواهد کرد. در لحظه، آرامشی دلپذیر و شیرین جانش را فراگرفت. از آنجا برخاست و با صدای رسا به تجلیل و ستایش خدا پرداخت.

۲۵۳ حدود شش یا هشت ماه پس از آن، یک شب داشت از خیابان اسپرینگ عبور می‌کرد.

۲۵۴ بله، او تنها یک دختر جوان بود، در سنین نوجوانی بود یعنی حدوداً هجده سال داشت. پیشم آمد و گفت: «هوپ...» این اسم خانمم بود همان که فوت کرده است. گفت: «دوست داشتم من هم شبیه هوپ یا ایرن باشم.» گفت: «می‌دانی آنها هرگز سراغ دنیا نرفتند.» گفت: «دنیا یک علامت رویتان حک می‌کند.» گفت: «ظاهرم زمخت و ناموزون است.» گفت: «حال دیگر آرایش و تمام اینها را ترک کرده‌ام ولی ظاهرم خیلی زمخت است. حتی ریخت چهره‌ام هم همین‌طور.» گفت: «ظاهرم زمخت است.» گفت: «چقدر ظاهر آنها معصوم و لطیف است.» گفت: «کاش هرگز این کارها را نکرده بودم.»

۲۵۵ گفتم: «نلی جان، خون عیسی مسیح هر گناهی را پاک می‌کند. برو و به آن ایمان داشته باش.»

۲۵۶ بسیاری از شما حضار اینجا وین بلدسو را می‌شناسید، سال‌هاست که از دوستان صمیمی من است. او مشروب‌خوار بود. او همراه برادرم ادوارد به اینجا آمد. روزی در خیابان مست کرده بود و او را آوردم چون پلیس‌ها دستگیرش می‌کردند. پس او را به اینجا آوردم. من یک واعظ بودم و زمانی که هنوز ازدواج نکرده بودم آن بالا پیش مادر و پدرم زندگی می‌کردم. او را گرفتم و روی تخت خواباندم. من روی یک کاناپه می‌خوابیدم. می‌دانید جمع بزرگی از برانهام‌ها آنجا بودند، ده نفری می‌شدیم. چهار اتاق داشتیم و مجبور بودیم اندکی جمع و جور باشیم. من یک کاناپه‌بازشوی قدیمی داشتم که رویش می‌خوابیدم. آن را به این شکل کشیدم و وین را روی تخت کنار خودم گذاشتم. مست بود و من مجبور شدم او را برداشته، به خانه بیاورم و بخوابانم.

۲۵۷ آنجا دراز کشیده بودم. گفتم: «وین، با این سر و وضع از خودت خجالت نمی‌کشی؟»

۲۵۸ گفت: «بیلی، با این لحن با من صحبت نکن.»

و آنگاه دست خود را جلو آورده و گفتم: «وین، برایت دعا خواهیم کرد. خدا به تو برکت دهد.» به گمانم کمابیش یک سال از زمان نجات خودم می‌گذشت.

۲۵۹ و بعد ناگهان یک تاکسی آمد و در بیرون را زدند، کسی با شدت تمام بر در می‌کوبید. «برادر بیل! برادر بیل! [برادر برانهام بر روی تریبون می‌کوبد-گروه تألیف.]

۲۶۰ فکر کردم: «خدای من، حتماً کسی در آستانه مرگ است.» با سرعت به سمت در رفتم. وسیله قدیمی خود را برداشتم، آن را به این شکل دور شلوارم انداختم و پتویی روی وین کشیدم. به سمت در دویدم.

۲۶۱ به نظر صدای یک زن بود. در را باز کردم و این دختر جوان جلوی در ایستاده بود. گفت: «می‌توانم وارد شوم؟»

گفتم: «بیا تو.» چراغ را روشن کردم.

۲۶۲ حال او همین‌طور داشت گریه می‌کرد. گفت: «برادر بیل، کارم تمام است! از دست رفتم!»

۲۶۳ گفتم: «نلی، جریان چیست؟ دچار حمله قلبی شده‌ای؟»

۲۶۴ گفت: «نه.» گفت: «برادر بیل، داشتم از اسپرینگ رد می‌شدم.» گفت: «برادر بیل، انصافاً برادر بیل، انصافاً هیچ قصد بدی نداشتم. قصد بدی نداشتم.»

۲۶۵ گفتم: «موضوع چیست؟» با خود فکر کردم: «حالا با او چه کار کنم؟» نمی‌دانستم چه کنم. مرد جوانی بیش بودم. و من...

۲۶۶ گفت: «برادر بیل» گفت: «من کاملاً، من کاملاً، من کاملاً تکه تکه شده‌ام.»

گفتم: «بسیار خوب، آرام باش، خواهر. جریان را کامل برایم تعریف کن.»

۲۶۷ گفت: «خوب»، گفت: «از خیابان رد می‌شدم و چشمم به سالن ردمن‌ها افتاد...» قبلاً روزهای شنبه در آنجا رقص‌های خاص اجرا می‌کردند. گفت: «چیزهایی همراهم بود تا وقتی به خانه رسیدم با آنها لباس بدوزم.» گفت: «صدای موسیقی را شنیدم.» گفت: «می‌دانی» و چنین ادامه داد: «فقط یک لحظه توقف کردم.» گفت: «موسیقی هر لحظه دلنشین‌تر می‌شد. آنگاه به خود گفتم اگر همین‌جا بایستم، اشکالی نخواهد داشت.»

۲۶۸ او همان‌جا مرتکب اشتباه شد و برای لحظه‌ای توقف کرد. فقط گوش کرد.

۲۶۹ گفت: «خوب، بگذار فکر کنم.» گفت: «خداوندا، می‌دانی که به هر حال تو را دوست دارم.» ادامه داد: «خداوندا، می‌دانی که تو را دوست دارم. ولی قطعاً می‌توانم زمانی که همراه لی برنده تمام آن جام‌ها می‌شدیم را به یاد بیاورم.» گفت: «یادم می‌آید که در گذشته آن موسیقی قدیمی جذبه می‌کرد. اما اکنون نمی‌کند.»

۲۷۰ وای-وای، وای-وای! شما فکر می‌کنید که جذبتان نمی‌کند. اما همان‌جا و از همان موقع شما را به دام انداخته است. این موقعیت درست به همان خوبی است که شیطان می‌خواهد، درست همان‌جا. دقت می‌کنید؟

۲۷۱ چند نفر نلی سندرز را می‌شناسد؟ خوب حدس می‌زنم که اغلب شما او را می‌شناسید. بله. قطعاً. بنابراین آنها، آنها...

۲۷۲ گفت: «خوب، می‌دانید چه؟» گفت: «شاید اگر از آن پله‌ها که آنجاست بالا بروم،» گفت: «شاید بتوانم برای برخی از آنها شهادت دهم.»

۲۷۳ وای! توجه می‌کنید شما درست در زمین شریب هستید. از آن محدوده بیرون بمانید. «از هر نوع بدی و مظاهر آن احتراز کنید.»

۲۷۴ اما آن دختر از پله‌ها بالا رفت و به بالاترین پله که رسید چند دقیقه‌ای آنجا ایستاد. و در همان لحظات نخست با یک پسر روی پیست رقص بود.

۲۷۵ بعد به خود آمد. آنجا ایستاده بود و گریه می‌کرد و می‌گفت: «برای همیشه از دست رفتم...»

۲۷۶ با خود فکر کردم: «خوب، چیز زیادی از کتاب مقدس نمی‌دانم ولی باور دارم که عیسی گفت، به نام من دیوها را بیرون خواهید کرد.» من...

۲۷۷ وین کمی هوشیار شده و آنجا نشسته بود و داشت نگاه می‌کرد. ملاحظه می‌کنید؟ بنابراین گفتم: «اکنون ای روح شیطانی، نمی‌دانم که هستی ولی به تو می‌گویم که این شخص خواهر من است و تو هیچ حقی نداری که او را گرفتار کنی. او قصد نداشت این کار را بکند. او فقط برای لحظه‌ای توقف کرد.» هرچند اشتباهش همان‌جا بود. گفتم: «ولی باید از او خارج شوی. صدایم را می‌شنوی؟»

۲۷۸ خدایا کمکم کن تا چنان شود که در جایگاه داوری اطلاع داشته باشم. سپس در مشبک خود به خود شروع به باز و بسته شدن کرد. از کنار در چنین صدایی می‌آمد: «پلومپیتی، پلومپیتی.» «پومپ، کا-پلومپ، کا-پلومپ.» در فکر بودم.

نلی گفت: «بیلی، آنجا را ببین. آنجا را نگاه کن.»

گفتم: «بله، این چیست؟»

گفت: «نمی‌دانم.»

گفتم: «من هم نمی‌دانم.»

۲۷۹ و در با صدای «پومپیتی-پومپ، تی-پومپ»، به این صورت بسته می‌شد. با خود فکر کردم: «اینجا چه خبر است؟ جریان چیست؟»

۲۸۰ دوباره به آن شکل نگاه کردم. گفتم: «شیطان او را رها کن! به نام عیسی از او خارج شو!»

۲۸۱ وقتی این را گفتم موجودی شبیه یک خفاش بزرگ به این بزرگی از پشت سر او برخاست روی بال‌ها تا پاهایش به این شکل موی بلندی آویزان بود. صدای «وووووه» از خودش درمی‌آورد. با شدت تمام شروع کرد به حمله‌ور شدن و یگراست به سوی من آمد.

۲۸۲ گفتم: «ای خداوند خدا، خون عیسی مسیح حافظ من در برابر این موجود است.»

۲۸۳ وین از روی تخت جهید و نگاه کرد. یک سایه بزرگ آنجا بود، در اطراف چرخید. آن پایین و پشت تخت رفت. وین از تخت بیرون پرید و با سرعت تمام به اتاق دیگری فرار کرد. بنابراین ما...

۲۸۴ نلی را بردم و به خانه رساندم. سپس برگشتم. نمی‌توانستم...

۲۸۵ مادر به آنجا رفت و ملافه‌ها و همه چیز را تکان داد. هیچ چیز در تخت نبود. جریان چه بود؟ یک روح شیطانی از آن دختر خارج شده بود. چه اتفاقی افتاده بود؟ او برای لحظه‌ای توقف کرد. فقط همین.

۲۸۶ به هیچ وجه توقف نکنید. وقتی خدا کلامش را جذب قلب شما می‌کند فقط آن شمشیر را بردارید و شروع کنید به دراندن و بریدن. هلولیاه!

۲۸۷ «وقت ندارم برای هیچ چیز دیگری صبر کنم. فقط عبور می‌کنم حتی وقت مستقر شدن ندارم.»

۲۸۸ گفت: «خوب، عصایم را بردار و آن را روی طفل بگذار. اگر کسی با تو حرف زد حتی جوابش هم را نده.»

۲۸۹ اگر شیر بر بگوید: «می‌دانی که چه حسی داری؟» حتی با او حرف نزن. فقط به حرکت و رفتن ادامه بده.

۲۹۰ شیر، می‌دانید شیر می‌گوید: «ولی می‌دانی چه؟ می‌دانی که وقتی فلانی و بهمانی روح‌القدس را یافتند تقریباً عقل خود را از دست دادند.» با شیر هم‌کلام هم نشوید. فقط به رفتن ادامه دهید. شما درباره فلانی و بهمانی چیزی نمی‌دانید. حتی با او صحبت نکن. فقط به راحت ادامه بده. تو درباره‌ی فلانی چیزی نمی‌دانی.

۲۹۱ شما هستید و خدا. درستش همین است. حضور خدا را گرامی دارید. او خادمان خود را مسح می‌کند. باید سریع‌تر ادامه دهم. خدا خادمان خود را مسح می‌کند. ملاحظه می‌کنید؟

۲۹۲ اکنون مجبورم تعدادی از یادداشت‌هایی که اینجاست را کنار بگذارم اما می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم. این قسمت را با دقت گوش کنید.

۲۹۳ دختر خانم نوجوان، اکنون با دقت گوش کن.

۲۹۴ اینجا شاهد تاکتیک شیر هستیم. چگونه موفق به این کار می‌شویم؟ اکنون تعداد بسیاری از نگاهشده‌های انبیا و اینها را اینجا دارم، در این خصوص که کجا به سراغ آنها رفت و از آنچه در گذر از کتاب مقدس بر افراد مختلف گذشت و اینکه چگونه همان کار را با آنها کرد. تاکتیک همیشگی شیطان چنین است که می‌کوشد تا مردم را به ناباوری نسبت به کلام خدا بکشاند. شما سربازان صلیب خوب گوش کنید. وقتی نسبت به یک کلمه از کتاب مکتوب خدا دچار ناباوری شوید، خلع سلاح می‌شوید.

۲۹۵ عزیز، به این مسئله ایمان داری؟

۲۹۶ خلع سلاح می‌شوید. شما عروس دریایی صفت‌ها تسلیم می‌شوید. اسلحه تمام خدا را بپوشید. آمین. ما در یک نبرد هستیم. آنچه خدا فرمود حقیقت است. «هر کلام انسان دروغ است.» ملاحظه می‌کنید؟ ولی به محض اینکه شما... به جایی می‌رسید که به یکی از حرف‌هایش گوش می‌کنید، دیگر خلع سلاح می‌شوید. این تاکتیک شیطان است.

۲۹۷ حواً پس از شنیدن چند مطلب تحت تأثیر قرار گرفت؟ یک مطلب. درست همان جا خلع سلاح شد. شیطان چه کرد؟ یکراست از میان ذهنش گذشت و وارد روحش شد و از همان جا دچار انحراف شد. درست است؟ او همان دم که خلع سلاح شد یعنی وقتی نسبت به کلام خدا بی‌ایمان شد، به انحراف کشیده شد. بسیار خوب. اینجا تاکتیک‌های او را دیدیم.

۲۹۸ سربازان خدا دستور دارند تا «اسلحه تمام خدا را بپوشند.» درست است؟ بله، اگر می‌خواهید این نگاشته را یادداشت کنید، در افسسیان ۶: ۱۰ و ۱۳ است. توجه دارید؟ دقایقی پیش آن را خواندیم. مضمون مورد بحث ماست. بسیار خوب. دقت کنید. «اسلحه تمام خدا را بپوشید.» بیایید... آیا برای دقایق کوتاهی وقت دارید؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] بیاییم یک دقیقه به این بحث برگردیم. اجازه دهید ببینیم که منظور از اسلحه تمام خدا چیست. بسیار خوب. بیاییم از آیه ۱۰ شروع کنیم. هم اکنون با دقت گوش کنید. بیایید اسلحه تمام خدا را پیدا کنیم. «در انتها، برادران...» اکنون می‌دانم که قرار است... من...

۲۹۹ حدوداً بیست دقیقه به ساعت دوازده مانده است. نمی‌خواهم... نمی‌خواستم تعلیم امروز به شما بسیار طولانی شود ولی تا وقتی عازم برخی از سفرهای تابستانی می‌شوم، شاید فقط به ارائه یک پیغام دیگر برسم، بله.

۳۰۰ می‌دانید چه؟ می‌دانید چرا این کار را می‌کنم؟ به شما خواهم گفت. آن روز خوابی دیدم. نمی‌خواستم آن را بازگو کنم ولی به ذهنم رسید. شاید هم می‌توانستم پس از آنکه خداوند تعبیرش را به من رساند، اعلام کنم.

۳۰۱ خواب دیدم که برای یک کار میسیونری آماده عبور از یک رودخانه بزرگ می‌شوم. و حال ابتدا آنجا همراه همسرم بودم...

۳۰۲ چند نفر در این شهر تا کنون نام جورج اسمیت مشهور به اسمیت شش ثانیه را شنیده‌اند و او را می‌شناسند؟ پسر جورج اسمیت، عضو نیروهای پلیس است. جورج بیچاره اکنون یک الکلی است. اما او یکی از بهترین بوکسورها بود. او مربی تمرین‌دهنده من بود حتی قبل از اینکه به مجموعه Y.M.C.A یا هر جایی برود. روزگاری او مربی ما بود و ما را تمرین می‌داد. سریع بود، بسیار چالاک. با وزن کمابیش شصت و پنج کیلو، یک سبک وزن ویژه بود. مربی من بود. زمانی آنجا می‌ایستاد و قادر بود مشتش را به این صورت بگیرد و مستقیم به شکم بکوبد و من را که به دیوار تکیه می‌دادم بلند کند، توجه دارید، ولی این چیزها مرا اذیت نمی‌کرد. او فقط مرا تمرین می‌داد، تنها یک تمرین بود.

۳۰۳ و بعد آن شب خواب اسمیت شش ثانیه را دیدم. بله یک رؤیا نبود. خواب بود. اسمیت شش ثانیه را دیدم، دیدم که مردهای جوان با او درگیر شده‌اند. و آن مرد پیر نزدیک به، به گمانم... من پنجاه و دو سال دارم. او حدوداً پنجاه و هشت یا شصت سال دارد. میان آن مردان جوان حتی یک نفر هم نبود که بتواند به او دست بزند، به

هیچ وجه. آنها را به این شکل می‌چرخاند و روی زمین می‌خواباند و با دست خود نگه می‌داشت.

۳۰۴ با خود فکر کردم: «عجیب است.» فکر می‌کردم خانمم همراهم است. گفتم: «عجیب است.» گفتم: «می‌دانی مدا، او زمانی مربی من بود.»

گفت: «یادم هست که در این خصوص چیزهایی به من گفته بودی.»

۳۰۵ گفتم: «بله، آقا. به خاطر تمرین‌های خوش در پانزده مسابقه حرفه‌ای پیروز شدم و بعد آن کار را رها کردم تا انجیل را موعظه کنم.»

۳۰۶ درست در همان دم صحنه عوض شد و داشتم روی یک پهنه آبی راه می‌افتادم اما وقتی در حال حرکت بودم و داشتم با یک قایق موتوری حرکت می‌کردم، نگاهی به اطراف انداختم، دو نفر از برادرانم روی یک قایق کانو نشسته بودند و داشتند آماده می‌شدند تا همراهم بیایند. گفتم: «برادران، شما نمی‌توانید این کار را بکنید. خیر. باید تنها بروم.»

۳۰۷ و قایقران رسید و گفت: «این هم یک قایق برای شما.» یک قایق پلاستیکی واقعی به رنگ سفید و از نوع کانو بود.

گفتم: «نه. وای-وای. این نه.»

۳۰۸ او گفت: «می‌توانی با این قایق با سرعت پنجاه مایل در ساعت به این سو برانی.» گفتم: «اما باید از آن سو عبور کنم.» ملاحظه می‌کنید؟

گفت: «با آن پسرها برو.»

۳۰۹ گفتم: «آنها قایقران نیستند. در این زمینه شناخت و اطلاعات کافی ندارند. تنها اشتیاق دارند. توان عبور سریع از آن را ندارند. هر دو در آنجا غرق خواهند شد. آنها توان این کار را ندارند.»

گفت: «آیا... می‌توانی اطمینان داشته باشی...؟»

۳۱۰ گفتم: «گوش کن، من بیشتر از آنها از قایق سر درمی‌آورم و نمی‌کوشم با قایقی که از این گونه مواد ساخته شده، اقدام به عبور سریع کنم.» گفتم: «برای عبور از آنجا یک قایق موتوری لازم است.» گفتم: «یک وسیله بزرگ‌تر از این خواهم گرفت.»

۳۱۱ دیدم که نگاهی به دور و بر انداخت و به یکی از برادرها گفت: «تو قایقران هستی؟» برادرها گفتند: «بله.» می‌بینید؟

گفتم: «درست نیست.»

۳۱۲ قایقران برگشت. گفت: «به تو می‌گویم چه کار کنی.» گفت: «آنها تو را دوست دارند. تو را باور دارند.» گفتم: «ولی اگر بر آن شوی که با قایق موتوری عبور کنی، آنها سعی خواهند کرد تا با این قایق کانو به دنبال بیایند و هر دو نفرشان خواهند مرد.» گفتم: «آنها نمی‌توانند دنبال بیایند.»

گفتم: «پس باید چه کار بکنم؟»

۳۱۳ آن قایقران در اسکله گفت: «به آنجا، بازگرد.» گفت: «فقط یک انبار کوچک در کل این سرزمین وجود دارد، یک انبار کوچک. فقط وسایل ضروری و آذوقه بسیار در آن ذخیره کن.» ادامه داد: «و آن چیزها اینجا خواهند ماند. وقتی-وقتی رفتی آن-آن چیزها اینجا خواهند ماند.» گفت: «اما مجبور خواهی بود تا آذوقه و لوازم ضروری ذخیره کنی.»

۳۱۴ داشتم انواع کلم، شلغم، تربچه و چنین چیزهایی سفارش می‌دادم و آنها را به این ترتیب روی هم می‌چیدم. بعد از خواب بیدار شدم.

۳۱۵ متوجه نشده بودم جریان چیست ولی اکنون متوجه شدم. برادران، توجه دارید ما در حال گذاشتن و چیدن آذوقه‌ها هستیم. این همان زندگی‌ای است که باید به تنهایی در آن گام بردارید.

۳۱۶ لئو، خوابی که موقع نخستین بار آمدنت به اینجا دیدی را به خاطر داری؟ برادر لئو مرسیر می‌گوید: «آمین.»-گروه تألیف. درباره آن هرم بود. تصور می‌کردی که از آن بالا خواهی رفت. گفتم: «لئو، هیچ انسانی از اینجا بالا نمی‌رود. خداست که باید یک انسان را در آن بالا قرار دهد. تو از هر قلمرو فیزیکی که جای صعود داشت، صعود کردی.» گفتم: «لئو، نمی‌توانی به اینجا بیایی. می‌بینی؟ پایین برگرد. فقط به مردم بگو که از جانب خداست.» ملاحظه می‌کنید؟ دقت دارید؟

۳۱۷ این چیزی است که نمی‌توانید رویش حساب کنید، هر قدر هم که برادرها و خواهرها نیکو باشند و هر اندازه که کلیسای من یا کلیساهای دیگر و برادران در همه جا در زمره خوبان محسوب شوند.

۳۱۸ و اما من نمی‌توانم از کلیسایی که آن بیرون است، دوری کنم. یک نفر می‌گوید: «خوب چرا با تئلیشی‌ها بیرون می‌روی یا با این، آن و آن دیگری، یگانه‌انگاران و نام عیسایی‌ها و تمام آن گروه‌های دیگر می‌گردی؟ چرا با آنها نشست و برخاست داری؟» آنها از آن من هستند. فارغ از اینکه چه کار کرده‌اند از آن من هستند. آنها در حوزه وعظ من هستند.

۳۱۹ زمانی بنی اسرائیل چنان دست به شرارت زد که خدا به موسی گفت: «خودت را جدا کن. قومی جدید از تو پدید خواهیم آورد.»

۳۲۰ موسی خود را در میانه راه انداخت و گفت: «پیش از برداشتن آنها مرا بردار.»

۳۲۱ فارغ از اینکه آنها چه کرده‌اند، برای آنها فرستاده شده‌ام. خدا نور را برای تابیدن به جای نورانی نمی‌فرستد. جایی که تاریکی است همان‌جا جایگاه تابیدن نور است. لازم است به سوی مردم بروید. لازم است بی‌توجه به اشتباهاتشان، همراهشان بمانید.

۳۲۲ بنی اسرائیل وارد اشتباه‌ترین اشتباهات شده بود. چنان در اشتباه بودند که خدا رهایشان کرده بود. همواره از خود می‌پرسم که چگونه این اتفاق امکان وقوع یافته. در واقع این روح مسیح بود که در موسی عمل کرد. ملاحظه می‌کنید؟

۳۲۳ توجه کنید همه ما در اشتباه هستیم. آنگاه که ما در اشتباه خود بودیم او برای ما ایستاد.

۳۲۴ مهم نیست که چقدر در اشتباه هستند ولی نباید قطع مشارکت و گسست کرد. مادامی که بتوانیم جانی را صید کنیم رویکرد «به هوشیاری مارها و به سادگی کبوتران» را مبنای عمل خود قرار دهیم بله و بکوشیم هر جانی که می‌توانیم را صید کنیم.

۳۲۵ و اما موضوعی که در این بامداد مطرح کردم ذخیره‌سازی خوراک آسمانی است. ذخیره‌سازی خوراک آسمانی تا چیزی برای خوردن و برپایی ضیافت داشته باشید. آن را بر روی نوارهای صوتی خود بجوید و دریابید. در اتاقی خنک بنشینید. چه بسا مدت مدیدی پس از رفتنم، همچنان حقیقت و درستی این امور را به خاطر سپرده باشید. در اتاقان بنشینید و گوش کنید. ملاحظه می‌کنید؟ این خوراکی است که در انبار ذخیره می‌شود. اطلاعاتی از مسیر سفر ندارم ولی هر جا که باشد خدا می‌داند به کجا هدایت می‌کند. من نمی‌دانم. فقط پیروی می‌کنم.

۳۲۶ باری، او در اینجا چه گفت؟ با دقت گوش کنید.

خلاصه ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوت او زور آور شوید.

...در توانایی قوت او... زور آور شوید.

اسلحه تمام خدا را بیوشید تا شما بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید.

زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست...

منظور تیراندازی و با کارد دراندن نیست.

...بلکه با ریاستها و قدرت‌ها و جهانداران... این ظلمت...

۳۲۷ «حاکمان و جهانداران تاریکی.» چه کسی بر جهان حکومت می‌کند؟ شریر. یقیناً. تمام آن اموری که در جریان است یعنی همه آن چیزهای کفرآمیز و خداسنیزانه که در جریان است و اینجا و فضای اطراف و حکومت‌ها را فراگرفته و نظایر آن، سررشته‌اش در دستان کیست؟ تمامش از شریر است. کتاب مقدس چنین فرموده است. شریر ایالات متحده را کنترل می‌کند. شریر آلمان را تحت کنترل خود داشت. شریر کلیه ممالک جهان را تحت کنترل خود دارد. تا چند دقیقه دیگر به این موضوع می‌رسم و خواهیم دید که آیا چنین است یا خیر. آیا... هر سلطنتی که تا کنون برپا شده یا برپا خواهد شد، تحت کنترل شریر است تا آن موعده که خدا سلطنت خود را برقرار کند.

۳۲۸ منظورم این نیست که هر آنکه بخشی از آن است از شریر است. هستند مردان خداشناسی که در مناصب دولتی فعالیت می‌کنند.

۳۲۹ یکی از آنها به زودی در یکی از همین شب‌ها اینجا حضور خواهد یافت تا همراه برادر آرگانبرایت فیلمی را در این مکان نمایش دهند. این شخص حدوداً برای پنج رئیس جمهور متفاوت به عنوان دیپلمات کار کرده است، نامش برادر راو است. او یک... فکر می‌کنم حوالی هفته دوم آوریل به اینجا خواهد آمد. برادر نویل زمانش را اعلام خواهد کرد. مرد فوق‌العاده‌ای است.

۳۳۰ فکر می‌کنم خودش گفت که می‌تواند به هشت زبان مختلف صحبت کند. ولی وقتی که روح‌القدس را دریافت کرد، زبان سخن گفتن با خداوند را بلد نبود بنابراین به گفته خودش، خداوند چنین زبانی را به وی عطا کرد تا بتواند از طریق آن با او سخن بگوید. خدا زبانی جدید به او عطا کرد که هیچ‌گاه در حد تمرین هم تجربه‌ای از آن نداشت. بسیار خوب.

...فوج‌های روحانی شرارت در جای‌های آسمانی.

لهدئا...

۳۳۱ حال شما سربازان، پیش از آنکه صف دعا را تشکیل دهیم، همگی گوش کنید.

...شما اسلحه... (ت-آ-م) تام (و نه یک بخش از آن)... اسلحه تام خدا را بردارید تا شما بتوانید در روز شریب مقاومت کنید...

یعنی همین روزی که در آن به سر می‌بریم.

...و همه کار را به جا آورده، بایستید.

بایستید...

۳۳۲ آمین. متوجه مطلب می‌شوی؟ عزیز، توجه می‌کنی؟ وقتی هرآنچه در توانتان است را برای ایستادگی انجام دادید، آنگاه بایستید. تکان نخورید.

پس کمر خود را به راستی بسته، بایستید...

۳۳۳ به این نکته گوش کنید. به مطلبی که در اینجا آمده گوش کنید، صحبت از چه چیز است؟ «کمرتان.» منظور این قسمت، بخش میانی بدن شما، بله.

...به راستی بسته...

۳۳۴ منظور از راستی چیست؟ کلام خدا. درست است. «کلام تو راستی است.» بسیار خوب.

...جوشن عدالت را در بر کرده؛

۳۳۵ به معنی انجام «کاری که راست و درست است.» کلام خدا را در وجود خود دارید و کار درست را انجام می‌دهید. «جوشن عدالت.»

و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید؛

۳۳۶ به هر جا و مکانی که می‌روید و در هر زمان نعلین انجیل را در پا کنید. ملاحظه می‌کنید؟ و توجه کنید:

و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید...

۳۳۷ «سپر ایمان» همان چیزی است که تیرها را بی‌اثر می‌کند.

...که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریب را خاموش کنید.

و خود نجات را بردارید...

۳۳۸ روان... منظور ذهن است-ذهن یعنی اینجا روی سر. سر را پوشانده و از آن محافظت می‌کند.

...و شمشیر روح را که کلام خداست.

۳۳۹ چگونه از این کلاه‌خود سود خواهید جست و به چه کار می‌آید؟ محافظ است. کلاه‌خود از چه ساخته شده است؟ برنج. انجام عملیات سخت‌کاری روی برنج شدنی نیست؛ فلز سختی است، سخت‌تر از آهن. یک سرافزار برنجین، (دارای چه مشخصه‌ای؟) نجات، آگاهی از کسب این معرفت که، «شفای من از جانب خداست. نجاتم از جانب خداست. تجاریم با کلام همخوانی دارد و نه با عقاید کلیسا. کلام!» آمین. خودش است. پوشاننده شده با یک حفاظ، کلاه‌خود نجات، رهایی. این را در اختیار بگیرید و سپس رو به جلو حرکت کنید اینک، اکنون این کاری است که بناست انجام دهیم. قشون شیطان...

۳۴۰ و اما اکنون دقت کنید، ما... باید شتاب کنم ولی لازم است وارد این مبحث شوم.

۳۴۱ قشون شیطان آورندهٔ امراض و بیماری‌هاست. کیستی و هویت شیطان همین است، او یک ویرانگر و عامل تخریب است. دربارهٔ شیطان گفتنی است که تمام قلمرو پادشاهی شیطان از جنس بیماری، مرگ، مصیبت و سردرگمی و نگرانی است، همهٔ این چیزها از شیطان است.

در مقابل، خدا زندگی، ایمان، شادمانی و آرامش است. ملاحظه می‌کنید؟

۳۴۲ بله، این دو، قدرت‌های عظیمی هستند که هم اکنون در حال رسیدن به یکدیگرند. آنها در حال ستیز هستند. اینک درست همین جا و در این ساختمان مشغول جنگ و نبرد هستند. هر یک از این نیروها به صورت روزانه با شما می‌ستیزند.

۳۴۳ شیطان که در همه حال شما را تعقیب می‌کند، حکم آن جلیات عظیم‌الجثه، غول‌آسا، سلطان‌آب، کاهن‌آب را دارد که در تلاش است تا شما را مرعوب کرده و از میدان به در کند. حق هم دارد اما خدا...

۳۴۴ شما از راه انجیل و کلام حقیقت که بر کمر بسته‌اید، انسانی تقویت شده هستید. آمین. جلال بر خدا! ای واعظ، این چیزی است که نمود دارد. کلاه‌خود نجات، سپر ایمان، آن شمشیر اعظم که در دست خود می‌چرخانید! «شیطان، دارم می‌آیم تا با تو مواجه شوم. تو به نام علم رو در روی من می‌ایستی. به نام فرهنگ مقابلم می‌ایستی. به نام تشکله‌ها رو در روی من می‌ایستی. به نام این، آن و آن یکی مقابلم می‌ایستی. ولی من به نام خداوند خدای اسرائیل مقابل تو می‌ایستم. دارم به سراغت می‌آیم. دور شو!» حتی خود مرگ هم توان ایستادن در اینجا را ندارد. به آن مشت بکوبید. درست است.

۳۴۵ قشون شیطان امراض و بیماری‌ها را آورده و اشاعه می‌دهد ولی لشکر پروردگار موظف شده تا آنها را بیرون براند. آمین. خودش است. هرگاه شیطان یکی از آنها را به سوی شما پرت و روانه می‌کند، لشکر خدا باید او را بیرون بیندازد. آمین. بیرون راندن!

۳۴۶ این همان تکنیکی است که خدا به کار گرفت. شیطان قشون تباهی را با این هدف به کار گرفت که بی‌ایمانی و ناباوری نسبت به کلام خدا را اشاعه دهد و قلمرو پادشاهی‌ای بهتر از میکائیل برای خود بنا کند اما خدا او را بیرون انداخت.

۳۴۷ روش خدا، بیرون راندن و به زیر افکندن شریر است، به زیر افکندن استدلال‌ها، به زیر افکندن خرافات، به زیر افکندن پریشانی، به زیر افکندن بیماری‌ها، به زیر افکندن گناه. آمین. شما فوق از آن هستید، در مسیح عیسی زنده گشته‌اید و در حالی که شریر و تمامی نیروهای شرارت زیر پاهای شما هستند و در جای‌های آسمانی نشست‌اید. اگر خواست آنجا سرک بکشد، چه...

۳۴۸ می‌دانید، شما مرده‌اید. حیات شما پنهان است. مرده یعنی چه؟ شما نسبت به حس‌های خویش مرده‌اید. نسبت به ضمیر و وجدانیات خویش مرده‌اید. شاید خواست و ارادهٔ انسانی خودتان بگوید: «بله، حدس می‌زنم که من...» نسبت به منطق و استدلال خود مرده‌اید. نسبت به همهٔ این امور مرده‌اید. و شما در نام عیسی مسیح دفن شده‌اید و همراه او از مردگان برخاسته‌اید. پس هر جا که او باشد شما نیز همان جا هستید.

۳۴۹ وقتی یکی از آن شکاک‌ها به آسمان رفت چه شد؟ خدا او را بیرون انداخت. و خدا به سربازانی که در مسیح برخیزاند، چه گفت؟ «وقتی سر و کلهٔ یک روح پلید پیدا می‌شود آن را بیرون برانید. اخراجش کنید.» وقتی عیسی لشکریان خود را تعلیم داد و آنها را مأمور کرد تا به اقصای جهان بروند، «در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید. هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد. و این آیات همراه ایمانداران یعنی سربازانم خواهد بود. به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبان‌های تازه حرف زنند و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخوردند بدیشان آسیب نرساند اگر بر بیماران دست بگذارند شفا خواهند یافت.»

به پیش ای سربازان مسیحی!

حرکت به سوی جنگ،

با صلیب عیسی

پیشروی حاصل می‌شود.

۳۵۰ «با او مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این بلکه اوست که در من زندگی می‌کند.» کلام پیش می‌رود، خدا با شمشیر دو دم خود موانع را می‌دراند و راهی هموار می‌کند.

۳۵۱ با این حساب تعجبی ندارد که وقتی گرنه شهر ریچموند را فتح کرد، آن بانوی بی‌ادعای جنوبی با دیدن ورود گرنه حس الهام وجودش را فراگرفت و گفت:

دیدگانم شکوه آمدن خداوند را رؤیت کرده‌اند؛

او محصول انگور تاکستانی که خوشه‌های خشم در آن انبار

شده‌اند را پایمال می‌کند؛

او صاعقهٔ مهلک را با شمشیر دهشت‌انگیز خویش آزاد کرده

است؛

نیروهای او پیش می‌تازند.

۳۵۲ آمین. گرت چگونه ریچموند را گرفت؟ درست به محض اینکه به آنجا رسید. آمین. او به این شکل ریچموند را گرفت.

۳۵۳ به همین ترتیب است که سربازان خدا بر گناه، بیماری‌ها چیره می‌شوند. آمین. چنین است که آنها بر تردیدها و ترس‌های خود و اموری از این دست غلبه می‌کنند. وقتی یکی از آن چیزها سر برمی‌آورد، آن را قطع کرده و می‌درانند. «از سر راهم کنار برو!» بلی! همین و تمام. خدا آنها را بیرون می‌اندازد درست مثل کاری که در آسمان کرد. فرمانروای اعظم ما چگونگی انجام این کار را به ما نشان داد. آمین.

۳۵۴ روی بررسون و برادر فانک و بسیاری از شما کهنه‌سربازان اینجا می‌دانید که یک فرمانده واقعی چگونه شخصی است.

۳۵۵ من یک بار... سازمان آتش‌نشانی کوچک جفرسون ویل را که می‌شناسید. فو و حوالی آن دچار حریق شده بود. و نیروهای سازمان آتش‌نشانی جفرسون ویل آنجا ایستاده بودند و فرمانده در اطراف می‌چرخید و می‌گفت: «این بالا کمی آب بفرست.» «پسس-پسس-پسس-پسس» مثل یک آب‌پاش کوچک. تیم آتش‌نشانی کلارکسویل خودش را رساند: «این سمت کمی آب بریز.» «پسس-پسس-پسس.» این چنین ساختمان فو کاملاً سوخت.

۳۵۶ با لویی ویل تماس گرفتند. اینجا بود که مردان کارآموده از راه رسیدند. آن آژیرها چه سر و صدایی در آن محدوده ایجاد کرده بودند!

۳۵۷ فرماندگان آن سازمان آتش‌نشانی همچنان می‌گفتند: «این بالا کمی آب بفرست. این پایین کمی آب بریز.» مردان ناآزموده.

۳۵۸ برادر، به محض اینکه آن ماشین توقف کرد، چه کسی بالای نردبان بود؟ فرمانده. وقتی نردبان را بالا فرستادند، او هم همراه آن رفت. وقتی به پنجره کوبید، هنوز به پنجره نرسیده بود که تبر خود را برداشت و آن را پرتاب کرد و به پنجره کوباند و گفت: «بچه‌ها بیایید.» و چند دقیقه بعدش آتش خاموش شد. یک فرمانده!

۳۵۹ نه از آن نوع فرمانده که می‌گوید: «کمی اینجا آب بریز. یک کم اینجا را امتحان کن.»

۳۶۰ بلکه، «پسرها بیایید!» آمین. او راه را باز کرد. به ما نشان داد که کار چگونه انجام می‌شود.

۳۶۱ با خود فکر کردم که: «آتش‌نشان‌های کارآموده این مرکز ظرف چند دقیقه آتش را خاموش کردند.» چرا؟ زیرا آنها فرمانده‌ای داشتند که می‌دانست چه می‌کند.

۳۶۲ برادر، می‌توانی هر اندازه که دوست داری از هر چه به الهیات خود مربوط است بگویی. از فرقه‌های انسان‌ساخته یا تشکل‌های خود، سرتان را با آن گرم کنید.

من فرمانده اعظمی دارم که چگونگی انجام کار را برایم بازگو کرد.

چه بسا بگویند: «ای کاش بتوانم بویش را استشمام کنم. اگر لمسش کنم.» وای، اینها یاهه است!

۳۶۳ در اینجا یعنی در لوقا باب ۴ فرمانده اعظم اعلام کرد که کار به چه شکل انجام می‌شود. فرصت خواندن این بخش را ندارم. خودتان آن را بخوانید. بسیار خوب. لوقا باب ۴، از آیه ۱.

۳۶۴ او هیچ‌گاه نگفت: «حال به تو می‌گویم. آنجا می‌روی و یک تشکل بزرگ راه می‌اندازی. تعدادی مشایخ و شماس برمی‌گماری و یا تعدادی کاردینال و اسقف را می‌کشانی و این را در اختیار می‌گیری.» او هرگز چنین نگفته است.

۳۶۵ وقتی شیطان با او روبرو شد به وی گفت: «کنون گرسنه‌ای. این سنگ‌ها را به نان تبدیل کن.»

او گفت: «مکتوب است...»

۳۶۶ گفت: «این بالا، تو را می‌بریم این بالا تا چیزی را نشانت دهیم.»

«لیکن مکتوب است...»

«اگر این کار را بکنی برایت چنین خواهیم کرد.»

«مکتوب است...»

۳۶۷ به گفته فرمانده اعظم کار به این شکل انجام شد. خواهر، به چه شکل انجام شد؟ «مکتوب است، اگر بر بیماران دست بگذارند، آنها شفا یابند.» مکتوب است، به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد. «آمین. این چیست؟ «مکتوب است!» اینها دستورات فرمانده است. «مکتوب است، هرکه کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد. مکتوب است! مکتوب است! مکتوب است!» اینها دستورات ابلاغ شده است. این سرباز، این هم از جاده و مسیر. و این هم توپخانه‌ای که همراه خود به جلو و بالا حمل می‌کنیم.

۳۶۸ داود چه کرد؟ همان‌جا پکراست جلو رفت و به سوی جلیات حرکت کرد. او نشان داد... داود چگونه نحوه انجام کار را به لشکریان نشان داد؟ داود چگونه نحوه انجام کار را به بنی اسرائیل نشان داد؟ داود به معنی «محبوب، رهاننده» است. ملاحظه می‌کنید؟ داود چگونه این کار را کرد؟ گفت: «نحوه انجام کار به این صورت است. به کلام خداوند اعتماد کنید.»

۳۶۹ جلیات خودش را نشان داد و گفت: «می‌دانی چه؟ تو را روی همین نیزه بلند کرده و خوراک پرندگان خواهیم ساخت.»

۳۷۰ گفت: «تو به عنوان تجسم یک تشکل در برابرم قرار گرفته‌ای. تو در مقام یک دانشمند مدرن در برابرم ایستاده‌ای. با آن شمشیر بزرگ چهار متری. با کلاه خود برنجین به مقابله با من برخاسته‌ای و با سپری که حتی نمی‌توانم از زمین بلندش کنم. تو در مقام یک جنگجوی کارکشته در برابرم ایستاده‌ای. با مدرک دکترای تخصصی و دکترای حقوق، دکترای دوگانه حقوق در برابرم عرض اندام می‌کنی. تو به نام تمام این

داشته‌ها در برابرم قرار گرفته‌ای. ولی من به نام خداوند خدای اسرائیل می‌آیم و امروز سر از تنت جدا خواهم کرد.» آمین. چنین موجود کوچکی آنجا در برابر آن موجود عظیم‌الجثه قد علم می‌کند ولی او از جایگاه خود آگاه بود.

بنی اسرائیل آن عقب به لرزه افتاده بود: «پسرک بیچاره.»

جلیلیات گفت: «نشانت می‌دهم که چه می‌کنم.» و جلو آمد.

۳۷۱ داود به ع-ی-س-ی، پنج صخره، پنج سنگ ا-ی-م-ا-ن داشت، توجه دارید. برای شروع کافی است یک سنگ کوچک از آنجا برداشته شود. چنانکه در حال چرخاندنش بود، روح‌القدس آن سنگ را گرفت و سنگ پرتاب شد. و جلیلیات به خاک افتاد. راه و رسم انجام کار به همین شکل بود.

۳۷۲ این راه و رسمی است که عیسی از آن گفت، همان که او فرمود. «اکنون اگر شما برادران عازم میادین، مایلید از چگونگی غلبه بر نیروهای شریر بدانید، راه و رسمش را به شما نشان خواهم داد.»

۳۷۳ شیطان گفت: «در برابرت خواهم ایستاد.» جلیلیات، «به تو نشان خواهم داد چه کارهایی از دستم ساخته است. تو گرسنه‌ای. اگر پسر خدایی تو را به چالش خواهم طلبید. ادعا می‌کنی پسر خدا هستی. چالشی برایت دارم. اگر پسر خدا هستی این سنگ‌ها را به نان تبدیل کن. گرسنه هستی، بخور. و اگر پسر خدا هستی قدرت انجام این کار را داری.»

۳۷۴ گفت: «مکتوب است انسان نه فقط به نان زیست می‌کند.» فرمانده اعظم طبق این راه و رسم عمل کرد.

او را به کنگره هیکل برد. گفت: «اگر خودت را به زیر اندازی» گفت: «می‌دانی همچنین مکتوب است که...»

۳۷۵ گفت: «بله.» گفت: «همچنین مکتوب است که خداوند خدای خود را تجربه مکن.» دقت کنید که خود را چه خواند؟ «خداوند خدایت.» بله-بله. «همچنین مکتوب است که خداوند خدای خود را تجربه مکن.» ملاحظه می‌کنید؟ چه باشکوه!

۳۷۶ او چه کرد؟ او را با کلام خدا شکست داد. تاکتیک شیطان چنین است که شما را نسبت به کلام خدا بی‌ایمان کند. و فرمانده اعظم گفت: «کلام خدا را برگیر و انجامش بده. به نام من دیوها را اخراج خواهید کرد.»

۳۷۷ می‌دانید، سخن از فرمانده ارشدشان که می‌شود، برخی از این فرقه‌ها می‌کوشند شما را به این باور برسانند که شیطان سم‌های شکافته و دم دو شق و چیزهایی از این دست دارد. این را باور نکنید. او چنین نیست. خیر، آقا، برادر. او موجودی هفت‌خط است. باور نکنید که او چنین شکل و شمایلی دارد. این کار را فقط برای ترساندن شما می‌کنند. این وصف شریر نیست. نخست اینکه شریر دم ندارد، جدأً به این مسئله شک دارم. او فقط یک روح است. شریر یک روح است. سم شکافته ندارد شبیه آن تصویری که سعی دارید از او ترسیم کنید. خیر، خیر.

۳۷۸ ولی او برای خود صاحب حکمتی است. برادر، او به راستی زیرک و از حیث سواد و معلومات سرآمد است و همواره در حکمت دنیوی چنین بوده است. بله. او از زیبایی بهره برده است. برادر، او به حدی قشون خود را با حکمت دنیوی سازمان داده که دیگر تو در صدد گفتن حرف‌هایت برنیایی. وقتی با یکی از آن آدم‌ها که می‌گوید: «روزگار معجزات سپری شده است.» روبرو می‌شوی، بهتر است حواست جمع باشد و بدانی راجع به چه حرف می‌زنی. خیر، او-او سُم شکافته ندارد. او-او یکراست از مدرسه الهیات بیرون آمده است. برادر، او آراسته است. منظوم این است که او هوشمند است، صاحب مدارک پی‌اچ‌دی و ال‌ال‌دی و کیو.یو.اس.تی و انواع مدارک دیگر است. او تا اندازه‌ای که امکانش را دارد باهوش است. حکمتی دارد، یقیناً. او یک مار است، مودتی‌ترین در میان موجودات. به اصطلاح موهایش برق می‌زند. برادر، منظوم این است که شیک می‌پوشد و روی کتش حتی یک چین و چروک هم نیست. زیرک است، تا حد ممکن تیزهوش و برخوردار از حکمت دنیوی. درست است.

۳۷۹ سعی نکنید سر به سرش بگذارید مگر وقتی بدانید راجع به چه حرف می‌زنید. درست است. ولی ما با شگردها و تاکتیک‌های کهنه‌اش آشنا هستیم. می‌دانیم او سعی دارد چه کند، ما را به بی‌ایمانی نسبت به کلام خدا می‌کشاند.

۳۸۰ بله، او سُم شکافته ندارد. نه، نه، نه. حال، چیزی که درمی‌یابیم این است که اگر او سُم شکافته ندارد پس موجود دیگری است. او چرب‌زبان است. برخوردار از حکمت دنیوی، دانش‌آموخته و سازمان داده شده است. برادر، او قشون خود را سازماندهی کرده است.

۳۸۱ توجه کنید، روزی در سوئیس اتفاقی رخ داد. دوستان، فرصت زیادی برای بیان مطلب ندارم. اما آنجا... ارتش آلمان وارد سوئیس می‌شود... همراه بیگانگانی که وارد می‌شدند. آنها به یک دیوار آجری می‌ماندند، مردانی کارآموده که نیزه‌هایشان به این حالت دو تا سه متر به سوی جلو نشانه رفته بود. و این چنین سراغ سوئیس‌های بینوا آمدند. اما سوئیس‌ها چه داشتند؟ سلاحشان تیغه‌های داس بود و چماق و سنگ، و چنین آنجا ایستاده بودند. آنها را عقب رانده بودند. خانه‌هایشان درست آن سوی تپه بود. ارتش سوئیس در چنین شرایطی به مقابله با آنها رفت. سوئیس‌ها کاری نکرده بودند ولی مهاجمان برای تصرف سرزمینشان آمده بودند.

۳۸۲ مگر این کودک چه کرده است، او کودکی بیش نیست. شیطان چنین شخصیتی دارد و اگر توانش را داشته باشد جان او را خواهد گرفت. قطعاً. و به گونه‌ای زود هنگام کارش به اینجا رسیده است. توجه می‌کنید؟

۳۸۳ بله، سوئیس‌ها کاری نکرده بودند. آدم‌های خوبی بودند. می‌کوشیدند تا از خانه‌های خود دفاع کنند پس برای دفاع آنجا ایستاده بودند. شخصی به نام آرنولد فون وینکلرید هم آنجا حضور داشت. ارتش آلمان سر رسید، همگی محاصره شده بودند. گفتند: «چه کار می‌توانیم بکنیم؟»

۳۸۴ از هر طرف انبوهی از آدم‌های آبدیده بودند. این راه و رسم شیطان است. فوق‌العاده

آبدیده با نیزه‌ای که جایی مشخص را نشانه گرفته است، هر فرد در نظم گام برمی‌داشت؛ یک، دو؛ یک، دو؛ و این چنین به طرف آن ارتش کوچک می‌آمدند. تنها-تنها به حرکت خود ادامه می‌دادند، کافی بود فقط همین کار را بکنند و تک‌تک آنها را بگیرند و از شمشیر بگذرانند. و نیزه‌ها را یگراست از میان آنها بگذرانند. همین حرکت کار ارتش سوئیس را تمام می‌کرد. همین می‌توانست کار را یکسره کند. خانه‌ها و عزیزان آنها پشت تپه بودند. قابل انتظار بود که به زنان آنها تعرض و تجاوز شود، دختر بچه‌ها و کودکان خردسالشان کشته شوند، خانه‌هایشان را بسوزانند، غذایشان را بردارند و گاوها و اموالشان از بین برود. آنها در چنین شرایطی بودند.

۳۸۵ چه اتفاقی رخ داد؟ به ذهن شخصی به نام آرنولد فون وینکلرید فکری الهام شد. گفت: «مردان سوئیسی، امروز برای سوئیس به آغوش مرگ می‌روم.» آمین. «امروز جانم را برای سوئیس فدا خواهم کرد.»

گفتند: «چه کار خواهی کرد؟»

۳۸۶ گفت: «دنبالم بیایید و با تمام توان و هر چه دارید، بجنگید.» او آنجا ایستاد نیزه‌اش و چماق کوچکی که در دستش بود را به این شکل انداخت. به این شکل با دستان بالا رفته فریاد برآورد و به سوی صفوف دشمن دوید و نعره‌زنان گفت: «راهی برای آزادی باز می‌شود!» با تمام قدرت یگراست به صفوف ارتش زد. وقتی این کار را کرد، تک‌تک نیزه‌هایی که می‌توانست را گرفت و به این شکل وارد سینه خود کرد و مرد.

۳۸۷ پیش از رفتن به هم‌زمانش سخنی گفت. گفت: «در آن سو خانه‌ای کوچک واقع شده و همسر و کودکان خردسالی که ترکشان می‌کنم، خانه کوچکی که به تازگی خریدم.» گفت: «آنها را دوست دارم ولی امروز برای سوئیس می‌میرم. او بخشیده...» گفت: «جانم را برای نجات مملکت می‌دهم.» او یک قهرمان بود. از آن موقع به بعد دیگر آنها جنگی نداشتند. همین، این کار جنگ را خاتمه داد.

۳۸۸ آن نمایش قهرمانانه، ارتش متجاوز را به چنان شکستی کشاند که... ارتش حسابی گیج شده بود. سوئیسی‌ها سنگ‌هایی را به سوی دشمن غلتانده و آنها را از کشور بیرون راندند به شکلی که دیگر بازنگشتند. این جریان مربوط به صدها سال پیش است. ملاحظه می‌کنید؟ آن کار بزرگی بود.

۳۸۹ اما برادر یک روز وقتی جهل، خرافات، شک، سردرگمی‌ها و ترس‌ها قوم خدا را در تنگنا قرار داده بود، یک نفر به نام عیسی مسیح گفت: «امروز برای قوم خواهم مرد.» درست است.

۳۹۰ او به لشکریانش چه گفت؟ «دنبالم بیایید و با تمام توان و هر چه دارید، بجنگید. اگر گرز دارید، با گرز بجنگید. نترسید. اگر چماق دارید با چماق بجنگید. اگر سنگ دارید، با سنگ یا هر چه دارید بجنگید.»

۳۹۱ این چیزی است که فرمانده اعظم ما امروز می‌گوید. «کلام خدا را بر گرفتم و شری را شکست دادم و بر قدرتش غلبه کردم.» او را با آن کلام تکه‌پاره کرد، آمین. باری، هر چه دارید، اگر داشته شما تنها یک کلمه از کلام است: «خداوند خدایت شفا دهند»

توست.» با همان شیطان را تکه پاره کرده، بدرانید. پیروی کنید. آمین. از فرمانده خویشت پیروی کنیم. بله، آقا. او شیطان را تکه پاره کرد.

۳۹۲ شیطان صاحب تمام قلمروهای پادشاهی بزرگ و زیباست، زیبایی بیشتر و همه آنچه دارد به روز است. ولی ما را با آن چیزها کاری نیست. درست است. او هنوز هم هشیارترین جانور صحراست. بله، آقا. عیسی گفت که ابنای دنیا از ابنای ملکوت خدا عاقل تر هستند.

۳۹۳ اکنون سخن از این دو نزاع بزرگ است. ما در حال...من...باید بحث را تمام کنم. این دو درگیری بزرگ اکنون در حال به هم رسیدن هستند. اکنون زمانی است که بیماری‌ها و مشکلات دنیا را فراگرفته‌اند، به شکلی که علم پزشکی درمانده شده و همه چیز به بن‌بست رسیده است. هیچ راهی نیست و ما فقط...و ارتش، آن سپاه اندک شمار خدا، به گوشه رانده شده و از هر طرف تحت فشار است. برادر، زمان آن فرارسیده که یک آرنولد فون وینکلرید دیگر از راه برسد. زمان آن رسیده که یکی دیگر از مردان خدا پیش افتاده و بایستد. زمان ظهور ایلایی دیگر فرارسیده است. زمان آن رسیده که اتفاقی رخ دهد.

۳۹۴ لشکریان خدا، ذهن خود را ببندید. یک دقیقه هم توقف نکنید تا فکرتان درگیر چیزی شود که شیرب قصد دارد از راه حس‌های شما ارائه کند. اما به خاطر داشته باشید که کلام خدا هیچ‌گاه شکست نمی‌خورد و زایل نمی‌شود.

۳۹۵ سخن از دو لشکر بزرگ است! وقتی دشمن مانند سیل وارد شود، درست به همان شکل که امروز وارد می‌شود، آنگاه خدا طبق فرموده خود چه خواهد کرد؟ «روح خداوند پرچی را بر علیه آن بر خواهد افراشت.» آیا شما یکی از آنها هستید؟ بله، آقا.

۳۹۶ در رساله یعقوب ۷:۴ چنین تعلیم می‌یابیم، فرصت خواندن این بخش را ندارم، یعقوب ۷:۴ می‌گوید: «با ابلیس مقاومت کنید.» او نه تنها کنار خواهد رفت بلکه «با به فرار خواهد گذاشت.» «با ابلیس مقاومت کنید.» چگونه با ابلیس مقاومت می‌کنید؟ به همان ترتیب که فرمانده اعظم ما، به ما گفت. کلام خدا را بگیرید. مقاومت با ابلیس تنها از طریق کلام خدا میسر است. فرمانده اعظم نحوه انجامش را به ما گفت. بسیار خوب.

۳۹۷ اکنون در پایان دلم می‌خواهد این مطلب را بگویم. چنانکه می‌بینید شیطان کهنه‌کار بسیار وقیح است. فکر نمی‌کنید که او به یک کودک حمله خواهد کرد؟ او به هر چیزی حمله خواهد کرد. او به عیسی مسیح حمله کرد. به سوی عیسی رفت و به او سه حمله سنگین کرد. این را می‌دانستید؟ شیطان فقط یک بار حمله نکرد. او با یک بیماری به شما حمله‌ور خواهد شد سپس باز خواهد گشت و حمله‌کنان خواهد گفت: «دوران معجزات به سر آمده است. تو شفا نیافتی. هیچ چیز از آن امر الهی در نمی‌آید.» می‌دانید که این حرف درست است؟

۳۹۸ او سه بار به عیسی حمله کرد. از روی بی‌ایمانی‌اش به کلام خدا، سه حمله شدید علیه عیسی پیاده کرد. عیسی کلام بود. یقیناً. او به این مسئله ایمان نداشت. «اگر

تو همان هستی... اگر همان هستی...» او از راه می‌رسد و حملاتی ددمنشانه از آن نوع که دشمن امروز هم گهگاه به آن دست می‌زند. آمدند و گفتند: «اگر پسر خدا هستی معجزه‌ای برایمان کن. بگذار شاهد انجامش باشم.» برادر، پس از سه حمله ددمنشانه، پا به فرار گذاشت. «اگر تویی که... اگر تو همانی که...»

۳۹۹ آنگاه عیسی چه کرد؟ عیسی کلام خدا بود. او کلام بود. شیطان به کلام حمله کرد. جلال بر خدا! من-من دارم... اکنون صادقانه بگویم که حین موعظه حس خوبی به من دست داده است. درست است. عیسی کلام است. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. و کلمه ساکن شد، جسم گردید و ساکن شد...» عیسی همان کلمه بود. عیسی کلام بود او چه کرد؟ شیطان را تکه‌پاره کرد. آری! تمام می‌کنم و می‌روم. عیسی چه کرد؟ او کلام بود. بنابراین به وسیله کلام، شیطان را که وحشیانه به او حمله کرده بود، دراند. او مانند دسته‌ای از چتر نیروهای گروه ضربت یا چیزی شبیه آن، به این شکل به سوی عیسی یعنی کلام یورش برد. و عیسی کلام را برگرفت و شیطان را قطعه قطعه کرد. هلولو! یقیناً شیطان را تکه‌تکه کرد و او را با کلام شکست داد.

۴۰۰ آیا حمله او را تشخیص می‌دهید؟ خوب نگاه کنید، با دقت گوش کنید، این خاتمه بحث است. حمله او چیست؟ بی‌ایمانی نسبت به کلام خدا، این حمله اوست. آیا قادرید بزرگ‌ترین نبردی که روزگار به خود دیده است را در آنجا تشخیص دهید؟ تنها دو قدرت وجود دارد؛ شیطان و خدا. سلاح شیطان علیه شما چیست؟ اینکه شما را به جایی برساند که به سلاح خود اعتماد و باور نداشته باشید. او شما را خلع سلاح می‌کند. حال با آرامش تمام گوش کنید. گوش دهید. اگر او موفق شود شما را در موضع بی‌ایمانی و بی‌اعتمادی نسبت به سلاح اعظمتان قرار دهد یعنی اگر موفق شود به شما بیاوراند که سلاحتان به اندازه کافی قوی نیست آنگاه شما را خلع سلاح کرده است.

۴۰۱ برادر نویل، امیدوارم هرگز آن را رها نکنیم.

۴۰۲ دقت کنید. زمانی شما را خلع سلاح می‌کند که شما را در موضع بی‌ایمانی نسبت به آن سلاح اعظم قرار دهد. وقتی آن را می‌اندازید جنگ شما تمام می‌شود. کارتان تمام است. آن سلاح اعظم را نگه دارید. آن را زمین نیندازید. ما بی‌ایمانی او را می‌بینیم. بگذارید...

مطلب دیگری هست که مایلیم تا لحظه‌ای دیگر مطرح کنم.

۴۰۳ در مورد روسیه. مایلیم این مطلب را جهت راهنمایی کهنه‌سربازان و پیشکسوتان و نظایر این و همچنین شما پژوهشگران کتاب مقدس بیان کنم. چرا در رابطه با روسیه این همه جنجال و سر و صدا راه انداخته‌اید؟ چرا! تا به حال از من شنیده‌اید که به شما گفته باشم پناهگاه ضد بمب بسازید، شنیده‌اید؟ چه باعث شده که چنین در رابطه با روسیه سر و صدا راه بیندازید؟ روسیه هیچ چیز نیست. آنها در هیچ جنگی پیروز

نخواهند شد. آنها دنیا را تصرف نخواهند کرد. کمونیسم موفق به تسخیر دنیا نخواهد شد. مردم را چه شده است؟ آیا امکان دارد کلام خدا خطا کند؟

۴۰۴ گوش کنید، اکنون این اظهارات بر روی نوار ضبط می‌شود. دارم با مردم دنیا یا هر جا که این نوارها خواهند رفت، سخن می‌گویم. و شما عزیزانی که اینجا هستید، بی‌توجه به این نکته که چه اتفاقی برایم رخ دهد، به این سخن باور داشته باشید.

۴۰۵ روسیه، کمونیسم، فاتح هیچ چیز نخواهد بود. کلام خدا نمی‌تواند دچار خطا شود. روم آیینی جهان را فتح خواهد کرد.

۴۰۶ بیاید رؤیای دانیال را از نظر بگذرانیم. این کلام خداست. «تو، ای دانیال...» «ای نبوکدنصر پادشاه، آن سر طلا تو هستی.» منظور بابل است. «سلطنت دیگری به جای سلطنت تو سر بر خواهد آورد که از نقره است.» توجه کنید یعنی ماد و پارس. سلطنت دیگر یونان است و اسکندر کبیر. پس از آن روم ظهور می‌کند. و هیچ سخنی از کمونیسم به میان نیامده است. روم دنیا را تسخیر کرد.

۴۰۷ عیسی مسیح در امپراتوری روم به دنیا آمد و در زمان ظهور نخستین خود، توسط امپراتوری روم تحت جفا قرار گرفت. و هنگام ظهور ثانویه‌اش یعنی آمدنش در زمان حال، پیغامش تحت جفای فرقه‌های روم قرار دارد که مادر مابقی آنهاست. وقتی او بازگردد، برای محو کردن این امپراتوری رومی از صفحه روزگار خواهد آمد، کاری که یهودی‌ها همواره آرزو داشتند با آمدن او انجام شود یعنی محو شدن امپراتوری روم به دست او.

۴۰۸ اکنون دستگاه حاکمه کلیسای کاتولیک با تمام فرقه‌های جهان در حال پیوستن به یکدیگر در قالب یک شکل هستند، اتحادیه‌ای از کلیساها که در حال هماهنگی و سازماندهی کردن یکدیگر هستند. سخن از روسیه نیست. سخن از روم است. این قول خداوند است. بله، نگاهش‌های نشانم دهید که ثابت می‌کند کمونیسم یا هر چیزی حکومت خواهد کرد.

۴۰۹ مگر ماد و پارس به جای نبوکدنصر بر صدر نشستند؟ صد البته. مگر یونانی‌ها جای آنها را نگرفتند؟ چرا. مگر روم موفق به تصاحب قلمرو آنها نشد؟ آیا به ده قدرت عثمانی منقسم نشد، درست شبیه وضعیتی که هم اینک برقرار است؟ آیا...

۴۱۰ آیزنهاور به معنی «آهن» است، خروشچف به معنی «گل» است. آیا آنها اینجا دیدار کردند؟ خروشچف کفش خود را درآورد [برادر برانهام بر روی تریبون می‌گوید- گروه تألیف.] تا مسئله واضح و مشهود باشد و آن را به آن شکل روی میز کوبید تا به مردم نشان داده باشد. [برادر برانهام روی میز می‌کوبد.]

۴۱۱ پس امروز مردم را چه شده است؟ ایمان کجاست؟ چطور، آیا فکر نمی‌کنید که کلام خدا حقیقت است؟ پس آن چیز در اینجا نیست. امروز واعظان را چه شده است؟ «کمونیسم!» هر واعظی که آن بیرون است می‌کوشد با کمونیسم مبارزه کند. کمونیسم هیچ نیست!

۴۱۲ چیزی که شیطان در برابر شما مشغول سر هم کردن است و از آن خبر ندارید، روم‌گرایی و فرقه‌گرایی است. روم مادر فرقه‌هاست. کتاب مقدس گفت: «او فاحشه بود، دخترانش بدکاره بودند.» به ضد خدا، علیه کلام او.

۴۱۳ ای سربازان، کلام را بردارید. فرشتگان رحمت، همراه آن کلام بمانید. روزی از بین خواهیم رفت ولی کلام از بین‌رفتنی نیست. و شما جوان‌ها اگر این اتفاق در دوران نسل من رخ ندهد شما آن را خواهید دید. مسئله همین است.

۴۱۴ آیا به اخبار بامدادی امروز گوش داده‌اید؟ خانم کندی قصد دیدار پاپ را دارد و می‌داند که پاپ چه گفته است؟ توجه کنید، تمام ادیان جهان! بله! بسیار خوب، شاید یک‌شنبه آینده اندکی بیشتر به آن بپردازیم.

۴۱۵ توجه داشته باشید، نگران روسیه نباشید. روسیه تنها سنگریزه‌ای در ساحل است. نگران کمونیسم نباشید. حواستان به روم‌آیینی باشد که در حال اتحاد با کلیساهای دیگر است. در نگاشته مقدس چیزی درباره کمونیسم و حکومتش بر جهان مکتوب نشده است.

۴۱۶ پس من با کلام همداستان می‌شوم فارغ از هر چیز دیگری که در جریان است. من به کلام ایمان دارم. روم‌آیینی بر جهان مسلط می‌شود. و روم‌آیینی مادر تشکل است. تا زمان روم تشکلی در کار نبود و تمام آن تشکل‌ها از دل آن خارج شدند. کتاب مقدس چنین گفته است: «او مادر فواحش بود.» می‌توانم نیمی از روز را روی همین مبحث توقف کنم ولی به گمانم شاید بهتر است ادامه دهم.

۴۱۷ وقتی دشمن به ما هجوم آورده، می‌گوید: «به تو می‌گویم که باید به ما ملحق شوی...» شما چه خواهید کرد، عقب می‌نشینید و تن به سازش می‌دهید؟ یک سرباز واقعی چنین نخواهد کرد. خیر، آقا.

۴۱۸ پس چه می‌کنیم؟ ذهن و فکر، «همین فکر در شما باشد...» مگر کتاب مقدس همین را نگفت؟ «همین فکر در شما باشد که در مسیح بود.» او از چه فکری برخوردار بود؟ فکری که با کلام می‌ماند و در آن پایداری می‌کند. درست است. او در کلام، در کلام پدر پایداری کرد و دشمن را شکست داد. اکنون وقتی دشمن حمله می‌کند و سعی دارد بگوید که باید چنین و چنان کنید، شما چه خواهید کرد؟ در کلام پایداری کنید. درست است.

۴۱۹ آنگاه خواهان انجام چه کاری خواهید بود؟ برگرفتن کلام. کلام چیست؟ کتاب مقدس در اینجا این موضوع را شرح داده است. کمی پیش‌تر آن را خواندیم. بله، روحی که از خدا باشد، همان کلام است. ملاحظه می‌کنید؟ به این بخش توجه کنید. «کلاه‌خود نجات و شمشیر، شمشیر روح را برگیرید.» شمشیر روح! منظور چیست؟ آن روح اعظم که از راه فکر و ذهن شما وارد شما می‌شود و شمشیر آن روح، کلام خداست.

۴۲۰ روح با چه چیز می‌جنگد؟ روح‌القدس با چه سلاحی می‌جنگد؟ از طریق احساسات؟ عواطف؟ کلام؛ قلب! چه شکوهمند! جلال بر خدا! با چه سلاحی می‌جنگد؟

احساسات؟ با کلام! کلام! بیاییم تکرارش کنیم، کلام! کلام! کلام خدا همان سلاحی است که روح به وسیله آن می‌جنگد.

۴۲۱ روح خدا مستقیم در برابر شیطان گام به پیش برداشت و گفت: «مکتوب است!» آمین! «مکتوب است!» این چنین شیطان عقب‌نشینی می‌کند.

۴۲۲ ما چه می‌کنیم؟ شمشیر خدا که کلام خدا باشد را بردارید و با (چه چیز؟) دست ایمان، دستی قوی از جنس ایمان، آن شمشیر دو دم را بیرون بکشید. کتاب مقدس در عبرانیان باب ۴ گفت: «این-این یک شمشیر دو دم است.» و در هر دو حالت، چه حالت رفت و چه برگشت، برآن است.

۴۲۳ برادر، او چه می‌کند؟ کلام را برگزید. روح را برگزید، اجازه دهید روح الهی وارد قلب شما شود. ذهن و فکر خود را گشوده، بگویید: «کلامت راستی است.» خواهر، اکنون همین کار را بکنید. «کلامت راستی است.»

۴۲۴ «خداوندا، به اینکه چه حس و حالی دارم و هر کس دیگر و اینکه خود وجودم چه می‌گوید، اعتنا نخواهم کرد. ایست می‌کنم، همه گذرگاه‌هایم را خالی می‌کنم، همه سردرگمی‌ها، تردیدها و ناباوری‌هایی که تا کنون با من بود را فرومی‌نشانم. هر حسی که تا کنون داشته‌ام، هر بیماری که تا حالا داشته‌ام، هر چیز دیگری که تا به حال داشته‌ام، همه آنها را فرومی‌نشانم. همه آنها را نادیده می‌گیرم. یگراسر سراج روحم می‌روم. خداوندا، فرو بیا. گفتمی که مرا موجودی برخوردار از عاملیت اخلاقی و اراده آزاد آفریدی.»

«پسرم، چنین هستی.»

۴۲۵ «بسیار خوب، ذهن و قلبم را می‌گشایم. خداوند عیسی، وارد شو.»

۴۲۶ خداوند چنین فرموده که ایمان و شمشیر روح را برگزید. فریاد «هللویاه!» سر دهید. آمین. سپس دشمنانی که در مقابلتان هستند را از دم تیغ بگذرانید. آمین. خودش است. هر دشمن را بدرانید. اگر روحی ترسناک سبب شده که حس کنید که... او را با شمشیر خداوند بدرانید.

اما قوت ما چنین است، «شادی خداوند قوت من است.»

۴۲۷ «از من دور شو.» چه با قدرت! او را با کلام خرد کرده، می‌درانید. خواه دیو باشد، خواه دشمن، خواه مرض باشد، خواه بیماری، هرچه هست کلام را برگزید و شمشیر را برکشید. و اگر بار نخست ضربه‌ای محکم بر آن وارد کردید و در ظاهر تکان نخورد، دوباره بر آن سخت بکوبید، باز هم بکوبید و باز بکوبید. آنقدر بکوبید تا سرانجام سوراخی ایجاد شود، به سان جوجه‌ای کوچک یا یک عقاب که نوک‌زنان راه خود را به سوی بیرون باز می‌کند. ضربه‌زنان راه خروج خود را از میان آن پوسته کهنه بیماری باز کنید. راهتان را باز کرده، بگویید: «هللویاه! بعدی کدام است؟» آمین. جنگ همین است. سرباز یعنی همین. سرباز صلیب چنین است. بله، عزیزان. دشمن را با ضربات خود بیرون برانید.

۴۲۸ چرا؟ چرا؟ ما از ذریت ملوکانه و از پیش‌مقدر شده ابراهیم هستیم. ابراهیم با رد کردن هر آنچه مخالف خدا بود، راهش را از میان تمام موانعی که در برابرش قرار داشت، باز می‌کرد. گفتند: «همسرت بسیار سالخورده است.» این حرف را با ضرباتش از سر راه کنار زد. شیریر گفت: «نمی‌توانی این کار را بکنی. نمی‌توانی آن کار را بکنی.» ابراهیم او را خرد کرده و از سر راه برداشت. با شدت تمام بر آن کوبید، باز هم کوبید تا راهی از آن میان بگشاید.

«خداوندا، کار بعدی چیست؟»

۴۲۹ «خیمه‌ات را به بالا و اینجا منتقل کن.» او بالا رفت و در آنجا مذبحی برای خدا برپا کرد.

۴۳۰ به آن بالا رسید، شیطان آمده و گفت: «اکنون، به تو می‌گویم که این مکان مناسب نیست.»

در پاسخ گفت: «همین‌جا خواهم ماند. از زمین من دور شو.» «هللویاه!»

۴۳۱ لوط گفت: «بهتر است اینجا بیایی. این پایین و اینجا اوقات خوشی داریم. در اینجا تشکل خودمان را داریم. همسرم رئیس انجمن ادبی شهر و تمام اینهاست. به تو می‌گویم که باید به اینجا بیایی.»

سارا گفت: «ابراهیم...»

۴۳۲ «سارا، ادامه نده.» هلولویاه! «همین‌جا می‌مانم. خدا مرا اینجا قرار داده است. درست همین‌جا که هستیم.»

۴۳۳ خدا مرا اینجا قرار داده است:

همه به قدرت نام عیسی احترام می‌گذارند!

بگذار تمام فرشتگان به خاک افتند؛

دیهیم ملوکانه را پیش بیاور،

و بر سر خداوند همه، تاج بگذاریم.

بر مسیح، آن صخره محکم می‌ایستم؛

تمام زمین‌های دیگر، شن‌های روانند،

تمام زمین‌های دیگر، شن‌های روانند.

۴۳۴ حتی مرگ و هر چیز دیگر، از جنس شن سست و روان است. بر مسیح، آن صخره محکم می‌ایستم.

۴۳۵ «ذریت ملوکانه ابراهیم.» ذریت سلطنتی! نخبه‌ترین نیروی نظامی انگلیس متشکل از اعضای دودمان سلطنتی است یعنی آنانی که خون سلطنتی دارند. و ذریت ملوکانه مسیح، کلیسای پر شده از روح‌القدس است، کلیسایی که از روح‌القدس پر شده است. چه؟ ذریت ملوکانه از راه وعده و نه از راه احساسات. چنین کلیسایی به وعده خدا پایدار شده و به کلام الهی پایبند است و با بانگ «هللویاه!» از میان موانع، راهی برای خود باز می‌کند.

حتی مرگ هم آمده و می‌گوید: «دارد برای بردن تو می‌آید.»

۴۳۶ بگویند: «اردن، کنار برو. دارم عبور می‌کنم.» و راهی به سوی سرزمین موعود برای خود باز کنید. آمین.

۴۳۷ وقتی جنگ و پیکار به انتها می‌رسد، چه اتفاقی می‌افتد؟ به انتهای مبحث رسیده‌ایم، برای امروز کافی است. وقتی جنگ به پایان می‌رسد و مقدسین در مسیر بازگشت به خانه راه می‌پیمایند، سؤالی که می‌خواهم بپرسم این است که چه اتفاقی رخ داد؟

۴۳۸ وقتی هیتلر وارد فرانسه شد، چه اتفاقی رخ داد؟ می‌گویند که برای مدتی حتی نمی‌توانستید آسمان را ببینید زیرا هواپیماهای بسیاری به پرواز درآمده بودند. آلمانی‌ها به حالت قدم آهسته رژه رفتند. ابرادر برانهم دوبار بر روی سکو به حالت قدم آهسته گام برمی‌دارد- گروه تألیف. توجه دارید، آنها ایستاده بودند، رژه می‌رفتند و بابت پیروزی جشن گرفته بودند.

۴۳۹ وقتی استالین به روسیه آمد تانک‌ها پشت سر هم ردیف بودند و چنان برلین را بمباران کرده بودند که هیچ اثری از آن نمانده بود. همین و تمام. وقتی رفتند آن آلمانی‌ها.. سربازان روس جشن و شادمانی راه انداختند، می‌دانید که چه حرکات بامزه‌ای انجام می‌دهند. روزی تصاویری از آن را در لندن دیدم اینکه چطور می‌آمدند. فیلمی مستند از آن ماجرا و رخداد و همچنین از آمدن و جشن گرفتن آنها. چه ابهتی!

۴۴۰ وقتی خبر پایان جنگ را شنیدیم فریاد برآورده و سوت کشیدیم. وقتی قهرمان‌ها بازگشتند به استقبال آنها رفتیم. آنها فریاد می‌زدند. بانگ شادی برمی‌آوردند. یکی از خویشانودان نزدیکم آنجا بود به گفته او هنگام بازگشت و آمدنشان تمام آن کهنه... کهنه سربازانی که از فرط جراحت نمی‌توانستند از تخت برخیزند را تا بالای عرشه کشتی جابجا کردند تا شاهد مجسمه آزادی باشند که پا برجا مانده بود. گفت: «آن مردان درشت هیكل که آنجا ایستاده بودند و فقط می‌گریستند و به این شکل می‌افتادند، وقتی چشمشان به آن مجسمه‌ی آزادی می‌افتاد.» چهار سال از خانه دور بودند، جنگیدند، شوک ناشی از نبرد را تجربه کردند و مسائلی دیگر. ولی می‌دانستند که همسر، دل‌بند، مادر، پدر، فرزندان و تمام عزیزان و کسانی که دوست داشتند، درست پشت آن مجسمه آزادی بودند. این نماد چیزی بود که برایش جنگیده بودند. وقتی قهرمانان‌شان رسیدند و در شهر راه افتادند سوت‌ها به صدا درآمد و بانگ و هیاهو نیویورک را فراگرفت. این چیزی جزئی خواهد بود.

۴۴۱ روزی سزار پس از نبردی بزرگ گفت: «دلم می‌خواهد نام‌آورترین جنگجوییم در این جشن بزرگ پیروزی بر دشمنانمان، کنار من سواره راه را طی کند.» و تمامی افسران پره‌ای زینت‌بخش خود را مرتب کرده و سپرهای خود را جلا دادند، و این چنین مانند سربازان واقعی به راه افتاده، حرکت کردند. اندکی بعد یکی از هم‌زمان کهنه‌کار، با آثار ضرب و بریدگی، سر رسید. شگفتا! او نگاهی انداخت و به آن شکل شروع به حرکت کرد. سزار گفت: «یک دقیقه صبر کن. یک دقیقه صبر کن.» حتی

شیهه یک افسر هم لباس پوشیده بود. گفت: «بیا اینجا.» پرسید: «این زخم‌ها کجا بر تو عارض شده است؟»

او پاسخ داد: «آنجا در میدان جنگ.»

۴۴۲ گفت: «بیا بالا. تو همان شخصی هستی که دلم می‌خواهد کنارم بنشیند.» چرا؟ زیرا او نشان داد که در جنگ بوده است.

۴۴۳ خداوند، بر انسانی که می‌تواند دستش را با قوطی ساردین ببرد و این چنین موفق به کسب تقدیرنامه‌ای نظامی شود، ترحم فرما. من دوست دارم زخم‌خورده میدان جنگ باشم. چنانکه پولس گفت: «من در بدن خود داغ‌های عیسی مسیح را دارم.» برای همین است که دوست دارم در میدان جنگ باشم.

۴۴۴ آن روز که فرمانده اعظم ما بیاید، یعنی همان که ما را مسلح کرد و اسلحه خدا، روح‌القدس را به ما عطا کرد و کلامش را به ما ارزانی داشت تا به یاری آن بجنگیم، وقتی فرمانده اعظم ما سواره از راه برسد، دلم می‌خواهد بر ارابه سوار شوم و همراه او تا منزل آسمانی چنان سواره ره بپیمایم، مگر شما چنین نمی‌خواهید؟ آنگاه وقتی دست خانم پا به سن گذاشته و نازنینم را بگیرم و به اطراف بنگرم و برادرانم و خانم‌ها و بچه‌هایشان را ببینم آن موقع است که شروع به خرامیدن در آن فردوس‌های خدا می‌کنیم، جایی آن بالا به این شکل و فرشتگان هوا را آکنده از نغمه و سرود می‌سازند. چنین جشنی گفتنی‌ها دارد!

۴۴۵ و آنگاه که جنگ به انتها برسد، باید تاج بر سر گذاریم. چه باشکوه! ای سربازان صلیب، اینجا در این بامداد دست ایمان را برآورید و این سلاح الهی را محکم بگیرید.

۴۴۶ خواهر، چطور است، آیا آماده هستی؟ این سلاح را برکشیده، بگوئید: «پروردگارا، به آنچه شیطان به من گفته اهمیتی نمی‌دهم، همچنین به گفته‌های دیگران، در این بامداد اعلام می‌کنم که ایمان دارم.»

۴۴۷ چنانکه آن روز گفتم... فکر می‌کنم چندین یک‌شنبه گذشته آقایی خوابی دیده بود. خواب دیده بود که شیطان به شکل موجودی ریز و بدقواره به سوی او می‌دود. گفت: «بوووا!» او به عقب پرید و ابلیس بزرگ‌تر شد. «بوووا!» باز عقب پرید و او بزرگ‌تر شد. در نهایت ابلیس هم اندازه او شد و می‌رفت تا بر او غلبه کند. آن آقا می‌دانست که باید با چیزی به جنگ ابلیس برود بنابراین نگاهی به اطراف انداخت. نتوانست چیزی پیدا کند که در نزاع با شیطان به کارش آید. فقط کتاب مقدس را برداشت. و ابلیس گفت: «بوووا!» او هم متقابلاً به ابلیس گفت: «بوووا!» ابلیس کوچک و کوچک و کوچک‌تر شد. و در نهایت آن آقا از طریق کلام، شیطان را تا رساندن به نقطه مرگ شکست داد.

۴۴۸ تو یک سربازی، مگر نیستی خواهر؟ این کلام را برگیر و بگو، «مکتوب است. آمین.» قرار نیست بمیرم. قرار است زنده بمانم. همین‌جا همراه دیگران در این خیمه خواهیم نشست و خدا را بابت نیکویی‌اش حمد خواهیم گفت.

۴۴۹ مقدسان، آیا به این موضوع ایمان دارید؟ آمین.

سره‌ای خود را خم کنیم.

۴۵۰ ای خداوند خدا، آفریدگار آسمان‌ها و زمین، بگذار امروز معلوم شود که هنوز خدا هستی. خداوندا، فارغ از اینکه چقدر زیاد موعظه کرده باشم و چه بسیار سخن گفته باشم، تنها کلامی از جانب تو فیصله‌بخش است.

۴۵۱ این دستمال‌ها به نمایندگی از جانب بیماران اینجا قرار دارند. ای پدر آسمانی، دعا می‌کنم تا همان‌طور که روی آنها دست می‌گذارم برکات و قوت تو بر تک‌تک آنها قرار گرفته، باقی بماند. پروردگارا، در نام عیسی مسیح دعا می‌کنم تا این دستمال‌ها را به حضور مقدس خود مسح‌نمایی زیرا چنین چیزی در کلام مکتوب است. چیزی نیست که خلاف کلام باشد. بلکه در کلام آمده است: «از بدن پولس دستمال‌ها و فوطه‌ها می‌بردند. ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند و امراض مختلف از ایشان زایل می‌شد.» هرچند ما پولس قدیس نیستیم ولی تو هنوز خدا هستی و هنوز همان روح‌القدس هستی. در نام خداوند عیسی دست‌هایم را روی این دستمال‌ها می‌گذارم تنها اینکه به تک‌تک آنها برکت و شفا عطا فرمایی.

۴۵۲ خدایا، اینجا عزیزی بر بستر است و در طول جلسه دراز کشیده بود. او کودکی بیش نیست. او تنها یک دختر کوچک زیباست. خداوندا، او توان زیستن ندارد. شیطان به او شر رسانده است. و بدون شک پزشکان دوست داشتنی این کرهٔ خاکی سخت تلاش کردند تا این کودک را نجات دهند. آنها ناتوان از این کارند. آنها به اوج فراست خود رسیده‌اند. بیش از این نمی‌توانند کاری انجام دهند. ولی خداوندا از اینکه فصلی دیگر مکتوب شده است، بس خشنودم. می‌توانیم صفحهٔ بعد را ورق بزنیم و در آن صفحه شاهد ورود طبیب اعظم باشیم. در این بامداد از او مشاوره می‌خواهیم.

۴۵۳ بله، خداوندا مگر اینجا در کلامت مکتوب نیست که «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود»؟ خداوندا اگر ایماندار نیستیم، اینک از من یک ایماندار بساز. اگر این دختر کوچک ایماندار نیست اکنون چنان کن که بشود. «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود، اگر بر بیماران دست بگذارند، آنها شفا خواهند یافت.» همچنین مکتوب است: «به نام من دیوها را بیرون کنند.» خداوندا اینها-اینها کلام و سخنان توست. از جانب توست. کلامت. اینک در مقام خدمت...

۴۵۴ چنانکه فرمودی: «اگر دو یا سه نفر از شما به اسم من جمع شوند آنجا در میان ایشان حاضرم و هرگاه دربارهٔ هرچه که بخواهید متفق شوید و آن را بطلبید برای شما کرده خواهد شد.»

۴۵۵ پروردگارا در این بامداد احتمالاً این کودک بیمارترین فرد حاضر در این ساختمان است و بدون تو توان آن را نخواهد داشت تا مدت زیادی زنده بماند، او بیمارترین است. و اینک همگی ما، تک‌تک سربازانی که در اینجا ایستاده‌اند، متفق می‌شویم. این گروه در برگیرندهٔ ذریت ملوکانهٔ ابراهیم است.

۴۵۶ اینک حرکت کرده و از روی شیطان رد می‌شویم. شیطان، آمادهٔ رفتن شو زیرا زره و سلاح ما برق می‌زند، رقص رنگ‌ها خود را به رخ می‌کشد؛ مرد و زن شمشیر به دست پیش می‌آیند و به خاطر این دختر کوچک از رویت رد می‌شوند. شیطان، از او

خارج شو. این کودک را رها کن. در جایگاه سربازان لشکر خدا در برابرت می‌ایستیم. به نام خداوند عیسی مسیح او را رها کن.

۴۵۷ می‌روم تا بر روی او دست بگذارم. شیطان تو این کودک را در بند کرده‌ای، مرتکب چنین شری شدی. می‌دانم که در برابر انسان فراتر از یک حریف قدر هستی ولی در حد و اندازه زورآزمایی با خداوند نمی‌توانی بنابرین من به نام او می‌آیم. تو ای روح پلید، آن دختر را رها کن. تو ای دیو بیماری، از وجود این بچه بیرون رو تا از امروز بتواند در آزادی برود. این را به نام عیسی مسیح اعلام می‌کنم.

۴۵۸ اکنون ای خداوند خدا، تو که مردگان را برخیزاندی و ثابت کردی که خدا هستی، قوت و تندرستی را به این خانم جوان بازگردان تا همین‌جا و در این ساختمان بایستد. ابلیس از او رفته است!...؟! او خوب می‌شود. باشد که برای جلال و حرمت خدا زیست کند.

چنین گفته شد، باشد به انجام برسد.

۴۵۹ آیا در این جمع عزیز دیگری هست که بخواهد دستش را بلند کرده و بگوید: «می‌خواهم برایم دعا شود. بیمارم. محتاج پروردگارم؟» نمی‌دانم چقدر وقت داریم. آنقدر وقت داریم که اجازه دهیم این گروه از مردم از اینجا عبور کنند. در این بامداد به راستی احساس دلگرمی می‌کنم. بله. بله. می‌خواهم به اینجا بیایید. بیلی، شاید بهتر است تنها این گروه که اینجا، در این سمت است را بیاوری. بگذار اول این گروه بیاید بعد گروه عقبی را خواهیم آورد یعنی از آن بالا و درست تا آن راهرو. سپس آنها را به این صورت خواهیم آورد آنگاه...

۴۶۰ حال از برادر نویل و دیگر برادران خادم خواهش می‌کنم اینجا کنارم بایستند، درست همین‌جا تا بتوانید مردم را دوباره به پایین و راهرو هدایت کنید. بسیار خوب. بسیار خوب. حال من...

۴۶۱ چند نفر از شما زره خود را پوشیده‌اید؟

۴۶۲ (این بار اوضاع فرق خواهد کرد. به خانه برو، خوب می‌شوی، شفا می‌یابی.)

۴۶۳ آمین. آری! شما ای سربازان، همگی آن شمشیر مبارک را از نیام برکشید. سربازان صلیب، آن شمشیر مبارک را برکشید، پیش بروید، پیش بروید.

بر مسیح، آن صخره محکم می‌ایستم.

تمام زمین‌های دیگر، شن‌های روانند.

۴۶۴ بسیار خوب تشریف بیاورید و سپس مستقیم از این طرف پایین بروید. در حالی که آنها از اینجا می‌گذرند، همه در دعا باشند.

در نام عیسی مسیح این خانم را شفا ده. آمین.

اینک شمشیرتان را برکشید. روی صندلی خود بمانید و بانگ سر دهید.

۴۶۵ [برادر برانهم به دعا برای جماعت ادامه می‌دهد، بسیاری از سخنانش مفهوم نیست- گروه تألیف...!...؟]

به پیش ای سربازان مسیحی!  
حرکت به سوی میدان جنگ،  
با صلیب عیسی است که  
پیشروی حاصل می‌شود.

۴۶۶ دور شو ای شیطان! سربازان، جریان چیست؟ فکر نمی‌کنید که می‌توانیم غالب آییم؟ او همین حالا هم مغلوب شده است. در مسیح عیسی از حد زیاده نصرت یافته‌ایم! هر دیوی و هر چیز دیگر اخراج می‌شود. آمین.

برادرانم اینجا تشریف بیاورید!...؟

دعا می‌کنم تا شفا یابید...؟

ای طبیب اعظم، برادرم را شفا ده، پدر، در نام عیسی او را شفا ده.

به نام عیسی مسیح این بانو را شفا ده. بیا...؟

۴۶۷ باری او... لازم بود از برادرانی که در آن انتها هستند، سؤال کنم. خداوند همه جا...  
...؟

۴۶۸ ای خداوند خدا، آفریدگار آسمان‌ها و زمین! پروردگارا می‌دانی که در قلب این خانم چه می‌گذرد. همه چیز را در این باره می‌دانی. برای هر دو آنها یعنی مادر و پدر دعا می‌کنم. در نام عیسی مسیح تعهد...؟

در نام عیسی مسیح، من...؟

در نام عیسی مسیح، من...؟

۴۶۹ خدایا همراه خواهرم باش. می‌دانیم که سالیان عمر در گذرند و همین سبب می‌شود که مرگ بر جسم این خانم سایه افکند. اکنون در نام عیسی...؟

۴۷۰ خداوند، در نام عیسی مسیح این دختر کوچک را برکت ده. سختی‌ها و جنگ‌هایی که ما آنجا در مدارس تجربه می‌کنیم، می‌دانم این دختر چه دوره دشواری را می‌گذراند. دعایم این است که به او برکت دهی. باشد که در این بامداد آن شمشیر اعظم را برکشد و به سوی جلو گام بردارد!...؟ خداوند، به این پسر کوچک برکت عطا فرما، او آمده است و در این بامداد نامت را می‌خواند، دعا می‌کنم تا تو همراه...؟

۴۷۱ پروردگارا به برادرم برکت ده و خواسته‌اش را عطا فرما. در نام خداوند عیسی، این را اعلام کردم!...؟

این دعا را در نام عیسی مسیح بلند می‌کنیم.

این دعا را در نام عیسی مسیح بلند می‌کنیم.

این دعا را در نام عیسی مسیح بلند می‌کنیم.

در نام عیسی مسیح، ما...؟

این دعا را در نام عیسی مسیح بلند می‌کنیم.

در نام عیسی مسیح...؟

در نام عیسی مسیح...؟!...

در نام عیسی مسیح برادرم را شفا ده.

در نام عیسی مسیح...؟!...

در نام عیسی مسیح!

در نام عیسی مسیح!

در نام عیسی مسیح!

در نام عیسی مسیح!

در نام عیسی مسیح!

۴۷۲ [یک نفر می‌گوید: «پدر مرد.»-گروه تألیف.] خدایا، در نام عیسی به این خانم کمک کن.

خدایا، در نام عیسی مسیح، ما...؟!...

خدایا، در نام عیسی!

در نام عیسی مسیح...؟!...

در نام عیسی مسیح برادرم را شفا عطا فرما.

در نام عیسی...؟!...

آیا اکنون متوجه می‌شوید؟

خدایا باشد که این عارضه از...؟!...

۴۷۳ در نام عیسی مسیح دعا می‌کنیم!...؟!...به خواهر عطا فرما...؟!...

۴۷۴ پروردگارا، با علم به اینکه این مادر عزیز بی‌ادعا در حال تجربه تمام این گرفتاری‌هاست، خدایا، دعا می‌کنم که او را...؟!...بر او.

آن شمشیر را برکش و در نام عیسی پیش برو و پیش بتاز.

۴۷۵ پروردگارا، آن خانم را شفا ده. درخواست این آقا را اجابت فرما. باشد که او در اوقات سختی و دشواری آن شمشیر الهی را پیش روی خود برگیرد.

پروردگارا...؟!...در این بامداد. دعایم این است که تو...؟!...

۴۷۶ ای پدر، ای خدا، دعا می‌کنم این برادر را شفا دهی و خوب کنی. و به نام عیسی مسیح...؟!...

۴۷۷ خدایا برای شفای خواهرمان دعا می‌کنم، به نام عیسی مسیح او را شفا ده.

۴۷۸ پدر ما، ای خدا دعا می‌کنم تا برادرمان را شفا دهی.

خداوندا، خواهرمان را شفا ده!...؟!...

پدر، در نام عیسی خواهرمان را شفا ده، ای پدر.

۴۷۹ پدر...؟!...در نام عیسی دعا می‌کنیم. پروردگارا، شفایت را بر این خانم جاری فرما.

خدایا دعایم این است که تو...؟!...

۴۸۰ پروردگارا به او برکت عطا فرما، پدر!...؟!... خداوندا چقدر این همراهان قدیمی را دوست می‌داریم. دعا می‌کنم تا خواسته‌اش را اجابت فرمایی!...؟!...

۴۸۱ پدر آسمانی ما، دعایم این است که برادرم...؟!... پروردگارا...؟!... او... خدایا...؟!... سرباز صلیب. و در این بامداد آن شمشیر الهی را برکشد و به جلو حرکت کند.

ای خدا، ما...؟!... خداوندا درخواست وی را اجابت فرما.

۴۸۲ خدایا، برادر...؟!... را مشمول برکات خویش قرار ده. خداوندا دعایم این است که او را شفا دهی!...؟!... در نام عیسی مسیح خواسته دلش را به او عطا فرما!

۴۸۳ ای پدر آسمانی گلوی این خادم بی‌ادعای انجیل...؟!... جایی که این خانم داخل دیگ‌ها را شست...؟!... پروردگارا دعا می‌کنم تا اراده‌ات...؟!... و اینک در حالی که لشکر عظیم پروردگار با شمشیرهای برافراشته پیشروی می‌کند، خداوندا، این خانم را پیروز گردان. خداوندا، شوهر بینوایش که اینجاست همان کسی است که او را بر بستر خوابانیده و به اینجا آورده بودند. او مبتلا به سرطان و رو به موت بود. و وقتی نزد پزشکان رفت، او را جواب کردند. و امروز او اینجاست، یک سرباز بی‌ادعای صلیب. خداوندا او را محض خدمت به خودت تقویت کن، این دعایی است که در نام عیسی بلند می‌کنیم.

۴۸۴ دلم می‌خواهد این بانوی بینوا... مطلب دیگری در رابطه با واعظ بی‌ادعایی که اینجاست باقی مانده است. برادر کید اینجا تشریف بیاورید. همین اواخر این آقا را از بیمارستان مرخص کردند. او رو به موت بود و سرطان او را بلعیده بود. [خواهر کید می‌گوید: «یک سال پیش.» - گروه تألیف.] یک سال پیش. [«دو.»] دو سال پیش به خاطر عارضهٔ پروستات. تشخیص پزشک این بود که او فقط مدتی کوتاه در حد چند روز زنده خواهد ماند. و یک روز صبح، صبح بسیار زود آنجا رفتیم و برایش دعا کردیم، همان‌طور که برای شما دعا کردیم و حالا حتی قادر به یافتن اثر بیماری هم نیستند. او شفا یافت. آمین. او... [خواهر کید می‌گوید: «لازم بود قبولش کند.»] وزن فعلی‌اش از هر دورهٔ دیگری در زندگی‌اش بیشتر شده است. چه بسا پیش از تولدم او و همسر نازنینش در میدان انجیل کار می‌کردند. اینک او اینجاست... [برادر کید می‌گوید: «پنجاه و پنج سال.»] پنجاه و پنج سال، یعنی پیش از اینکه پا به این کرهٔ خاکی بگذارم، در زمینهٔ اعلام انجیل مشغول بودند. و اینک او شفا یافته و در این مکان حاضر است با قریب به هفتاد و پنج سال سن یا... [«هشتاد و یک.»] هشتاد و یک سال. [برادر کید می‌گوید: «به مدت دو هفته جلسات بیداری برگزار کردیم و هر شب موعظه‌ای ایراد شد.»] دو هفته جلسات بیداری، به تازگی به مدت دو هفته جلسات بیداری برگزار و هر شب موعظه کرد. با هشتاد و یک سال سن و در کهنسالی از سرطان شفا یافت.

۴۸۵ بسیار خوب خواهر، اکنون نوبت شماست. آیا ایمان دارید؟ به پیش ای سربازان مسیحی. بسیار خوب. شما عزیزان باید چه کنید؟ به کار بردن قول خداوند. اینجا چه می‌کنیم و منتظر چه هستیم؟

۴۸۶ شیطان، تو شکست خوردی. ما داریم عبور می‌کنیم. ما در جادهٔ منتهی به سرزمین موعود حرکت می‌کنیم. و آن چیست؟ «ای کوه بزرگ تو چیستی در حضور زربابل؟ این چیزی که ایستاده و جلوی راه را گرفته چیست؟ به همواری مبدل خواهی شد.» چطور؟ با شمشیر دو دم آن را خرد و با خاک یکسان خواهیم کرد. درست است. بسیار خوب.

به پیش، ای سرباز مسیحی!  
حرکت به سوی میدان جنگ،  
با صلیب عیسی است که  
پیشروی حاصل می‌شود؛  
مسیح، آن ارباب همایونی،  
رویارویی با دشمن را فرماندهی می‌کند؛ (با کلامش).  
پیش به سوی نبرد،  
رفتن بیرق‌هایش را به تماشا بنشین!

به پیش ای سربازان مسیحی!  
حرکت به سوی میدان جنگ،  
با صلیب عیسی است که  
پیشروی حاصل می‌شود.

۴۸۷ هلولویاه! آنها چه می‌کردند؟ در نبرد برای بنی‌اسرائیل چه چیز ابتدا پیش می‌رفت؟ ابتدا سربازان پیش می‌رفتند. چه چیز به دنبالش می‌آمد؟ تابوت عهد. و سپس نبرد. بسیار خوب. آیا اکنون به آن ایمان دارید؟ سرود به پیش ای سربازان مسیحی را می‌خوانیم. هر تردید را از خود دور می‌کنیم. اینک، به پا می‌خیزیم و به سوی میدان نبرد حرکت می‌کنیم.

اکنون همگی بایستید.

به پیش ای سربازان مسیحی!  
حرکت به سوی میدان جنگ،  
با صلیب عیسی است که  
پیشروی حاصل می‌شود؛  
مسیح، آن ارباب همایونی،  
رویارویی با دشمن را فرماندهی می‌کند؛  
چگونه بر شیطان غلبه می‌کنیم؟ با کلام.

پیش به سوی نبرد،  
رفتن بیرق‌هایش را به تماشا بنشین!

به پیش ای سربازان مسیحی!  
حرکت به سوی میدان جنگ،  
با صلیب عیسی است که

پیشروی حاصل می‌شود.

ما متفرق نیستیم،  
همگی ما یک در پیکر هستیم،  
یک در امید و آموزه،  
یک در احسان.

۴۸۸ همه آنها که ایمان دارند، بگویند، «آمین». [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] هلولویه! آیا به آن ایمان دارید؟ ما پیروزمندان هستیم. جای دشمنان کجاست؟ زیر پاهای ما. امروز ما که هستیم؟ قیام کرده در مسیح!

۴۸۹ خواهر، اینک تمام شد. آیا به این مهم ایمان داری؟ اکنون به خانه برو. آیا حس می‌کنی حالت خوب شده؟ می‌گویند که اکنون حس می‌کند حالش خوب شده است. همه چیز روبراه است.

۴۹۰ چند نفر از عزیزانی که آنجا هستند، حس می‌کنند حالشان خوب شده است؟ و آنگاه که بانگ برآوردند دیوار فروریخت، آمین، و آن را تصرف کردند. آمین. شهر را گرفتند. آمین! آمین! آیا به او ایمان دارید؟

۴۹۱ حال، جلسه امشب را فراموش نکنید. برادر نوئل امشب اینجا خواهند بود و پیغام خوبی برای ما موعظه خواهند کرد. و روز یکشنبه، یکشنبه آینده، اگر خدا بخواهد اینجا خواهیم بود.

۴۹۲ اکنون بیرون برویم. در حالی که حرکت می‌کنیم و از ساختمان بیرون می‌رویم سرود به پیش ای سربازان مسیحی را بخوانیم. پس، از امروز به بعد دیگر هیچ‌گاه آن شمشیر اعظم را غلاف نکنید. آن را برکشید. بیایید غالب آییم. «و بیرون آمدند، غلبه‌کننده و تا غلبه نمایند.» بسیار خوب یک بار دیگر، همین بند اول.

به پیش ای سربازان مسیحی!  
حرکت به سوی میدان جنگ،  
با صلیب عیسی است که  
پیشروی حاصل می‌شود.



62-0311 بزرگ‌ترین پیکاری که آوردگاه به خود دیده است

خیمه برانهام

جفرسونویل، ایندیانا آمریکا

FARSI

©2026 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

[www.branham.org](http://www.branham.org)